

History of the faith in Shiraz

by Mirza Habibullah Afnan

Introductory Page by Abul-Qasim Afnan

Photocopied from a photocopy in Mr. Balyuzi's collection

16/5/77

transcribed by
Abul-Hasan, Munshi
-i-Nayrizi
before 1310

Information written
in pencil in this
copy obtained from
Abul-Hasan
Afnan on 30/11/81
and
indicated

این جزوه به نام اب جبره که نامش است و در دست امر مروری است
صاحب آن احمد ابن عبد خرقانی ربه الران است که بنامت حضرت
زندگی در حال این تیره میگذارد باستان که مقدر عدوت ایام است
آتش الهی بر کبر رتبه خاتم ارواح است و با الله تعالی قدیم است
که اعرف نعمت و رحمت و در هر وجود ملکوتی که با حق تعالی
من لا یغرب عن علمه من شیء درو جان لوحه است ایضا قدیم دارد
بیر که کتب و غیره کثرت قبول در یکجا ^{نویسندگان} ^{نویسندگان} ^{نویسندگان}
مقدور است که در حال نویسنده این کلمه و انعام و در
او که در ^{نویسندگان} ^{نویسندگان} ^{نویسندگان}
بسته و زبده و ^{نویسندگان} ^{نویسندگان} ^{نویسندگان}

Permitted changes to
manuscript made
by Mirza Rasch
Anwari to Am
Afnan last the
mess.

بِسْمِ الْمُبْدِ الْمَوْفِقِ الْكَرِيمِ

حسبک ~~بِسْمِ الْمُبْدِ الْمَوْفِقِ الْكَرِيمِ~~ امر الله ارواحنا فراه

که در توفیق منبع مبارک امر صیغره ما یتد که باید که

شهری تاریخ امر را از اول طلوع نیر آفاق آنچه واقع

شده بنحو اختصار بنویسند ~~لنا عمل مقدم~~

روحانی شیدا الله ارکانه این خدمت را باین عبد

نا قابل حاجی میرزا حبیب الله افغان اعلائی

رجوع فرموده هر چند این ذره فانی خود را لایق

این موهبت ندانسته و نمیدانم لکن چون مؤید

حضرت مقصود است حتی لامکان آنچه دیده ریا از اشخاص مؤفق

مقدم شینده در این اوراق مینگارم که امر مبارک حتی المقدور

مجرئی شده باشد آنه هو المشفق المعین

ابتدای تاریخ

اسامی جدادانی و امّی حضرت اعلیٰ روح ماسواه فداه

از این قرار است

حضرت اعلیٰ اسم مبارکش میرزا علی محمد بن میر

محمد رضا بن آقا میر نصرالله بن میر فتح الله

بن آقا میر ابراهیم از سادات حسینی جلیل القدر

که عامه اهل فارس بر سیادت و نجابت و

امانت و دیانت و زهد و تقوی متفق علیه

نجابت و اصالت ابن فامیل در فارس ضرب

المثل بوده شغل آنها تجارت و از طرف مادر

اسم والد آن حضرت فاطمه بیگم صبیّه موحوم

حاجی میرزا محمد حسین بن آقا میرزا عابد

بن اقامیرا سید محمد که آنها نیز از تجار معروف
 صحیح العمل فارس بوده اند تولد مبارک در شب
 اول محرم سنه هزار و دویست و سی و پنج
 هجری در خانه اقامیرا علی عموی والدۀ خود واقع
 از قراریکه از قول علیا محرمه والدۀ حضرت مذکور
 میداشتند و بکرات عنوان میکردند - میفرود
 در بدو تولد ملاحظه میگشت که آن طفل مانند
 سایر اطفال حریص در آشامیدن شیر نمیباشند
 اغلب آرام و بی صدا بودند در ظرف بیست و
 چهار ساعت چهار مرتبه بیشتر تقاضای آشامیدن
 شیر نمی کردند در وقت آشامیدن بسیار ملایم
 که حرکت دهان ایشان مفهوم نمیشد بسا

اوقات من مضطرب میشد که چرا باید این چیه
 مثل سایر اطفال نباشد شاید مرضی داشته باشد
 که مایل باشمیدن شیر نمیباشد بعد خود را تسلی
 می دادم که اگر خدای ناکرده مرض کمونی داشت
 باید بی آدامی نماید و بی تاب کند تا زمان انقضا
 از شیر باز مثل سایر اطفال بهانه نمی گرفت و
 حرکت ناشایسته نمی کرد زیاد شاکر بودم که
 هرگاه خداوند علی اعلی بیک طفل عنایت فرموده
 آن نیز مؤدب و آرام است و نیز از قرار یک
 اشخاص موثق ذکر نموده در بدو طفولیت اخلاق
 غریب و عجیب از ایشان مشاهده میشد که تمام
 خویش و اقربا و بیگانه و آشنا حیران و متحیر بودند

که بهیچوجه شباهت با سایر اطفال نداشته سن
 مبارک پنج سال که میرسد ایشان را نزد شیخ
 عابد معروف بشیخ انام در قهوه اولیاء که یکی
 از تکایای عرفای فارس در سوق الطیر نزدیک
 منزل جد امی و خالوی محترمشان واقع باین ترتیب
 که ملافتح الله بن ملامند علی مکتب دار ذکر نموده
 میسپارند ملافتح الله بن ملامند علی مکتب دار
 خادم مسجد وکیل این پدر و پسر در بدو ظهور
 مصدق و باینده و اذیت مردم ماکریز آورد در بدو اسفار
 بودند ذکر مینمایند در زمانی که حضرت را
 مکتب آوردند من نزد شیخ انام در تکیه قهوه
 اولیاء که از تکایای عتیق شیراز است

(و این تکیه در وسط معوره ولی مخروبه و آثار
 قبور و لوح های سنگی قبور کهنه موجود)
 و چند اطاق و ایوان دائر میداشت جناب فضایل
 مآب شیخ عابد در آنجا مکتب داری و معالی الحفال
 نجباء و اعیان و تجار و متشخصین رامینو مردی
 بود بلند بالا با محاسن بلند همیشه با وقار و از
 پیروان مرحوم شیخ احمد الحصائی و سید کاظم
 رشتی و در زمره اقایان و ملایان شیراز بود
 من آن وقت بر سم خلیفه (یعنی ناظم)
 در خدمت شیخ بودم اگر کسی میخواست طفلش را
 نزد ایشان بتدریس و تعلیم بسپارد باید قبلاً
 ایشانرا ملاقات کند و یا بواسطه مکتوب و یا شخص ^{مستحق}

شیخ را مستحضر سازد زیرا که اطفال هم کسر را قبول نمی‌کند
 خصوصاً اطفال کسبه بازاری را بواسطه بی ادبی و
 کثافت لباس نمی‌پذیرفت **(شرح حالات مبارک**
در زمان طفولیت) باری یک روز صبح دیدم
 که جناب اقا میر محمد رضا که سابقه دوستی با شیخ انا م
 داشتند بقهوه تشریف فرما شدند پهلوی
 شیخ جلوس فرموده شرح حال خود را بدین منوال
 بیان فرمودند که پس از چهل سال خداوند علی اعلیٰ
 طفلی بمن عطا فرموده که از حالات ان همیشه مقیم
 شیخ سؤال از تحیرشان نمود جواب دادند نگفتنی
 اصرار کرد فرمودند جناب شیخ از کدام حالا تش
 بیان کنم بواسطه اینکه حیرت آمیز است از ایشان

غرائب ها بروز و ظهور مینماید که انسان را بهیچ
 مینماید اکنون که بسن پنج سال رسیده گاهی دست
 بدرگاه حضرت ائمهٔ بلند مینماید و مناجات میکند
 و در نیمه شب ها بر میخیزد و نماز میخواند در بین
 نماز تضرع مینماید گاهی در غم وقتی در سر و ر
 هنگامی در آغوا اوقاتی در اشارات که از صحبتش در کرم
 تزلزله اگر از زمان تولد تاکنون نخواهد شرح
 دهه کتابی مبسوط لازم میشود با این سن از
 ذکود و انات از حمل تمام قبیله خبر میدهد پس از
 تولد چنان است که خبر داده مثل آنکه در چندی
 قبل در حمام باران مرغ با جناب حاجی میرزا سید علی
 خالوی او بودیم این طفل بین من و خالوی خود

خوابیده بود بخته برخواست اظهار داشت حمام میرزا
 هادی که زنانه بود طاق گرم خانه اش خراب شد پنج
 نفر زن و یک بچه زیر هوارد رفتند خالویشان
 فرمودند آقا بخوابید این حرفها را ننسید این ها
 چه چیز است میگوئید فرمودند همان است که گفتم
 طولی نکشید که صدای همه از سر حمام بلند شد
 که حمام میرزا هادی خراب گشته جمعی از زنانه زیر
 هوارد رفتند یکی بدیت نفر عنوان میکرد دیگری
 سی و چهار نفر مذکره میکرد و خبر میداد بعد معلوم
 شد همان پنج زن و یک بچه بیشتر تلف نشده صحیح
 همان بود که گفته بودند منجه چندی قبل خبر
 دادند که شب خواب دیده میزانی بلند در فضا

وسیع برپاست حضرت امام جعفر صادق در یک
 کفه جالس کفه سنگین روی زمین و کفه خالی
 در هوا یک نفر غایب من را بلند کرده گذارد در
 کفه خالی آن کفه‌ئی که من را گذاردند سنگینی کرد
 آمد روی زمین و آن کفه اول رفت بهوا گفتم
 فرزند و اعجابا چنین صحبت هامدار چه عرض
 کنم از این گونه مطالب و غرایب ها بسیار دارد
 که نمی توانم اظهار نماید هنگامی اقامه می فرمایند حسن
 اظهار داشتند که شاید این طفل مضرّتی از
 پریان واجنه با ایشان رسیده بریدشان نبرد
 کسانی که در این گونه علوم آگاهی دارند پاره‌ئی
 ادعیّه و تعویذ برای شان بگیرند من که با و در

رحمی او ششم

و اعتقاد چنین امور است ندادم اما نظر بفرمایش
ایشان رفتم اقا محمد حسن منجم را آوردم بخانه شرح
حالات را بیان کردم حسابی کرده اظهار داشت که از
اجنه ^{درین} ضرری بایشان وارد نیامده و مضرتی از پریا
بایشان نرسیده تاریخ تولد را خواست بعد از آن
پاره‌ئی تعویذ و ادعیه نوشت و داد پاره‌ئی
مضیات خوانده و تاریخ تولد را گرفته برخواستند
بعد از رفتن اقا محمد حسن آن طفل طلسم و نوشته
جاتی که نوشته بودند و دستور العمل که داده
بود تمام را پاره کردند و پچیدند و گفتند بقول
عارف (توا عوذ آری و من خود آن اعوذ)
باری چند است که در مشقات چنین طفلی گرفتارم

نمی دانم از کدام حالها ایش عنوان کنم حال هنگام
 تعلیم و تعلم است میزدارم که نزد شما بیاید
 بسم الله را بد هاش بگذارید ملا فتح الله میگوید
 من از استماع کلمات جناب میوزا تعجب داشتم جناب
 شیخ هم در مقام تعجب برآمد قرار شد روز
 پنجشنبه صبح که ساعت خوب است ایشان را
 بمکتب خانه بیاورند روز موعود صبح تشریف آوردند
 حضرت از جلو و غلامشان از عقب سینی کوچکی نقل
 و هنجی که مرسوم مکتب خانه شیراز است که مبتد
 میخواند روی پشت قاب نقل وارد شدند من
 و جناب شیخ با چند نفر اطفال که جدم نیز رسیده
 بودیم همگی بواسطه استماع فرمایشات جناب

اقامه محمد رضا که از ایشان نقل کرده بودند و در
 انظار ما مجسم شده تماماً متوجه ایشان گشتیم
 تشریف آورده سلام کرده مقابل شیخ انام نشستند
 طول نکشید که جناب حاجی میرزا سید علی خالوی
 ایشان تشریف آوردند پهلوی شیخ نشستند
 بعد از تعارفات رسمی جناب شیخ هجی را از روی
 سینی نقل برداشته باز کردند فرمودند بیا اقا
 بخوان تبلسمی فرموده گفتند بفرمائید شیخ
 علی الرسم گفت بگوئید هو الفتاح العظیم حضرت
 ساکت شدند شیخ ملوک گفت باز ایشان ساکت
 بودند شیخ اصرار کرد فرمودند هو کیست
 میثنا سید شیخ فرمود هو خداست شما

هنوز طفلید چه کار بمعنی هُو فرمود منم قَاح
 العَلیم شیخ سخت متغیر شده ترکه را برداشته
 خطاب با ایشان کرد که این حرف ها را اینجا مزنید حضرت
 مشغول شدند بخواندن جناب خال پس از
 تبسمات سفارشات لازمه را فرموده تشریف بردند
 مرحوم اقا محمد ابرهیم اسمعیل بیات که مردی تاجر
 و معتبر و معروف بود صحبت میکرد که من آنروز
 بسن ۱۲ ساله بودم سید باب آمد بین من
 و اقامیزا محمد رضای مستوفی که آن هم بهمین
 سن ها بودند نشستند ولی بدو زانو و با ادب سر بروی
 هجی ولی نمینخواندند من گفتم چرا شما مثل سایر اطفال درس
 نمیخوانید جوابی ندادند ولی دو طفل دیگر قریب بما

نشسته بودند کتاب حافظ را بلند میخواندند باین شعر ^{سید}

ترا ز کنگره عرش میزنند صغیر

ندانمت که در این داد که چو ^{ست} قاده است

فوری رو کردند بما فرمودند این است جواب شما ^{شنید}

من لگتم آفرین ایضا روایت میکنند که جناب شیخ ^{چون} انام

مردی فاضل و از پیروان شیخ احمد بود صبح ها حوزة

درسی داشت در همان قهوه اولیاء چندین نفر از

طلاب بودند می آمدند مشغول مذاکره و مباحثه

میشدند روزی یک مسئله از مسائل غلیظه در

میان مطرح شد چون خیلی غامض بود زیاد مذاکره

کردند بالاخره منحل نگشت جناب شیخ فرمودند

امشب من در این باب کتب را مطالعه کرده فردا

در این باب صحبت میداریم مطلب را تمام میکنیم سخن
 باینجا خاتمه یافت دفعتاً ایشان بسن طفولیت سر
 مبارکش را بلند کرده بنای نطق را گذاردند در کمال
 متانت و اتقان با دله و براهین علیّه بیان مطلب را
 ادا فرمودند و اشکالات آنها را حل کردند تمام
 متحیر و مبهور ماندند طلاب بجناب شیخ گفتند
 گاهی خاطر نداریم در این محث مذاکره شده باشد که
 در این باب این طفل طوطی و آموخته و حال بیان
 مطلب را نماید خیلی تعجب است جناب شیخ گفتند من
 تعجب دارم جناب شیخ در نهایت حیرت از ایشان سؤال
 مینماید که شما این مسئله را از کجا آموختید بلسمی
 فرموده جواب را باین شعر حافظ خاتمه دادند

غیض روح القدس را باز مرد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه ^{میکرد} میسر است

باری این گونه بروزات خارق العاده در طهویت

قبل از بلوغ از حضرت زیاد مشاهده شده که از

عهد تحریک خارج و متفق علیه یار و اغیار است

باری بسن نه سال که میسرند و الدماجدشان

اقامیر محمد رضا فوت میشوند در آغوش خال محترم

خود حاجی میرزا سید علی پرورش مینمایند و موجود

حاجی میرزا سید علی بر آبی العین مطالب و خارق

العاده از ایشان مشاهده مینمایند که تمام حجت

بوده که در وقت اظهار امر بدون هیچ گونه حجت

و بینه و ایراد و محاجه تصدیق مینمایند و مؤمن

میشوند جان و مال خود را دایگان فدای محبوب
 آفاق مینمایند مرحومه جدّه ابی این عبد که
 با والدّه حضرت عموزاده بودند حکایت میکردند
 که خودشان از حضرت خال بدون واسطه شنیدند
 که با اخوی کوچک خود حاجی میرزا حسنعلی مکالمه
 میکردند و حاجی میرزا حسنعلی حاجه میکرد میگفت
 اخوی این چه عقیده ایست که شما پیدا کرده اید
 دین اجدادی خود را دست کشیده پیروی همیشه
 زاده خود مینمائید حضرت خال شهید جواب
 فرمودند شما چه میدانید خداوند علیّ اعلیٰ
 حجت را بمن تمام فرموده آنچه خودم از پدر و طفولت
 برأی العین دیده و بعد از بلوغ بعلم الیقین فهمیدام

جای تردید باقی نیست برای هیچ کس خصوص من
 بعد فرمودند ایا فراموش فرمودید وقتیکه ایشان
 طفل بودند سفری سبز پوشان رفتیم
 (سبز پوشان امام زاده و میباشند صمت جنو
 شیراز وسط کوه واقع از شهر تا اینجا تقریباً
 دو فرسخ مسافت دارد راهش بسیار بد و
 سخت میباشد اشخاص پرنیبه پس از قطع مساف
 ت بواسطه بدی راه وقتیکه بنزل میرسند زیاد
 خسته میشوند اغلب در فصل تابستان (خاک میرانند)
 جماعتی بودیم ایشان همه نه سال داشتند همراه بودند
 پس از آنکه وارد شدیم خیلی خسته بودیم تطهیر کرده
 وضو گرفته فریضه مغرب و عشا بجای آوردند

و زیارت نموده و شام صرف شده خوابیدیم طولی نکشید
 بیدار شده نیمه شب بود دیدم ایشان نیستند خیلی
 مضطرب شده و متوجه گشتم که مبادا از کوه پرت
 شده باشند تا بالاخره پس از گردش زیاد شنیدم
 صدای نماز و مناجات با خدای متعال از زیر کمر کو
 می آید پس آنکه بتعقیب صدای رفتیم دیدم آن طفل با خدا
 خود در نیمه شب در میان کوه و بیابان و مشغول
 راز و نیاز با خالق بی نیاز است اخوی جان با این حال ^{ای}
 دیگر جای تردید باقی است بعلم الیقین و حق الیقین
 و حق الیقین بر من ثابت شده و محقق گشته که موعود ^{عینی}
 منتظر بودیم پس از هزار و دویست و شصت سال
 ظاهر شده و حجت تمام گشته هر کس نخواهد منکر

شود با این همه آیات منزل که هر ورق آن معادل است
 با سی جزو قرآن مجید از بی انصافی اوست ^(باری)
 این مطلب را بکرات مرحومه جده برای ماها حکایت
 میفرمودند ^{برگ} سن مبارک که پانزده سال میرسد
 در حجره حضرت خال در شیراز تجارت ^{میشود} میشود مدت
 قلیلی در شیراز و پس از آن حرکت بنیدر ابوشهر میفرمایند
 در حجره بوشهر که واقع در کاروانسرای معروف بمیند
 مشغول میشوند در آنجا همه قبل از اظهار امر
 بروزات و عوالمات از حضرتش ^{که} و آیات بدع از قلم
 مبارکش خیلی صادر میشود که اسباب ^{روز} حقد و حسد
 ذوی العالم میگشتند از جمله حضرت ابوالفضائل
 اوقاتیکه در مصر تشریف داشتند و مشغول

تألیف کتاب فرایند بودند روزی برای عبد حکایت

فرمودند چون مذاکره قبل از اظهار امر و ایام تجارت
حضرت اعلی روح ما سوا فداه در میان بود میفرمودند
خودم از مرحوم حاجی سید جواد معروف بکبریا شنیدم
که فرمودند اوقاتی که حضرت در بوشهر مشغول تجارت
بودند من بواسطه آشنائی و رفاقت و دوستی
که با خالوهای ایشان داشتم هر وقت بوشهر می‌آید
میرفتم محل سکونت را منزل آنها قرار میدادم
روزی از روزها مرحوم حاجی میرزا سید محمد خاں
بمن فرمودند که خواهش دارم شما قدری نصیحت
به همیشه زاده بفرمائید که پاره فی مطالب نیوسند
و نگویند که اسباب حسد مردم میسوزد چون

نمی‌توانند ببینند که از جوان تاجر عامی این گونه
 بروزات علی‌ظاهر ^{بیشتر با بی‌سوادان} سبب جسد آنها میگردد
 خیلی اصرار کردند که من ایشانرا نصیحت کنم

بالاخره جواب گفتم ایشان را

پری روتاب نستوری ندارد

گوش بند می‌سوزد روزن برارد

عوالم لاهوتی ایشان از نصاب ناسوتی ما خارج ^{ست}

باری شش سال در بوشهر مشغول تجارت و با تمام

طبقات از علماء و تجار و کسبه و تمام افراد

قسمی سلوک می‌فرمودند که عامه نهایت رضایت را

از هر حیث داشته و در تمام مجالس و محافل ^{شان} اندکار

اوصاف حمیده ان حضرت بود مخصوص سفر

نیز

از اسفار که این عبد بساحت اقدس حضرت
 عبدالبهاء مشرف بودم روزی بمناسبت ذکر
 ایام توقف و تجارت حضرت اعلیٰ روح ماسواه فراه را
 میفرمودند فرمودند حضرت اعلیٰ ایام توقفتان
 در بوشهر کارهای غریب میکردند شالوده بجسای
 مردمان را بکلی خراب میکردند فرمودند تجارت بوشهر
 رسمی داشتند معامله که میکردند بعد از ختم معامله
 دبه میکردند مبلغی تخفیف میگرفتند آمدند خدمت
 حضرت معامله نیلی کردند مبلغ گزافی نیل خریدند
 پس از ختم عمل که نیل را حرکت داده در حجره خودشان
 وارد کردند نوبت بدبه رسید آمدند دبه نمایند
 حضرت قبول فرمودند گفتند معامله کرده اید

صیغه خوانده اید عملاً مامور شده من تخفیف نمیدهم و دبه
 از شما قبول نخواهم کرد آنها اصرار کردند فرمودند ^{مطلب}
 همان است که میگویم عرض کردند رسم مملکت است
 فرمودند خیلی رسومات غلط عنقریب موقوف خواهد
 شد آنچه ابرام کردند قبول نفرمودند باز تجار
 اصرار کردند فرمودند تنخواه گران است پس بشید
 دبه قبول نخواهم کرد عرض کردند رسم اینجا است
 فرمودند میخواهم این رسم را موقوف نماید عرض
 کردند اجناسی که خرید و نقل در جره شد هرگاه
 مجرداً از جره عودت دهند اسباب بی اعتباری
 تاجر فراهم خواهد آمد فرمودند فخراید قبول
 کنید و دبه نکنید باز عرض کردند رسم مملکت است

فرمودند این رسم را من موقوف میکنم حضرت عبدالرحمن
 روحی لرمسه الفداء فرمودند بالاخره نیل را فرستادند
 آوردند و دت را قبول نفرمودند و خلی آداب سخیفه
 انها را در ایام تجارت بوشهر ترك دادند بعد فرمودند
 طولی نکشید يك نفر از خالوهای مبارک آمدند
 بوشهر همان تاجار که نیل را پس داده بودند آمدند
 نزد خالوی حضرت بنای شکایت را گذاشتند که اعتبار
 ما را فلان کس را ^{آقا} بیل کرده معامله نیل کردیم حسب
 المعول خواستیم دبه خانیم قبول نکردند فرستادند
 نیل از حجره ما عودت دادند این فقره برای ما تاجار
 و هن بزدرگی بوده قدری ایشانرا نصیحت نمائید که
 اینگونه کارها دیگر نکنند خال حضرت را نصیحت کردند

که چرا بمیل مردم راه نپروید و در رسم معمول مملکت را
 بهم میزنید فرمودند حال همه هرگاه بخواهند معامه
 کنند و بعد دبه نمایند باز قبول نخواهد کرد باری.
 آنروز روز بسیار خوشی بود حضرت عبدالبهاء
 ارواح العالمین فداء خیلی تلبسم فرمودند و مکرر فرمودند
 که حضرت اعلیٰ قبل از اظهار امر فرمودند خیلی آداب را
 تغیر خواهد داد باری پس از شش سال توقف
 در بوشهر مکرر بخالوهای خود مرقوم داشتند
 که من خیال تشریف عبات را دارم یکی از شماها بوشهر
 تشریف آورده حجره را تحویل بگیرید تا من حرکت بعضی
 نمایم حضرت بدفع الوقت میگذرانیدند اعتنائی
 نمیکردند تا آنکه موقع حرکت مبارک رسید حساب

هرگز اضا فرموده صوت صحیح مرقوم داشته دفاتر
 مهر کرده در جبهه گذارده درب جبهه را بسته و مهر
 و مو فرموده کلید را بدان دار سپردند و سفارش
 کردند خالوهای من هر کدام که از شیراز بوشهر آمدند
 کلید را تسلیم ایشان نما خودشان نوشتند
 بشیراز که آنچه نوشتم که یک نفر بیاید بوشهر
 من خیال عبات دارم نیامدید لذا درب جبهه را
 مهر کرده کلید را بدان دار سپردم و خودم حرکت
 بعبات نمودم پس از شش سال توقف در بوشهر
 تشریف فرمای عبات شدند خط مبارک که بشیراز
 میرسد اسباب نگرانی و تغیر حاجی میرزا سید محمد
 میشود که این چه کاری بوده که کرده اند اعتبار ما

از میان خواهد رفت رشتهٔ امورات ماکینه خواهد
 شد حسابهای مردم چه خواهد شد حضرت خال
 حاجی میرزا سید علی میفرمایند آسوده خاطر باشید
 ایسا نرا من میشناسم همیشه زاده کار غلط نمیکند
 حسابهای مردم را ترتیب داده و حرکت نموده اند
 حضرت خال حاجی میرزا سید محمد حرکت بیوشهر ^{بند} میقت
 پس از ورود بیوشهر کلید را از کاروانسرا دار میگیرند
 ملاحظهٔ مهر درب اطاق را فرموده درب را باز
 مینمایند بدقت ملاحظهٔ حساب و دفاتر را مینمایند
 حسابهای همه کس را در نهایت صحت و درستی
 مرتب دیده آسوده خاطر میشوند و باخوان
 خود مرقوم میدارند که حسابها و دفاتر

مرتب است و اظهار امتنان و تشکر از حضرت مینمایند
 حضرت وارد عتبات میشوند توقف مبارک در
 عتبات خیلی مفصل است در این جا با اختصار
 ذکر میشود زیرا ما را مقصود وقوعات فارسی است
 باری روزی حضرت در حرم حضرت سید الشهداء
 مشغول زیارت بودند جناب ملا حسین که آن وقت
 در عتبات مشغول تحصیل و از جمله تلامذۀ مرحوم
 سید بود حضرت را ملاقات مینماید که سید
 جوانی بس بلیت سه ساله در نهایت خضوع و خشوع
 بنحو غریبی که از هیچ کس از طبقۀ علماء و زهاد و زائرین
 این حالت را مشاهده نکرده بود در نهایت التجا
 و ابتهال مشغول زیارت میباشد حیرت میکند

و فریفته جمال و کمال حضرت میشود نزدیک آمده
 سلام میکند حضرت جواب نمیدهند بحال خود مشغول
 بودند عقب رفته می ایستد پس از آنکه زیارت داخل
 حرم فارغ میشود داخل صحن شریف فرماید و
 آنجا هم مدتی مشغول زیارت بودند بر حیرت
 ملا حسین می فراید مجدد آمده سلام را اعاده
 میدهند چون مشغول بودند جوابی مرحمت
 نمی فرمایند بیشتر بر حیرت آخوند افزوده میشود
 از زیارت در صحن هم که فراغت حاصل مینمایند از
 صحن خارج میشوند آخوند آمده سلام میکند
 آن وقت جواب سلام آخوند را داده عذر خواهی
 می فرمایند که دو دفعه شما اظهار التفات کردید

من چون مشغول زیارت بودم و از خود بیخود و متوجه

مقام عالی امام علیه السلام بودم جواب سلام را ندادم

لذا معذرت میخواهم زیرا که هر کس در مقام مقدس

شرفیاب باشد باید از خود ^{بر عالم} عاری و از هر گونه ^{نیست} شئونات ^{نیست} ملکی ^{نیست} بری باشد این گونه مطالب را که خوانند

استماع میکند بر حیرت و تعجبش می افزاید زیرا که

چنین خضوع و خشوع و توجه و تضرعی از شخص

جوان تاجری خلاف قاعده و خارق العاده مشاهده

کرده زیاد اظهار تشکر و امتنان مینماید عرض میکنند

اقامت شما کجا است هر گاه بخواهم شرفیاب شو

کجا خدمت برسیم منزل را نشانه میدهند بعد

عرض میکنند که صبحهای جمعه جناب سید در منزل

خودشان مشغول روضه و موعظه میباشند هرگاه
 میل داشته باشید تشریف فرما شوید و ما را
 سرافراز فرمائید نهایت امتنان حاصل خواهیم
 نمود میفرمائید ضرر ندارد وعده میفرمائید تشریف
 فرمائید تفصیلاً جناب آخوند در نهایت دقت
 آنچه مشاهده کرده بود خدمت جناب سید عرض
 مینماید جناب سید تبسم فرموده این شعر را
 قرائت مینماید -

آنچه دل در خاطرش میشتافت

در پس این پرده نمان بود و یافت

چون مرحوم حاجی سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه در

دو سه سال او را خرایام ذکر درس و مینم خود را

منحصر فرموده بودند بذكر ظهور حجت موعود و ذكر
 علامات ظهور و ذكر اوصاف صاحب امر و امكرد بيان
 مي فرمودند كه بايد شايب باشد و متعلم بعالم كسي
 نباشد و از بنی هاشم باشد باری صبح جمع حسب
 الوعدہ تشریف فرمای منزل سید میشوند در حالیکه
 منزل از جمعیت پر بوده و مرحوم سید بالای منبر
 مشغول موعظه بودند حضرت که وارد میشوند چون جا
 نبوده در باطاق جالس میشوند مرحوم سید بعض
 دین دیگر صحبت نمیدارند، سکوت محض اختیار میکنند
 تمام حضار حیرت مینمایند پس از ربع ساعت مشغول
 صحبت میشوند و مطلب خود را حصر در علامات ظهور
 موعود مینمایند میفرماید آراه کالشمس الطالعه

باین کلمه مطلبی خاتمه داده از منبر پائین تشریف می آورند
 ان وقت در نهایت احترام آخوند ملا حسین آمده
 حضور مبارک مشرف شده حضرت را برده پهلوی
 دست سید جالس می شوند هر گاه بخواهم شرح
 توقف مبارک در عتبات و وقوعات آنجا و تشارات
 علی مرحوم سید را معروض دارم شرح کشف و کتب
 و صاف گردد ما مقصود و قونعات فارسی است پس
 از توقف مبارک شش ماه در عتبات والده حضرت
 چون اولادشان منحصر بفرود بود بنای بنای و اشتیاق
 ملاقات ایشانرا مینمایند بنهایت جدیت خدمت
 اخوی خود جناب حاجی میرزا سید علی اصرار و ابرام نموده
 که بروند عتبات حضرت را بجهت شیراز حرکت دهند

حضرت خال از آنجائیکه خیلی علاقه مند بودند بودند
 بهمشیره و همشیره زاده خود قبول فرموده حرکت بعینت
 نمودند حضرت را ملاقات نموده اظهار داشتند که من
 آمده ام شما را بشیراز بپرسم قبول نفرمودند آنچه
 اصرار کردند مقبول نیفتاد جواب دادند خیال
 دارم چندی در عتبات توقف نمایم خال نظر بر
 اینکه والدشان انتظار ورود ایشانرا بشیراز داشتند حضرت
 قبول نفرمودند و بواسطه جناب حاجی سید جواد
 کربلایی خدمت جناب سید پیغام دادند که جناب
 سید ایشان را راضی فرماید بجهت حرکت بشیراز
 و روزی حضرت خال فرزند جناب سید رفته شرح
 حال بدن گونه اظهار داشتند که همشیره زاده

مدت شش سال بوشهر بوده و از بوشهر بعیت
 مشرف شدند و والده شان غیر از ایشان اولادی
 ندارند خیلی شایق ملاقات ایشان میباشند و
 خیال دارند ایشانرا متاهل کنند آنچه میگویم
 از من قبول نمیکند که مراجعت بشیراز نمایند لذا
 استدعا دارم شما صحبت فرموده ایشانرا راضی
 فرمائید که همراه بشیراز برویم اول جناب سید
 میفرمائید چه کار دارید بگذارید مدتی در
 خدمت ایشان باشیم حضرت خال اظهار میدارند
 چون والده شان منتظر میباشند و رضایت ایشان
 نیز شرط است البته ایشانرا راضا فرمائید بشیراز
 بروند بالاخره جناب سید خدمت حضرت اظهار

میدارند که شما قبول مراجعت بشیراز را بفرمائید حضرت

بموجب خواهش جناب سید قبول فرموده با اتفاق حضرت

خال تشریف فرمای شیراز میشوند پس از ملاقات

والد و اقربا باز پس از چند ماهی خیال مراجعت

بعثت مینمایند والد شان پس از استماع والتفقد

خیال حضرت زیاد نگران میشوند و بسعت تمام

گفتگوی تأهل ایشان با اخوی خود حاجی میرزا

سید علی مذاکره مینمایند ^{از تأهل ایشان} علیاً ^{حضرت} صحیحه خدیجه

سلطان بیگم صبیّه مرحوم اقامیرزا علی که دختر عموی

والد حضرت باشند گفتگو ^{کرده} مینمایند ^{از} اسباب

ازدواج ایشانرا فراهم می آورند در روز جمعه هجدهم

ماه رجب سنه ۱۲۵۱ هـ مجلس عقد فراهم آورد ۵

جمعی از تجار و اعیان و علماء فارس را دعوت کرده
 در حضور آنها عقد مناکت بسته میشود و چون
 میعاد ظهور نزدیک بوده دیگر حرکت بسمتی
 نمیفرمایند و دائماً بروزات و آیات عربیه و مطالب
 علمیه از حضرت مشاهده میگشت پس از یک سال
 که سنه ۱۲۵۹ باشد خداوند طفل ذکوری عنایت
 میفرماید در حین تولد فوت میشود قبل از تولد
 فرموده بودند پسر است و اسمش احمد است اما
 تقدیر نیست که بماند در بقعه بی بی دختران
 که یکی از قبایح شرعی است آن طفل را دفن مینمایند شرح
 تولد آن طفل از این قرار است که مرحومه جدّه که
 همیشه حرم باشند بیان میفرمودند ذکر میکردند

که در وقت تولد خیلی سخت واقع شد قسمیکه چنین ^{دفع}
 فکوه قطع حیات کردند از کرم اخیراً که مرفوع الطمع
 از ایشان شده والدۀ حضرت میروند خدمت حضرت حضرت
 سؤال میفرمایند که راحت شدند والدۀ میگویند خیر
 آینه کوچکی به لوی دست مبارک بوده بر میدارند
 دعا و طلسمی روی آینه مرقوم داشته میدهند
 بوالدۀ خود میفرمایند ببینید مقابل صورتش
 بگریید والدۀ شان میبندد آینه را که مقابل صورت گرفته
 چشم را باز مینمایند بمجرد نگاه کردن طفل بیروح
 متولد میشود خودشان ساله میشوند بعد
 والدۀ شان شرفیاب شده عرض مینمایند شما که
 چنین هزنی داشتید چرا زود این کار را نکردید

که طفل تلف نشود تبسم فرموده میفرمایند تقدیر
 نیست از من نسلی بماند والد ایشان ^{زاد} ~~میتواند~~ متغیر شده
 ولی هیچ نمیگویند حضرت حرم نقل میفرمودند که
 شبی خواب دیدم که شیر ^{عجمی} در فضای حیاط است
~~و شیر را در آن شکر میزدند~~ دو دور و نصف دو دور حیاط
 گردش کردند من از خواب بیدار شدم زیاد مضطرب
 بودم و میلرزیدم حضرت سبب اضطرابم را پرسیدند
 عرض کردم چنین خوابی دیدم فرمودند زود بیدار شدی
 زیرا که دو سال و نیم بیشتر با من خواهی بود همان قسم که
 فرمودند شد تا آنکه شب جمعه پنجم شهر جمادی اول
 ۱۲۶۰ دو ساعت و سیزده دقیقه از شب بعثت واقع
 میشود حکایت غریبی و واقعه عجیبی دارد از قرار یک

حضرت حرم بیان میفرمودند و آن حکایت از این قرار است

فرمودند که در سه حضرت این بود که شب های یک ساعت او شب

گذشته منزل تشریف می آوردند مشغول عبادت و اذکار

و نوشتجات بودند ساعت سه شام میل میفرمودند و ساعت

چهار استراحت میکردند و یک ساعت قبل از طلوع صبح بر میخواستند

تطهیر فرموده وضو میکردند بالاخانه که منزل شخصی

که خارج و صیها آن خانه خودشان بود تشریف فرما شده

مشغول زیارت و مناجات و ادعیه و اذکار بودند آفتاب

که طلوع میکرد فضا (کینز سیاهی بود که در زمان تجارت

بوشهر بایک نفر علام مبارک نام ابقیاع فرمودند)

ساورانش کرده چای دم میکرد در منزل والدینشان میگذازد حضرت ^{در آن}

پایین تشریف فرما شده چای میل میفرمودند آنوقت

کاروانصرا تشریف فرما شده مشغول کارهای شخصی میگردید
 اما آن شب برخلاف سایر شبها مغرب منزل تشریف آوردند
 فرمودند شام هر چه هست بگوئید فضا زود تر تهیه
 نماید من امشب کار دارم یک ساعت ونیم از شب شام آورده
 در صرف شام با سایرین همراهی فرموده آب دست شوی
 آورده دست مبارک را شسته بقاعده شبهای قبل
 فراش خواب را گسترده رفت در منزل خود استراحت کرد
 حضرت تشریف فرما شده استراحت فرمودند طولی
 نکشید دیدم که از رخت خواب برخواسته بیرون حیاط
 تشریف فرما شدند من گمان کردم برای قضای حاجتی
 بیرون تشریف بردند زیاد طول کشید مراجعت
 فرمودند خیالات بر من مستولی شد برخواسته

از منزل بیرون آمدم در فضا نگاه کردم ایشان را
 ندیدم درب کوچک را نگاه کردم دیدم درب بسته
 در حجره والدوستان ملاحظه کردم دیدم اینجا هم
 نیستند زیاده از حد متحیر شدم و پریشان گشتم
 رفتم سمت غربی بیت نظر افتاد با رسی فوقانی
 که طرف شرقی بیت واقع است که منزل شخصی ایشان ^{است}
 دیدم آن حجره زیاد روشن است مثل آنکه هزار
 چراغ روشن کرده باشند تعجب کردم زیرا که مهان
 نداشتند که لازم باشد چراغ زیاد روشن نماید
 از این واقعه حیران بودم از پله های حجره بالا رفتم
 مواجهه که شده دیدم حجره بدرجه یی روشن است
 که چشم خیره میشود بدون آنکه یک چراغ بیشتر باشد

حضرت رو بقبله ایستاده دستهای مبارک بلند است
مشغول مناجات میباشند بمحض آنکه چشم من
بقامت مبارک افتاد یک هیمنه و غظتی ملاحظه کردم
که از قوه تقریر خارج است دفعتاً یک وا همه
ورعبی بر من دست داد که میخواستم منصعق
شوم مانند بید میلرزیده نمیتوانستم برگردم
و نمیتوانستم با ایستم نزدیک بود هلاک شوم
اضطراب تمام اندام من را احاطه کرده بود یک دفعه
بدست مبارک اشاره فرمودند برگرد بمحض اشاره
مبارک حال من تغییر کرد توانستم برگردم برگشته
در منزل خوابیدم اما ابداً خوابم نمیبرد و وا همه
داشتم هر وقت تصور میکرد مبارک و آن حالت را

بینوادم برواهمه من می افزود مثل آنکه عبد جانی مقصر
 که در حضور سلطان بطاشی باشد و خواهد مجازات
 شود ان قسم بود ابدان شب خواب نرفتم تا اذان
 صبح که مؤذن مسجد که در جوار بیت واقع است
 اذان گفت پس اذان از بالا پائین تشریف آوردند
 بجز آنکه چشم من بر لقای مبارک افتاد و همه
 واضطراب بر من دست داد مثل آنکه این شخص
 نه آن شخص بوده که دو سال و نیم با هم بودیم
 جرئت آنکه صحبت بدارم نداشتم هر قسم بود صبح
 شد برخاسته وضو گرفته مشغول نماز شده فضه
 جاریه بقاعده هر روزه سما و روچای را در حجره والدین
 ترتیب داده اخبار داد که چای حاضر است در خدمت

ایشان رفتم در حجره والده شان چای میل فرمودند

آن بان براضطراب وتوهم می فرود یک فغان چای

بدست مبارک صحت فرمودند تبسم فرموده فرمودند

ترا چه میشود حالت منقلب است چای را که خوردم

قدری از انقلاب واضطراب راحت شده عرض کردم

آقا این چه حالی بود که دیشب در حجره بچشم خود

ملاحظه کردم فرمودند عجب وقتی آمدی موقع آمدنت

نبود اما تقدیر چنین بود که بچشم خودت ببینی

بدان و آگاه شو همان وقت خداوند علی اعلیٰ من را

مبعوث فرمود برای هدایت این عباد همان موعود

که منتظران هستند و هزار و دویست و شصت

سال است که ظهور آنرا از قادر متعال درخواست

مینمایند منم که مبعوث شده برای نجات امم بعض
 استماع افتاده زانوی مبارک را بوسیده مؤمنه
 شده سجرات شکر فادر متعال را بجای آوردم باری
 اول من آمن در نساء حضرت حرم بودند و از رجال
 این فامیل حضرت خال شهید و از علماء حضرت باب
 الباب اخوند ملا حسین بشروئی که تفصیلش از این
 قرار است که مرقوم میگردد -

تصدیق و ملاقات اخوند ملا حسین در راز

پس از انتقال مرحوم سید اعلی الله مقامه که مبشر
 ظهور مبارک بوده حالت انقلاب و اضطرابی در اخوند
 پیدا میشود با جمعی از تلامذه که عدّه آنها بالغ چهل نفر
 متجاوز بوده که از جمله افاضه امیرزا محمد علی یار فروشی

وملا علی بسطامی و آخوند ملا عبدالجلیل خوئی و میرزا
 عبدالهادی و میرزا محمد هادی و جناب آقا سعید حسن
 یزدی و ملا حسن نجستانی و ملا بشیر و ملا باقر
 ترک و ملا احمد ابدال که همه از همین اشخاص ذوی العلم
 بودند و تمام فستق ظهر ظهور موعود که شرح حالات
 انها در تاریخ مذکور و ما مقصودمان فقط شرح
 وقوعات فارسی است جناب آخوند پس از ریاضت
 چهل روزه در مسجد کوفه و مسجد سهله بارفقا
 معاهده کرده که هریک نذر کجاندای خود را شنیدند
 یکدیگر را خبر سازند و داع کرده ^{و شان} بسمت شیراز
 حرکت مینمایند پس از ورود شیراز چون سابقه
 و آشنائی ایام غنات را با حضرت داشته ما یل

ملاقات میشود تفحص منزل حضرت را کرده و مایل بوده
 چند روزی که شیراز توقف مینماید در منزل ایشان
 باشد می آید در بیت مبارک دق الباب میکند خود
 حضرت تشریف فرما شده در باب را باز میفرمایند پس
 از ملاقات جناب آخوند و اطهار عنایت و التفات
 با اتفاق تشریف فرمای حجره فوقانی که خارج و میهمان
 خانه مبارک بود میشوند و میفرمایند امروز
 تا حال میل نکرده کاروانسرا (یعنی مکرک که محل تجارت
 مبارک بوده) بروم معلوم میشود بواسطه
 تشریف آوردن شما بوده با جناب آخوند احوال
 پرسی و اطهار مرحمت میفرمایند چای آورده با آخوند
 صرف میفرمایند پس از پذیرائی و میهمان نوازی

از حالات و احوال مرحوم شیخ و سید سؤال میفرمایند
 که مطالب ایشان از چه مقوله بوده عرض مینماید تمام
 اقوال و روایات مبنی بر بشارت ظهور موعود بوده
 بعد میفرمایند عقیده شما شیخها این بوده که
 پس از رحلت مرحوم سید لازم است دیگری قائم مقام
 ایشان باشد حال پنجاه است سید مرحوم شده اند
 بعد از ایشان صاحب امر کیست عرض کرد هنوز کسی را
 نشناخته ایم و پس از ایشان جانشین معین نیست
 مگر صاحب امر که تمام منتظر ظهور مبارکش میباشند
 باید ظاهر شود میفرمایند صاحب امر باید چگونه
 کسی باشد جناب بخوند قدری فکر کرده بعد مقداری
 از صفات آن شخص منتظر علماً و عملاً بیان مینماید

میفرمایند این صفات را در من می بینی اخوند چون
 هیچ چه آثار علم در مدتی که ذکر بلا تشریف داشتند
 ندیده بود و میداشت که تحصیل علوم نوزد اساتید
 نموده اند عرض مینماید در شما این صفات ز ابدًا
 نمی بینم حضرت هیچ نمیفرمایند پس از ^{بک} الحقی در طاقی
 چند جلد کتاب می بیند برداشته مطالعه مینماید
 تفسیری بر سوره بقره مرقوم شده چون قدری مطالعه
 میکند می بیند تفسیری نظیری میباشد تعجب
 مینماید عرض میکند این تفسیر از کیست میفرمایند
 از جوان تازه کاری میباشد و زیاده از این اظهار
 فضل و بزرگواری مینماید عرض میکند کیست و
 کجا است میفرمایند می بینید ملتفت معنی می بینید

نمایشود صفحه دیگر را ملاحظه میکند که نوشته شده
 بود تفسیر باطن باطن بنظر او تفسیر باطن محلی بود عرض
 مینماید باید تفسیر باطن باشد میفرمایند که تفسیر
 باطن باطن چگونه صاحب این تفسیر زیاده بر اینها
 اظهار جلالت و عظمت مینماید بدقت ملاحظه کنید
 آخوند بدقت اعاده در مرور مینماید و ملاحظه
 میکند که تفسیر باطن باطن که نوشته ^{است} صحیح
 عرض مینماید من خسته شده ام شما قدری ^{نند} بخوانید
 من مستمع میشوم حضرت مشغول تلاوت میشوند
 قدری که تلاوت مینمایند جناب ملا حسین
 با نخوت آخوندی علی الرسم عرض مینماید بر است
 کفایت کرد دیگر زحمت نکشید باری ملا حسین

نهار صرف کرده استراحت میکند ^{عصر} حضرت چند نفر
 از علمای شیخیه و تجار را برای چای دعوت فرموده
 که بدین آخوند آمدند و بنا گذاردند که فردا صبح
 حسب الوعد حضرت در مسجد ایلخانی جمع شده
 آخوند مشغول گردند حضرت در مسجد حضور
 بهم رسانیده آخوند خواستند صحبت بدارند با وجود
 طلاقت لسان و فصاحت بیان گوئی دهانشان را
 مهر کرده بهیچگونه قادر بر تکلم نبود تعجب نموده
 که بروز اینگونه خلاف عادت و طبیعت بیجهت نیست
 و متحیر بود که این جذاب نهانی کیست و آن مقتدر
 پنهانی از بردن دل و عقد لسان مقصودش چیست
 که مراد در این مجلس از من بی من کرده و از خود بیخود نموده

محض عدم قدرت و شدت حیرت و اله و حیران میشود
 و قوه بیان مطلبی در خود نمی بیند با اعتماد و اختصار
 میکوشد و مجلس را منقضی مینماید و متعیرانه بمنزل میرود
 تا روز دیگر باز هنگام تدریس خود را بیشتر از روز اول
 ابرام و لا یعلم مشاهده مینماید لذا ناچار عدد
 حضار را میخواند کذا که روز سوم هم بهمین منوال
 میگردد با حالت افسردگی و حیرت از مسجد بیرون
 می آید حضرت اعلیٰ افسردگی اخوند را که ملاحظه مینماید
 میفرمایند سایر رفقا بمنازل خودشان بروند جناب
 اخوند را با اتفاق خود منزل می آورند چون وارد بیت
 مبارک میشوند پس از لحظی جناب اخوند میفرمایند
 شما صاحب امور ابله برهان و درجه و رتبه نمیتوانید

بشناسید با وجودیکه سرگشته و گمگشته وادی
 طلبید کدام دایان بر وصول محبوب و مقصود مقدم
 میدانید و اعتماد کامل بدالات و ارشادان دارید آخوند
 عرض مینماید بَشُونَاتِ عَلِيَّةٍ وَبِنَقْطَةِ عَلِيٍّ كَمَنْشَاءُ
 و مرکز جمیع علوم انبیاء و اولیاء خلف و سلف بوده
 میفرمایند این صفات را در من می بینید چه میشود
 اگر من صاحب این صفات باشم آخوند بحضرت شنید
 این مطلب بسیار مشوش و متغیر میشود عرض
 مینماید هر چند شما صاحب تقدیس و تقوی و زهد
 و ورع هستید و لکن این مقام عالی را علم لدنی
 و معامات لایناهی را دخیل و دلیل است حضرت
 بر وفق تعجب سکوت اختیار میفرمایند آخوند با ضمیر

چنان جواب قاطعی بیان میفرمایند که مات و مبهوت
 میگردد و با خود اندیش می نماید که مگر این همان نیست
 که چند یوم قبل تفسیر سوره بقره را درست نمیخواند
 اکنون چه شده که منبع و مبداء جمیع علوم ماضیه
 شده خیالات ارکان آخوند را احاطه مینماید یک دفعه
 ملاحظه مینماید که حضرت متودگا در نهایت استقلال
 و عظمت نشسته دست چپ را بر روی زانوی چپ
 گذارده و دست راست را بر بالای آن نهاده شروع
 فرمودند بتلاوت آیات بدیعه در آن حین هرگونه
 خیالات که بخاطر آخوند خطور میکرد بلسان آیات جواب
 نازل میشد تا آنکه مقداری از آیات از مصدر و مهبط
 وحی رب العزه صادر و ظاهر گردید و در حین نزول

آیات از شدت خشیت و خوفی که در وجود اخوند مستول
 شده منظر سکوت ایشان بوده پیر از ختم نزول آیات
 از شدت وحشت مانند مقصری که از حضور سلطان
 مقتدر قهار بطاشی بگریزد بجز مرخصی قیام مینماید
 اجازه میخواهد حضرت میفرماید بنشینید کجا میروید
 هر کس شمارا با این حالت ببیند میگوید دیوانه شده
 حسب الامر لابد مینشینند حضرت بحکم تشریف فرما
 میشوند در آن حین که تنها بوده خیالات دور و دراز
 با جناب اخوند انباز و همراز میشود حجت شئونات
 ملکیه و احتمال صدمات دنیویّه و احتیاجات و احتیاجات
 هر چند تخیل و تعقل نموده در محضر حضرت رب الغیث
 نمیتواند هیچ عذری و ایرادی متعذر شود و جواب

بدهد و مفتری جز طریق اقرار و گریز گاهی جز مقلد
 قبول ندارد و زیاد از حد پریشان و مشوش و
 مضطرب بود پس از ساعتی برخلاف روزهای دیگر
 چای خودشان آوردند و نزدیک جناب آخوند جالس
 شدند و بسیار اظهار ملاحظت و مریحت نموده
 و چای بدست خودشان عنایت فرمودند اما جناب
 آخوند حال مجانین را داشت باز هم از کثرت حیرت
 اجازه مرخصی خواست اجازه فرموده میفرمایند
 حالت متغیر است خود ملتفت نیستی هر کس ترا
 باین احوال ببیند حمل بر جنونت مینماید پس از بابت
 ساعت که حالش بجا می آید مرخص میشود تا در مجلس
 دیگر که شرفیاب میشود تفسیری بر حث جاریه مرفوع

داشته بودند زیارت میکند متذکر میشود که مرحوم
 سید در زمان حیات میفرمودند حتی که ظاهر میشود
 شرحی متقن برجستہ جاریه خواهد نوشت آخوند
 فرموده ایشانرا مشهوراً ملاحظه کرده خاطرش می آید
 که روزی منفرداً در خدمت مرحوم سید در کتابخانه
 تنها شرفیاب بوده در بین صحبت سؤال از سوره
 یوسف مینماید که چرا در قرآن موسی با حسن القصص
 شده مرحوم سید جواب میفرمایند حال موقع بیان
 این مطلب نیست و این فقره مکنون خاطر آخوند بوده
 حضرت میفرمایند جناب ملاحظه کنید خاطر داری روزی
 از مرحوم سید سؤال نمودی که بچه جهت سوره
 یوسف را احسن القصص نامیده اند جواب فرمودند

که حال وقت جواب این مطلب نیست لکن اکنون موقع بیک
 آن است تفسیر حسن التخصیر که از اثر قلم اعلیٰ نزول و صدر
 یافته بود مرحمت میفرمایند جناب آخوند زیارت مینماید
 بدرجۀ ایمان نائل میگردد سجدات شکر حضرت رب
 الابرار را بجای آورده عرض مینماید که ما با رفقای
 خود که در مسجد کوفه و مسجد سهله معااهده نموده
 و متفرق گشته قرار گذارده ایم در هر کجا که ندای خود را
 استماع نمایم بیکدیگر اطلاع دهیم مخصوصاً آخوند
 ملا صادق مقدس خراسانی بسمت اصفهان حرکت
 کرده اکنون اصفهان میباشد امر فرمائید این عبد
 با اصفهان رفته ایشانرا متذکر دارم که ایشان نیز
 بدرجۀ ایمان نائل گردند میفرمایند ضرر ندارد اما

مشروط بچند شرط است عرض مینماید آنچه امر
 و مقدر ^{نیز} شود بنده و در حاضر در اجرای ^{درم} این تفسیر
 مفصل بر یکی از سوره کوجات قرآن مرقوم فرموده
 مرحمت میفرمایند جناب آخوند ملا حسین ^{میرزا}
 میفرمایند این تفسیر را همراه خود با صفهان
 میرید پس از آنکه آخوند را ملاقات کردید ابتدا
 سؤال نمائید در این مدت گردش از کسی ندائی شنیده
 و یا کسی ملاقات کرده که صاحب داعیه باشد هرگاه
 گفت کسی را ندیدم و ندائی نشنیدم سؤال کن
 که از خود داعیه دارد هرگاه مدعی شد باید بموجب
 آیات کما آنکه خود مشاهده نمودی ثابت نماید و
 هرگاه جواب داد که از خود داعیه ندارد آن وقت

تفسیر با و ارائه میدهد و نمیگویی از کیست باید خود
 ملتفت شود جناب آخوند حسب الامر مبارک بموجب
 دستوری که فرموده بودند حرکت باصفهان
 مینماید پس از ورود باصفهان جناب آخوند ملا صادق را
 ملاقات مینماید سؤال میکند جناب آخوند پس از
 مفارقت آیا شما کسی را ملاقات کردید و ندائی شنیدید
 جواب میفرماید کسی ندیدم و ندائی نشنیدم
 میگوید آیا در خود داعیهئی گمان مینمائید که مبنی
 بر مقاماتی باشد جواب میدهد آخوند مگر دیوانه
 شدهئی من کیستم تو کیستی آن کسی که صاحب داعیه است
 باید دارای علم لدنی باشد مگر عقلت کم است
 که این حرف هارا میزنی پس از آنکه خاطر جمع میشود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

حسب الامر مبارك تفسيره باخواند ميهد جناب
اخواند ملاصادق مجتبی زیارت تفسیر مبارک دامن
ملاحسین را گرفته میگوید این تفسیر از کیست جناب
این کلام بلاشبک حق است در کجا است و کیست
اخواند اجناب میکند میگوید ما ذون نیستیم
بگویم باید خودت ملتفت شوی آنچه التماس
مینماید نتیجه نمیخشد شب میشود شام برای
اخواند آورده جناب ملاحسین شام میل فرموده
اسوده خاطر میخواهد ابلاغ رسالت را بنحو تمام اکل
میکند احکایت جناب ملاصادق و تصدیق
ایشان مفصل است لابد در شرح تاریخ اصفهان
مشروحاً نوشته شده این عبد فراغت نمینماید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مهر نور علی محمد الی لغز الی عمر محمد و صاحب کرامت و صاحب کرامت

باری پس از اقبال با چند نفر حرکت بشیر از مینمایند
که حضور مبارک مشرف شوند پس از آنکه ورود
بشیر از مینمایند حضرت از شیر از حرکت بصبو مکه
معظمه فرموده بودند جناب آخوند ملا صادق
باهره هان بنای تبلیغ را میگذاردند فصوص در مسجد
باقرا باد منبر رفته مردم را دلالت مینمودند این
مطلب را بعلما اطلاع میدهند اجماع کرده بحاکم حسین
خان اجدان باشی معروف بصاحب اختیار خضر را
گرفته چوب زده محاسن سوزانیده مهار مینماید
میر غضب از صبح تا شام در بازارها میگرداند و در
هر حجره از تجار و کسبه مبلغی انعام گرفته اول مغرب
آن مؤمنین بالله دارها مینماید آن مظلومان

چوب خورده محاسن سوخته مهار شده گرسنه خسته
از شهر خارج میشوند -

اما تصدیق اقامیرزا محمد علی بار فروشی که ملقب
بقاوس گشتند ایشان از جمله علماء و فضلاء ^{تس} بعد
و تقوی مشهور بوده و از فرط صفای باطنی که
داشتند بمجرد شنیدن این ندا برای تحقیق و تفحص
بشیر از حرکت مینماید پس زورود بشیر از بمحض ملاقات
در معبر بدون حجت و برهان و ادله و بنیه حواس
ایمان کامل آورده بفوز لقا و از جمله فدائیان نائل
میشوند و صاحب مقامات عالیه و پروزات کلیه
میگردند که شرح حالات و خدمات و شهادت
ان حضرت مفصلاً در تاریخ واقعه قلعه شیخ طبری

مذکور و مسطور است و در این اوراق مستغنی از ذکر
و بیان است -

شرح سفر مبارک بکمه در ماه شعبه ۱۲۶۰

موکب ملکوتی مبارک بعزم سفر مکه که اتمام حجت برای
من فی الملت بوده حرکت فرمودند از جمله اشخاصی
که در حضور مبارک بودند جناب حاجی ابوالحسن و ولد
مرحوم آقا میرزا محمد باقر خان که صفات حمیده آن مرحوم^{دهقان}
خارج از وصف عیاشی شد و آقا میرزا محمد علی ملقب بقدروس
و حاجی مبارک که غلامی بود پاک طینت و با صفا که در
ایام تجارت در بوشهر خودشان اقباع فرموده بودند
از شیراز حرکت میفرمایند و جمعی نیز از اهالی شیراز
از علماء و تجار در آن سال بعزم اشرف بکمه حرکت

نموده بودند از جمله شیخ هاشم برادر شیخ ابوتراب
 امام جده شیراز بوده که بسیار مبغض و عنود بود
 در آن سال بقصد اسلام که هر سال دهم ذیحجه
 که روز عید اضحی میباشد در یوم جمعه واقع شود
 حج اکبر است و سنه ظهور بوده و باید بموجب حدیث
 معروف مشهور قائم پشت خود را بدیوار مسجد الحرام
 زده اظهار امر خود را علنی بفرماید در آن سال
 حجاج از هر نقطهئی از نقاط عالم که مسلمان بودند
 در مکه معظمه حاضر شده بودند در آن اوقات حرکت
 سفر دریا بسیار سخت و صعب بوده زیرا جهاز آتشی
 از خلیج فارس حرکت نمیکرد باید با جهاز بادی حرکت
 و مسافرت نمایند لا اقل سه چهار ماه دریا را

سیر کرده تا وارد جده میشد باری روزی مرحوم
 حاجی ابوالحسن اعلی الله مقامه ذکر مسافرت خود ^{شانرا} را
 برای این عبد حکایت میفرمودند که اوقاتی که خدمت
 حضرت در کشتی بودم کتاب زیاد بود و اغلب ضد
 بودند از جمله شیخ ابوهاشم که خیلی لسانا ویدا
 از بیت میکرد و جسارت بجز می نمود آزار و ازیت
 ان بقسمی شده بود که کپتان جهاز بعضی اوقات
 می آمد و او نصیحت میکرد که چرا این قدر ^{مظالم} سیدی
 ازیت میکنی باز دست بردار نبود تا روزی با کپتان
 بنای مناقشه را میگذارد و قماش می نماید کپتان
 متغیر شده حکم میکند ملاحظه شیخ را گرفته برد یا
 اندازند خود کپتان هم در نهایت غضب و تغیر

ایستاده بود و عجله در انداختن شیخ بدریا مینمود
 حضرت تشریف فرما میشوند شفاعت میفرمایند کپتان
 قبول نمیکند و سخت نهیب مینماید که این ملعون را
 بدریا ببندازید حضرت ملاحظه میفرمایند که الان
 شیخ را بدریا خواهند انداخت خودشان را بروی شیخ
 می اندازند و شیخ را محکم میگیرند و از کپتان درخواست
 مینمایند که این دفعه تقصیرات شیخ را بمن بخشید
 کپتان از توسط و منطلومیت حضرت رقت آورده
 قبول مینماید بعد عرض میکند که آقا این ملعون
 بشما بیشتر از همه کس اذیت میکند شما باید قاعدًا
 از همه کس بیشتر راضی بعه او باشید چرا مانعت
 میفرمائید میفرمایند اینها ستم خودشان

میکنند ما باید از اعمال آنها نخص عین نمائیم جناب
 حاجی میفرمودند این مظلومیت مبارک و شفاعت
 از شیخ سبب شد که جمعی از اهل کشتی حالشان
 تغییر کرده از ضدیت و عداوتیکه داشتند عاری و بری
 گشتند کشتی وارد جده که میشود حضرت حرکت
 بکنند میفرمایند و آن سال بقدری جمعیت بوده
 که حد و حصر نداشت باز مرحوم حاجی ابوالحسن
 مذکور میداشتند که تقریباً جمعیت حاج از عرب
 و ترک و عجم و کُرد و هندی بالغ بر **هفتاد هزار** نفر
 متجاوز بود و اغلب از علماء و اشخاص فاضل و نفوس که
 در علم تعداد و جفر مسلط بودند و سنه ظهور را
 معین کرده بودند که باید در آن سال داعی حقیقی

دعوت خود را در مکه علنی اظهار فرماید آمده بودند
از جمله حاجی سید جعفر کشتی معروف که از جمله
جفادهای ماهر و در علم حساب بسیار مسلط
بوده در آن سال بموجب حدیث مروی از معصوم
علیه السلام که میفرماید فی سنة الستین یظهر
امره و یعلو ذکره و از رموزات عرفا مثل شاه نعمت
ولی که اخبار ظهور را در اشعار خود صراحتاً میفرماید

در سال غرس اگر بانی بیخ

ملک و ملات و ملت و دین پر گردد

ایضا

غرس چه بگذرد از سال

غائبی آشکادمی بیستم

و در دیوان خواجه حافظ اشاره نموده که میفرماید

ببین علال محترم بخواه ساغوراج

که ماه امن و امان است و سال صلح و صلح

مطابق نموده و از علم حساب استخراج کرده از

جفر سؤال مینماید که آیا امسال که سنه شصت است

تائم در مکه ظاهر میشود جواب میشوند بلی باز

سؤال میکنند که آیا مؤمن میشود جواب میشوند

مؤمن نمیشوی حاجی میفرمودند خودم حاجی

ستید جعفر املاکات کردم در مکه حاضر بود و چشم

خود دید و بگوش خودش شنید اما مؤمن نشد

باری میفرمودند من و حاجی میرزا محمد علی و جمعی

از مؤمنین در حضور مبارک بودیم پس از اعمال حج

سوال کنند
ح
هرگاه من بروم مشرف میشوم جواب میکند مشرف میشوی

در مسجد الحرام تمام حجّاج حاضر در صحن و پشت بام
 از مخلوق موج میزد حضرت تشریف فرما شدند
 و پشت مبارک را بدیوار زده حلقه در ب کعبه را
 بدست مبارک گرفته بصوت بلند سه فقره این
 عبارت را در نهایت فصاحت و بلاغت بیان
 فرمودند میفرمودند اعجاز در اینجا است با وجود
 این همه جمعیت و همه یک دفعه تمام ساکت
 شدند بقسمیکه هر گاه آنجشکی بال میزد همه کس
 میشنیدند پس از سکوت تمام نفوس مجرد بیان
 فرمودند اِنِّی اَنَا الْقَائِمُ الَّذِیْ کُنْتُمْ بِه تَنْظُرُونَ
 سه فقره این عبارت را بنهایت وضوح فرمودند
 که گوشزد تمام حاج گشت حجّاج عبارت مبارک را

برای پیکار ترجمه و تفسیر مینمودند گفتگو در تمام
 مردم حصر بهمین مطلب بود از آنجا اول مطلبی
 که حجاج هر دیار بر سر ارمغان ^{از پیش} بولایت خود نگاشتند
 همین مطلب بود که جوان سیدی تاجر بن بست
 و پنج سال بر ملا حلقه در ب کعبه را گرفت بفریاد
 بلند دعوی قائمیت نمود این مطلب بفاصله
 قلیل مدتی در تمام نقاط عالم منتشر شد اشخاصی
 که طالب حق بودند و نفوس آنها مستعد اصفا
 کله ایمان بود سمعنا و اطعنا بر زبان داندند و
 بشریعه ایمان نائل گشتند این خبر در شیراز شیوع
 پیدا کرد چون قبل از مسافت بجه این کلمه متفق الیه
 عامه نبود بعضی شنیده بودند و قبول کردند

بعضی هاشمیه و بعضی میگویند که این عبارت را
 نسبت میدهند حقیقت ندارد زیرا آنکه اخبار
 مکه بشیر از رسید و عین عبارت مبارک را نوشته
 نوشته بودند عامه مردم مستحضر گشتند و
 مطلع شدند جای شک و ریبی برای احدی باقی
 نماند زمان ورود حضرت بشیر از نزدیک شد شیخ
 ابوهاشم شرحی مهیج بشیر از نوشته بود و تحریک
 فساد کرده و اشرفیقا را بلند نموده مکتوب شیخ که
 بشیر از میرسد اسباب هیجان فراهم می آید جمعی
 از علماء از قبیل شیخ حسین ظالم معروف بناظر السیر^۱
 و اخوند ملا محمد علی محلاتی و شیخ مهدی و جمعی دیگر^۲
 از همین قبیل میروند نزد حسین خان که آن وقت

والی شیراز بوده میگویند عنقیب سید که دعوی
 قائمیت و بابیت علی درمکه کرده وارد خواهد شد
 شما باید همراهی با ملت اسلام کرده این آتش را خاموش
 و این نداد را زایل بنمائید تا جلوگیری شود حسین خان
 نظر تملقی که از آخوندها میگفت ورود حضرت بوشهر
 چند نفر سوار میفرستد بوشهر که حضرت را تحت
 الحفظ وارد شیراز نمایند در دالکی که دو منزل زید
 بوشهر باشد عصری بوده حضرت در بلندی شریف
 داشتند که سوارها عبود مینمایند حضرت حاجی
 مبارک میفرمایند زود برواز این سوارها سؤال کن
 کجا میروند و چه مأموریت دارند حاجی مبارک
 حسب الامر می رود بسوارها رسیده سؤال میکند

کجا میروید سوارها پر خاشاک کرده میگویند چه کار
 داری مربوط بتونسیت سیاه که ما عقب چه کار
 میرویم حاجی مبارک شرفیاب شده عرض میکنند که
 سوارها نرفتند عقب چه مأموریت میروند ^{دند} فرود
 برو بگو بیائید نزد من حاجی مبارک میروند نزد سوارها
 میگوید آقای من میگویند شما زحمت کشیده بیائید
 تا شما را ملاقات نمایم یک نفر آنها که مسن تر و عاقلتر
 بوده حرکت کرده همراه حاجی مبارک شرفیاب
 میشود بان میفرمایند کجا میروید چه مأموریت
 دارید بازان شخص سوار کمان میکند و از مأموریت
 خود اظهار نمیدارد میفرمایند کمان نکنید هرگاه
 مأموریت دارید سید باب را بشیر از ببرید زحمت

در کلاس
 امواتان فان

بخود ندهید اینک من حاضر هستم هر گاه
 بوشهر برای این مأموریت بروید و از این رهگذر دور
 شوید باموریت خود نائل نخواهید گشت شخص
 مأمور ملاحظه میکنند بموجب نشانه هائی که در
 شیراز از شکل و شمایل مبارک داده بودند می بینند که
 خود حضرت میباشند میروند نزد رفقای خود بانها
 اطلاع میدهد و چگونگی مطلب را بیان مینماید همگی
 زیاد تعجب میکنند باین معنی کسیکه مقصد دولت و ملت
 باشد و مأمور خواهد آورد تحت الحفظ از محلی بجای
 وارد نماید طبعاً باید خائف و گریزان باشد این
 شخص در نهایت استقامت و جدیت بامور میفرماید
 عقب آن کسی که میروید من هستم لابداً حقیقتی در میان
 نیست

این مطلب آنها را متنبه مینماید سوارها حضور مبارک
 مشرف شده حضرت بآنها اظهار عنایت و مرحمت
 میفرمایند. حاجی مبارک میفرمایند که شام آنچه
 موجود داری بده حضرت بخورند زیرا که از راه میسرند
 گرسنه و خسته میباشند حاجی مبارک همان اندازه
 شامی که برای دو نفر تهیه کرده بود در ظرف کرده می‌آورد
 حضرت که ملاحظه مینمایند که شام خیلی کم است
 بلکه خوراک یک نفر آنها هم نمیشود و در هر حال
 نشسته شام خورده سیر میشوند این فقره بیشتر
 اسباب حیرت آنها میشود از این قبیل خوارق عادات
 در بین راه زیاد مشاهده مینمایند حضرت را در نهایت
 عجز و احترام وارد شیراز مینمایند مطالب از برای

رفقا و اشنا یا ن خود حکایت مینمایند و از بزرگواری

و عظمت حضرت نقل میکنند -

مراجعت حضرت اعلیٰ از مکه معظمه شیراز ۱۲۶۱

باری پس از آنکه در جمیع ولایات بواسطه علماء و حقه
که مبشر ظهور بودند آوازه امر بلند میشود خاصه

در شیراز که انتشار کالی یافته بود در سبه ۱۲۶۱ از مکه

مراجعت فرمودند چون در مکه معظمه اظهار امر را

بر مکه فرموده باین جهت شهرت ظهور ایشان

در هر ولایتی بیشتر از پیشتر میشد چنانچه در تمام

تواریخ امریه نوشته شده و روشی نیز در این اوراق

ذکر میشود خلاصه حضرت با اتفاق مأمورها وارد

شیراز شدند و یکسر مأمورین حضرت را بارک ایالتی

برده تسلیم نمودند و آنچه در منزل اول که الکی باشد
 خدمت حضرت رسیدند و در بین راه چشم خود مشاهده
 کرده بودند بعرض نظام الدوله رسانیده حسین خان
 حضرت را توفیق مینماید این خبر منتشر میشود جهلای
 معروف بعلم حاضر شده بنای اذیت و استهزاء را
 میگذارند آنچه لایق خودشان بوده نسبت میدهند
 شیخ حسین ظالم بدست خود حضرت را اذیت مینماید
 این مطالب اخبارش بحضرت خال و والدۀ حضرت میرسد
 بنهایت پریشان میشوند علیا محترمه والدۀ حضرت
 خدمت اخوی خود حاجی میرزا سید علی بنای ضحیه
 وزاری را مینمایند حضرت خال تشریف فرمادارک
 ایالتی شده حسین خان را ملاقات میفرمایند

اظهار میدارند ایشان از مکتب معظمه مراجعت کرده اند
 و اهل بیت و والد ایشان چشم بر او میباشند چرا
 ایشان را توقیف نموده اید آخر مگر سلاله رسول
 اکرم ص نیستند از جدش باید شرم کرد حسین
 خان پسر از آنکه ملاحظه مینماید که خالوی ایشان
 جدّ حمایت مینمایند میگوید هرگاه شما وساطت
 مینمائید و ضامن میشوید که با احدی ملاقات نکنند
 و کسی نزد ایشان نیاید و چیزی ننویسند و بکسی
 ندهند من ایشان را مرخص مینمایم حضرت خال حاجی
 میرزا سید علی چون از جمله تجار محترم و باعانه محترم
 مرآود بودند میفرمایند من با تمام مردم از هر طبقه
 معاشر و مرآود هستم و ایشان همشیره زاده من

میباشند و از مکه مراجعت کرده اند البتّه مردم
 دیدن خواهند کرد چگونه قول بدهم حالکونی که از مکه
 آمده باشند بگویند مردم دیدن نکنند حسین خان
 جواب متقن شنیده جواب میدهد که روز مردم
 بیشتر آمد و شد نکنند روز چهارم باید بجای در با
 منزل را بسته کسی را نزد خود راه نهد باین قسم
 حضرت خال ضمانت فرموده حضرت را همراه خود
 منزل می آورند والد و حرم مبارک اقبام واقر با
 باقای مبارک مشرف میشوند در مدت سه روز
 تمام احباء و اشنایان حضور مبارک مشرف شده
 در کفیوضه لایتناهی مینمایند آیات مثل غیث
 ها ظل از قلم مبارک نازل میگشت تمام بخط مبارک

روی کاغذهای ترمه صفحه بزرگ برای هر کس مرقوم
 و مرحمت میشد پس از سه روز ابواب ایاب و ذهاب
 بر احباب مسدود گشت کسی را نمیگذاردند مشرف
 شود باری چون شهر حقیقت را بنام مکرره حدودات
 بشریه هر قلز خواستند ^{بیشتر} پوشند جلوه ظهور
 و تجلی نورش هویدا تر گشت خلاصه چون بظا هر
 اصحاب را از شرفیابی منع نمودند و محروم داشتند
 و از آنجائیکه اجابت دعوت سائلین بر اهل فضل
 وجود واجب است مستدعیات و سوالات که مبنی
 بر معارف دینیّه و مطالب وجدانی خود بود ^{سطه} بوا
 عرضیه معروض میداشتند و بصدر جواب ^{افراز} سر
 میشدند کذاک جمع کثیری نیز از اطراف و اکناف

بجهت تحقیق و تفحص آمده مطالب خود را عریضه
 مینمودند و در خود هر یک و استعداد هر نفسی
 جواب شافی کافی نازل میشد و سبب تصدیق و
 باعث ایمان آنها میگشت از جمله اشخاصی که در
 شیراز شرفیاب شدند و حکایت آنها بسیار
 غریب و عجیب است جناب اقا سید یحیی دارابی نجل
 جلیل مرحوم حاجی سید جعفر کشتی که ذکر آن از قول
 مرحوم حاجی ابوالحسن نلیه رضوان الله در فقره
 مکه مرقوم گردید از جمله مجتهدین و محققین کامل فاضل
 و صاحب کرامات و مقامات عالیه و در مجاهدت و شجاعت
 و زهد و ورع مثل و نظیر نداشت در آن وقت در طهران
 بودند مرحوم مغفور محمد شاه تاجار رسوخ و اعتماد

فوق العاده با ایشان داشت بقسمیکه بدون اجازه
 و فتوای ایشان هیچ کاری نمیکرد و هیچ چیزی را عامل
 نمیگشت پس از اشتها را امر این مطلب بسمع شاه
 که میرسد جناب آقا سید یحیی را طلبیده میفرماید
 از قراریکه بسمع همایونی ما رسیده شخصی در فارس
 مدعی مقام قائمیت و بایت شده چون شما طرف
 اعتماد ما هستید باید فارس رفته کاملاً تحقیق
 نموده حاق مطلب را عمداً از حق و یا باطل بعرض
 همایونی ما رسانیده تا ما تکلیف شرعی و عرفی خود را
 بدانیم باید بزودی حرکت نمائید و مطلب را بنهایت
 سرعت مشروحاً بمانویسید مخارج داده مال
 سواری معین کرده ایشان را روانه بشیر زمینمایند

ورود شیر خدمت عالم ربانی و عارف صمدانی چند
 حاجی سید جواد معروف بکربلائی که در عتبات
 دوستی و آشنائی داشتند میسرند بواسطه ایشان
 علماء و کلین اصحاب را ملاقات مینمایند و در صد
 تحقیق برآمده مستدعی شرفیابی گردیده نظر به انواع
 در صدور اذن تأخیر واقع میسوزد در این بین بعضی
 از آیات منزله را زیارت مینمایند مجال انکار و ایراد
 ندیده حدت جناب حاجی سید جواد محرمانه اطهار
 میدارد که این بیانات و آیات باهره دلالت و شهادت
 بر صدق مدعا میدهند و شبهه باقی نمیگذارد ولی اگر
 کرامتی و خارق عادتی نیز مشاهده میشود بیشتر
 و بهتر موجب مزید اقیان و اطمینان میگشت

ان شخص جلیل القدر فرمود که از این حقیقت مطلقه کرامت
 و اعجاز خواستن امثال ما اشخاص که هزار گونه امور عجیب
 از شق القمر و هو را ملاحظه نموده ایم بدان مانند که از
 حضو خود شنید مشرق مشعشع نوآر و شنائی از
 شمع و چراغ طلبیدن است الحاصل جناب آقا سیدیحیی
 عریضه عرض مینماید و مستدعی میشود که تفسیر بر سوره
 مبارکه کوثر افتخار اللسانل مرقوم فرمایند خودش
 بلا واسطه ساعت چهار از شب در بیت مبارک آورده
 شرف حاصل مینماید عریضه را تقدیم میکنند میفر
 طالع فجر بیاید جواب بگیرد حسب الفرموه طلوع
 فجر شراب شده جواب که تفسیری نظری بر سوره
 کوثر که تقریباً پنج هزار بیت کتابت دارد دریافت داشته

مراجعت بمنزل خود مینماید پیر از مطالعه و زیارت
آیات باهرات مات و مبهوت مانده خدمت جناب
حاجی سید جواد شرفیاب شده عرض مینماید
که من از اعجاز آنچه بنیواسم صد هزار درجه فوق
انرا مشاهده نمودم زیرا که با وجود همه فضیلت
و فصاحت که در خود مشاهده مینمودم نه روز
در نوشتن یک صفحه سوال که دو ازرده سطر
بیشتر نبود اوقات صرف نمودم و ساعت چهار
از شب خودم تقدیر کردم و طلوع فجر جواب
مرحمت شد متحیرم که چگونه این آیات باهرات
با این فصاحت و بلاغت در ظرف پنج شش ساعت
آخر شب که وقت خواب واستراحت ایشان بود

نازل و نوشته شد پس از مطالعه آن توفیق منیع
 فوراً ساجد و مصدق میشود و پس از شرفیاء
 و چندی توقف و تکمیل اجازه مرخصی حاصل نموده
 از طریق یوانات و مروست عازم یزد میشود
 برای ابلاغ امر مبارک و در اینجا مشغول تبلیغ بودند
 لابد تفصیل وقوعات یزد را و چگونگی که واقع شده
 در تاریخ یزد خواهند نوشت مراجعت از یزد
 و تفصیل وقوعات نیریز انشاء الله و تأییداته
 در این جزوه هموقع خود ذکر خواهد شد
 باری در آن وقت معاندین بروز عناد خود را بنحو
 اتم و اکمل میدادند و احباب و اصحاب را مانع
 از تشرف و ملاقات بودند لکن انجذاب احباب

وعظمت امر دافع بر فراجت انها بود باری آمد
 وشد احباء و تشرف انها حضور مبارک زیاد شد
 بمفاد ان الشياطين ليوحون الي اوليائهم حضرت
 معاندین را پورت بحسین خان داده میفرستند
 در شب ۲۱ رمضان از دیوار خانه همسایه وارد
 خانه ان حضرت میشوند عبدالحجید خان داروغه
 که مأمور این کار بوده با چند نفر فرارش داخل شد
 حضرت تنها در خانه بودند عبدالحجید خان
 شرمسار میشود عرض میکنند المأمور معذور
 چون را پورت داده بودند که جمعیتی در اینجا میباشند
 لذا ما برای کاوش آمده حال که کسی نیست مراجعت
 مینمائیم انعام میطلبید میفرمایند چیزی

موجود نیست عبد الحمید خان اصرار مینماید شال
 ترمه خلیل خانی مکر حضرت را نصف کرده نصف
 افراد ببرد و بحسین خان عرض مینماید که رفتم غیر
 از خودشان کسی دیگر در منزل ایشان نبود باز
 مفسدین دست از فساد نکشید علماء تعقیب
 مینمایند حسین خان حاکم فرستاده حضرت را با حضرت
 خال میبرند در ادک نسبت بحضرت خال بنای تشدد را
 میگذارد که شما ضامنت کردید که کسی معاشرت
 و مراوده ننماید خلاف نوشته خود رفتاد
 کرده اید باید مجازات شوید ولساناً بنای عتاب
 و خطاب را بفراشها مینماید امر میکنند چوب
 بیاورید حضرت خال که سید جلیل القدر و سن

ایشان تقریباً شصت سال مجاوز بوده چوب

زیادی میزنند و مبلغی پول بعنوان جریمه گرفته

فراشها حضرت خال را دوش کرده منزل می آورند

منفی در بستر ناتوانی آرسیده بودند و حضرت را

زیاد اذیت کرده منزل عبد الحمید خان امر جلیس ^{بند} می نمایند

چندی باز بهین منوال گذشته باز علماء اجماع

کرده نزد حسین خان رفته میگویند شما سخت

عقب نمانید که سید باب حاضر شده بوائت

از دعوی خود نماید تمام علماء آن عصر در محل

حکومتی یعنی ارجع میشوند مطلب را طرح

کرده مشورت مینمایند با اتفاق آراء قرار میگذارند

که تمام مردم از علماء و تجار و کسبه بازاری در مسجد

وینا حضرت خال را دوش کرده

وکیل جمع شده حضرت را حاضر نمایند و ایشان
 در حضور جمع اجباراً برائت جویند آنچه مرحوم
 حاجی میرزا محمد صادق معام که آدم ^{محمّتی} ~~محمّدی~~ بود واقعه
 آن روز را برای مرحوم عندلیب ذکر مینمود این عبد
 و اخوی حاجی میرزا بزک حضور داشتیم تفصیلش
 از این قرار است ^{اجمالاً آنکه گفت} ~~میان مطلب و این قسم ادعا بود که~~
 خودم تقریباً سنا بیست پنج سال داشتم و مجدّ تمیز
 بودم انتشار یافت که حکومت حسب الخواهرش
 علما امر فرموده تمام اهالی شیراز از هر طبقه در
 مسجد وکیل حاضر شده سید باب میخواهد برائت
 دعوی خود را بنماید من هم رفتم و مخصوصاً سعی کردم
 نزدیک باشم که مقالات و فرمایشات ایشان را

بخوبی استماع نماید مردم از صبح دسته دسته ^{در مسجد} حاضر
 شدند تا سه ساعت بغروب بقسمی جمعیت در مسجد
 زیاد شد که شبستان و سخن و پشت باها حتی
 گلدسته های مسجد از ضاوق پر بود شهنشهر حکومت و علماء
 و تجار و محرمین داخل شبستان و نزدیک منبر
 سنگی نشسته بودند (منبر سنگی منبریت یات
 پارچه سنگ مرمر که دارای چهارده پله ^{شده} میباشد)
 من نزدیک منبر نشسته بودم که در سخن صدای همه
 بلند شد که آمدند از درب شبستان ایشان با ده
 نفر فرآش و عبدالحمید خان داروغه وارد شدند
 تا نزدیک منبر تشریف آوردند عمامه سرمبارک عبا
 دوش داشتند بایک جلال و جبروت و عظمت و قدر

که نمیتوانم عرض نمایم جمعیت باین زیادی مثل آنکه
 در نظرشان هیچ بود ابتدا اعتنائی نداشتند بعلما
 و حسین خان فرمودند که مقصود شما از حضور من
 در اینجا چیست جواب دادند مقصود این است که
 شما منبر رفته برائت از دعوی باطل خود نائید
 تا این شورش و آشوب خاموش گردد هیچ نمیفرمایند
 روی پله^{سوم} اول منبر می ایستند شیخ حسین ظالم
 در کمال تشدد میگوید بروید بالای منبر تا همه
 کس شما را ببینند و صدای شما را بشنوند حضرت
 بالای منبر تشریف فرما شده در عرشه جالس
 شدند یک دفعه تمام مخلوق ساکت و صامت
 شدند مثل آنکه احدی در مسجد وجود ندارد

تمام مردم گوشه محضر بودند ایشان ابتدا در کمال
 فصاحت و بلاغت در نهایت قدرت و عظمت شروع
 نمودند بقرائت یک خطبه عربی غرائی که از استماع
 آن عبارات تمام مردم از عالی و دانی عالم و عامی همه
 مستمع و مجزوب بوده تقریباً نیم ساعت طول کشید
 سکوت مردم شیخ حسین را بهیچان آورده مخاطباً
 حکومت گفت شما این سید را در اینجا در حضور
 این مردم حاضر کردید برای اثبات امر خود و پابری
 از دعوی باطل الان تمام مردم را باین عبارات
 مجزوب مینماید بگوئید آنچه باید بگوئید بگوئید
 این مزخرفات چه چیز است میگوید حسین خان
 صاحب اختیار میگوید سید آنچه گفته اند بگو این

مخرف ها چیست میگوئی حضرت لحنی سکوت اختیار فرمود
 بعد میفرمایند ایها الناس بدانید و مستحضر باشید
 میگویند آنچه که جدم رسول الله ص در هزاره دو نیست
 و شصت سال قبل فرموده و نمیگویند چیزی که جدم
 نگفته باشد حلال و حرام الی یوم القیامة
 و حرام و حرام الی یوم القیامة و بموجب حدیث
 مروی از معصوم اذا قام القائم قامت القیامة
 میفرمایند و از منبر پائین تشریف می آورند جمعی
 از مخلوق در آن روز از آن بغض و عنادی که داشتند
 عاری و بری میشوند پس آنکه مواجه میشوند
 شیخ حسین ظالم آن معاند با عصایک بدست داشت
 بلند کرده بخصم بزنند مرحوم میرزا ابوالحسن خان

مشیرالملک که آن وقت جوان بوده شانه خود را حایل قرار
 داده چوب ان ظالم بشانه میرزا ابوالحسن میخورد
 بعد حسین خان مجدد حکم میکند که عبدالحمید خان
 حضرت را در منزل خود مجوساً نگاه دارد باری حاجی
 مذکور این حکایت را جهت مرحومہ عنده لیب ذکر کرد
 مؤمن نبود اما محبت بود و مقصودش این بود که
 همان روز اثبات امر خود را بعامة نمود و حجت را
 تمام کرد پس زانکه حضرت از مسجد مجوساً تشریف فرما
 خانه عبدالحمید خان شدند علماء اجماعاً انجن آراستند
 و فتوای قتل حضرت را نگاشتند و از جمله اشخاصیکه
 مجتمع بوده و ورقه را مهر کرده بودند شیخ حسین
 ظالم معروف بناظر الشریعہ کہ امر الفساد و محرک

کل بوده دیگر شیخ ابو هاشم شیخ اسد الله شیخ
 مهذب کجوری ملا محمد علی محلاتی و امثالهم پس از آنکه آنچه
 خواستند نوشتند و رقه را مهر کرده برداشته میروند
 نزد مرحوم شیخ ابوتراب امام جمعه زیرا که آنچه کردند
 و سعی نمودند مرحوم شیخ در آن مجلس حاضر نشدند
 باری پس از آنکه حدت شیخ رسیده مطب را عنوان
 مینمایند و رقه را تقدیم میکنند و میگویند شما نیز
 این رقه را مهر فرمائید تا عمل سید را تمام نمائیم مرحوم
 شیخ پس از ملاحظه و ملاحظه فتویٰ سخت متعجب شده
 و رقه را زمین میزنند و میگویند مگر شما دیوانه شده
 من بدان این کاغذ را مهر نخواهم کرد زیرا که من در
 سیادت و نجابت و امانت و دیانت و زهد و تقوی

این سید شک و شبهه ندارم آداب اسلامیت و
 انسانیت و عقل و شعور را بنحو کل و اتم در این جوان
 جمع می بینم مطلب از دو حال خارج نیست یا راست
 گو است و یا بقول شماها دروغ گو است هرگاه راست
 گو باشد من فتوای شخص راست گو و صادق العودا
 نخواهم نوشت و هرگاه بقول شماها کذاب و
 دروغ گو باشد کدام یک از ماها که حضو داریم
 راست گو هستیم که این سید اول دروغ گو
 شده باشد برخیزید بروید این خیالهای باطل را
 نکنید باری آنچه اصرار کردند مرحوم شیخ ابو
 تراب اعلی الله مقامه و رقه را مهر نکردند بواسطه
 استسکاف و مهر نکردن و رقه خیالات آنها نیز باطل

وعاطل گشت و بمرام خود نائل نگشتند باری درهما
 اوقات محض تقیظ و آگاهی مردم جاهل غافل دریای
 غضب الهی متلاطمه و موج گردید و وبای شدید
 محروسه ایران را احاطه و نهایت شدت وادشیراز
 داشت بقسمیکه جمیع اهالی از عالی و دانی عالم و فاضل
 جاهل و کامل حاکم و محکوم از برای مبرم فرار اختیار
 کردند ابتدا حسین خان والی فرار نمود بعد سایر
 نفوس از هر طبقه و جمع کثیری تلف شدند و دو
 پسر عبدالحمید خان داروغه که جوان بودند مبتلا
 شده مشربوت شدند مادرانها که عیال عبدالحمید
 باشد بنای بدگونی رامینمایند و بعد الحمیدان میگویند
 بواسطه اعمال شنیع تست که این سید فظلو مرا

در خانه خودت نگاه داشته میخواهی خانه خودت را
 خراب کنی بر خیز سید مظلوم دارها کن عبد الحمید خان
 شرفیاب شده ملتجی بخت میشود و در جانی امید که شما
 مرخصید هر کجا میخواهید تشریف فرما شوید بخت
 میفرمایند حسین خان بواسطه غضب الهی فرار
 کرده و قتیکه شهر آمد شما مسئول میشوید عرض
 مینماید جواب حسین خان با خود من است زیرا که
 اولادهای من بواسطه سوء اعمال من مشرف بموت
 میباشند من بعد از آنها در این عالم زندگانی نمیخواهم
 زیاد گریه و ضجه مینماید و ملتجی بخت میشود دعا
 میفرمایند یک دانه انار شیرین پهلوی دست مبارک
 بوده مرحت میفرمایند و میفرمایند آنها بخورند

پس از خوردن آنان را و لادهای او شفا یافته خوب میسوند
 عبدالمحیدخان از ملاحظه آن نوع قدرت باطنیه قنیه
 شده عرض مینماید دیگر یک ساعت منزل من تشریف
 نداشته باشید هر کجا مایل باشید تشریف ببرید
 من مانع نخواهم بود و هر قسم خدمت از دستم
 برآید فروگذار نخواهم کرد لهذا تشریف فرمای
 منزل شد اغوام و اقربا را ملاقات و دیدن فرمود
 باتفاق اقا محمد حسین اردستانی که از جمله اصحاب و
 مؤمنین بود بسمت دارالسلطنه اصفهان حرکت
 میفرمایند و قایع اصفهان بچند و حضرت لابد
 در تاریخ اصفهان نوشته خواهد شد فقط این جمله
 که راجع بشیراز است و در اصفهان وقوع یافته مذکور میدارد

ان جمله این است پیرانیکه بدار السلطنة اصفهان
 ورود میفرمایند و مرحوم معتمد الدوله منوچهر خان
 اعلی الله مقامه تشرف حاصل مینماید و تقلیب میسود
 حضرت شمه فی از صدات و اذیاتی که از حسین خان
 وارد شده بود بیان میفرمایند و ذکر میکنند زمانی
 که از شیراز حرکت کردم و بآء فارس را احاطه کرده
 و حسین خان از شیراز فرار کرده بود من در خانه
 عبدالحمید خان محبوس بودم بواسطه ابتلای مرض
 و بآء که اولادهای عبدالحمیدان د چار شده بودند
 دیگر نگاه داری این مظلوم نکرد اجباد امن را از خانه
 خارج کرد و گفت جواب حسین خان را در مراجعت
 خودم خواهم داد لا بد حسین خان پیر از سکون و بآء

مراجعت بشیر از میکند جو یابی من خواهد شد پس
 از آنکه فهمید که شیر از نسیتیم با قوام واقارب من
 صد وارد خواهد آورد زیرا که آدم بسیار بد نفسی
 میباشد مقصود این است که شرحی حضرت اجل مرقوم
 فرمایند بفارس که حسین خان مزاجت نماید مرقوم
 معتمد الدوله بمجده استماع بیان مبارک شرحی مفصل
 که تقریباً باین مضمون بحسین خان حاکم فارس مرقوم
 میفرمایند که سید باب در اصفهان در منزل من
 هستند و مستحفظ ایشان من میباشم هر وقت
 دولت ایشان را خواست من خودم تسلیم مینمایم شما
 ابد حق گفتگو و مزاجت با بستگان ایشان ندارید
 با قصد مخصوص از اصفهان مشروح را میفرستند

باری پس از آنکه ناخوشی و بآء قدری تخفیف پیدا میکند
 و مردم متواری فراری مراجعت بشهر مینمایند از جمله
 حسین خان بوده حضرت را از عبد الحمید خان میطلبند
 عبد الحمید خان جواب میدهد چون ناخوشی بی نهایت
 شدت ~~م~~ داشت عیال و اولاد من هم مبتلا بودند
 قدرت نگاه داری و محافظه نداشتم ایشان رفتند
 منزل خودشان حسین خان متغیر شده عبد الحمید
 خان را باده نفر فرارش مأمور مینماید که بروند
 حضرت را از منزل و یا هر کجا که تشریف داشته
 باشند در ارتکاب ایالتی حاضر نمایند در منزل حضرت
 که میروند ایشانرا نیافته این جمعیت یکسر میروند
 منزل حضرت خال ایشان هم تشریف نداشتند

در آن وقت شخص معتبر معروف در آن سلسله جلیله

مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم که سپهر عموی والدۀ

حضرت و اخوی حرم مبارک بودند مأمورین میروند

در ب منزل ایشان از قراریکه والدۀ مرحوم والد که

اخت حرم باشند ذکر مینمودند عنوان میداشتند

که قبل از ظهر بود و مرحوم اخوی یعنی حاجی میرزا

ابوالقاسم مبتلای بنا خوشی و باء بودند و در

بستر ناتوانی ارمیده ناگه دیدیم بشدت در ب

منزل را میاوبند اهل خانه هم مضطرب شدیم

فیروز که سیاه خانه زاد بود رفت در را باز کرد یک دفعه

بدون خبر عبد الحمید خان داروغه با فراشها با جمعی

و جاله صحن خانه را پر کردند هنگام غریبی در گیر

شد آمدند مناظر را کاوش کردند حضرت را یافتند
 پس از بایر آمدند سر دخت خواب و روحی اخوی بحال
 ابتلا ایشانرا دوش کرده میبردند نزد صاحب اختیار
 حسین خان که جناب حاجی میرزا ابوالقاسم را می بیند
 بنای تشدد میگذارد در نهایت غضب میگوید
 سید باب کجا است جواب میفرمایند نمیدانم من
 مبتلای و باء بودم و هنوز هم مبتلا میباشم چیزی
 از ایشان ندارم سخت گیری و اذیت زیاد کرده
 بالاخره پانزده روز مهلت میگیرد که باید پس از پانزده
 یوم با حضرت را تسلیم نمایند و یا پانزده هزار تومان
 پول بدهند مجبوراً قبول میفرمایند از جناب
 حاجی ضامن میخواهند حاجی محمد صادق صاحبها

که در آن وقت آنها از تجار معروف و مقبره با حجاب
 حاجی نهایت رفاقت را داشته ضمانت مینماید پس
 از اخذ ضامن حاجی را مرخص مینماید منزل تشریف
 فرما میشوند پس از انقضای پانزده یوم که الزام داده
 بودند فراش میفرستند حاجی را در ارتک در حضور
 حسین خان حاضر مینمایند بسختی مطالبه حضرت
 و یا پانزده هزار تومان پول مینمایند آنچه مرحوم حاجی
 التماس میکند و قسم میخورند که چیزی از ایشان ندرند
 بر شدت غضب حسین خان میفرایند مرحوم حاجی
 حال ضعف برایشان دست میدهد در همان چین
 چایپارا صفها که مرحوم معتمد الدوله فرستاده بودند
 مع پاکت میرسد پاکت که به مهر مرحوم معتمد الدوله

مزین بود میدهد بحسین خان پس از ملاحظه می بیند
 دیگر نمیتواند مزاجت و ایرادی بگیرد هزار و پانصد
 تومان از مرحوم حاجی گرفته ایشانرا مرخص مینماید
 و حکم میکند هرگاه در خانه احد یک سطر نوشت
 بخط حضرت و یا عبارات بدع یافت شود از خانه را
 خراب خواهد کرد و هر کس که مؤمن و یا مفتون
 بود گرفته بضر جوب و اذیت آنچه میتواند ^{اخذ} مینماید
 آدم بسیار بد نفس مودعی بود شرح حال آنرا
 حضرت اعلی روح ماسواه فدا در خطبه قهریه
 برای حاجی میرزا آقاسی بیان مینمایند مراجعه شود
 میزان اعمال و افعال و شرارتش بدست می آید که چه
 قدر بلید و عنود بوده یاری مرحومه جد

رحمة الله علیها ذکر میکردند که پس از صدور حکم
 حسین خان هر کس هر اندازه نوشتجات تحصیل کرده
 بود بقیه بقیه می آورد در دالان طولانی که منزل
 حاجی میرزا ابوالقاسم بود می انداختند و می رفتند
 یک سمت حیاط تقریباً نوشتجات بود که روی هم
 گذارده شده بود تمام کاغذهای ترمه بزرگ بخط
 مبارک چلیپا مرقوم شده که هرگاه یک صفحه آن
 الان موجود بود کردها ارزش داشت تماماً
 تفاسیر و مناجات و خطب و مطالب علیّه حدیث
 حضرت خال عرض مینمایند که این نوشتجات را چنان
 میفرمایند اینها تمام کلام خداست بی احترامی
 نمیشود کرد بشوئید آبش را در چاه بریزید میفرودند

چهارطشت بزرگ گذارده من و والده و حر و عیال
 اخوی حاجی میرزا ابوالقاسم مثل آنکه دخت بشویند
 چهار نفر نشسته نوشتجات را درطشت می‌نخستیم
 و می‌شستیم و آبش را درچاه ریخته و کاغذهای
 آنرا نیز درچاه می‌انداختیم باری پس از حرکت بگذر
 شیراز اجبأ حکمت کرده بآرامی و سکون رفا در
 می‌مودند چندی دیگر خبری نبود تا واقعه جناب
 آقاسید یحیی دارابی و واقعه نیریز وقوع پیدا کرد
 سابقاً عرض کرده که جناب آقاسید یحیی و حید
 از طرف بوانات بیزد حرکت فرمودند لازم آمد
 مختصراً از توقف در نیردشان در این اوراق معروض
 دارم که مطلب این‌ترمانند البته تفصیل توقف و وقوعات

بزدر در تاریخ یزد نوشته و یا خواهند نوشت
 پس از آنکه حضرت وحید مصدق و مدعی شدند
 حسب الامر مبارک مرخصی حاصل کرده برای هدایت
 عباد و اعلای کلمه الله و تبلیغ امر الله بسمت یزد
 ره سپار گشته و در اوایل دران میانه تاچندی
 بنحو حکمت در محافل و مجالس با اشخاص کامل و فاضل
 اظهار و ابلاغ امران حضرت را می نمودند و در آخر بمقام
 عشق و مستوری نیا میزد بهم و بکلمه
 عشق و ناموس ای پادریا در نیست

بودر ناموس ای عاشق ما نیست

بیان امر حق را بر سبیل صراحت می فرمودند
 و جمع کثیری نیز مهتدی گشتند و جمعیت وافری هم

اظهار ارادت و محبت میکردند ولیکن بمقام یقین و بامان
 ثبات و تمکین نرسیده بودند تا آنکه بواسطه مفید
 حاکم یزد از واقع مطلع میگردد و بر خود ترسیده
 جمعی بدستگیری ایشان میفرستند در میان نزاعی
 جزئی وقوع یافته لهذا حاکم مصمم تهیه نزاع و
 گرفتن ایشان را فراهم می آورد جناب آقا سید محیی
 نیز با جمعی از اصحاب و احباب بقلعه یزد تشریف
 برده ملازمان حاکم اطراف قلعه را محاصره نمودند
 و بنای قلع و آشوب را گذارده تا کار بجاده و مدافع
 کشید و در بین منازعه قریب بسی نفریاز یازاد تر
 از اتباع حاکم و اشرار و الواط کشته میشوند
 و هفت نفر هم از اصحاب و اصحاب جناب ایشان

شهید میشوند چندی هم در قید محاصره بودند

بندگان بعضی از اصحاب تاب و تحمل بلاء و طاقت و آیدان

نیا ورده متفرق شدند (لهذا آن جناب عزیمت

شیراز را نمودند) و بای شبی فرمودند اگر کسی میتوانست

اسب را بیرون ببرد من بجهت دفع این حادثه خود را

جای دیگر میسازیدم بدینود حسن نامی که مدتی بخدمت

گذاری جناب ایشان اشتغال داشت و در مراتب

خدمت نهایت صداقت و شرایط ادب و خلوص

نیت را مرعی میداشت و در آن مدت خارق العاده

و حالات عجیبه از آن بزرگوار مشاهده نموده بود

عرض کرد که اگر اذن میدهید من اسب را بیرون میبرم

فرمودند تو را میگیرند و میکشند عرض کرد در سبیل

محبت از جناب سهل است و بغیر از این همه مقصودی
 ندارم اذن دادند در خارج قلعه چنانچه فرموده
 بودند این جوان را گرفته نزد حاکم بردند حکم کردند
 او را بدهن توپ ببندند پس از آنکه خواستند
 مشغول شوند آن جوان گفت خواهش دارم روی
 مرا بتوپ ببندید تا تماشا کنم و ببینم که چگونه آتش
 مینند توپچی‌ها و اهل سیر و تماشا کلا از استقامت
 و سرور او متحیر بودند قوت ایمان و استعداد
 و استقامت فراوان می‌خواهد و می‌باید تا شخص در
 همچه حالتی مسرور و مشغوف باشد خلاصه
 از جناب بایک نفر دیگر از قلعه بیرون آمده عازم
 شیراز شدند و از آنجا بندر نو تشریف بردند

سخن اولاد امری را از دعات فراتر بر آید و معنای مورد به اتفاق به سرور خسته

بعد از حرکت آن جناب حاکم مسلط بر اصحاب ایشان شده X

چند نفر را گرفت و گشت و ما بقی دیگر با ذیت‌های

مختلفه مبتلا نمود و مبلغی بر رسم جریمه از ایشان

دریافت داشت الحاصل بعد از آنکه آن جناب

وارد نیریز گردیدند چون در آنجا عیال داشتند

و مخلصین ایشان در آنجا بسیار بودند بعضی

از اهل آنجا مصدق شدند و برخی معروض و جعی

متحیر و متوقف بودند حاکم آنجا با وصف آنکه

در سابق با ایشان زیاده‌اظهار ارادت و خلوص

نیت می نمود همین که دید فساد میشود و از حکمرانی

آنجا منفصل میگردد خدایت ایشان پیغام فرستاد

که مصالحت شما را در ماندن در این صوبه نمیدانم

صلاح در آن است که مجدداً بجای دیگر سفر فرمائید
 آن جناب جواب دادند که من پس از چندی بجهت سرکشی
 و دیدن اهل و عیال خود آمده ام و تا کسی کاری و رجوعی
 ندارم شمارا چه بر این واداشته است که بعوض حیثیت
 و منظور داشتن حقوق سابقه مرا بخارج شدن
 از خانه و آشیانه خود امر میفرمائید و از خدا
 نمیترسید و از جده حیا نمیکنید چون حاکم دید
 اعتنائی بحرف او نکردند و جواب سخت دادند در
 مقام فساد و عداوت برآمد و اسباب کدورت
 و خصومت چید و از هر سلسله و طایفه هر کس
 که بیشتر ضرور و مفضل بود با خود شریک و سهیم
 نمود و در صد شورش و بیرون کردن آن جناب

برآمد چون جناب وحید چنان دیدند مسجد شریف
 بردند بعد از آداء فریضه منبر شریف فرما شدند
 باین مقوله موعظه فرمودند ای مخلوق من همان شخص
 نیستم که بدون اجازه من در مسائل دینیّه خود عمل نمیکردید
 و در امورات ضروریّه و لازمه خود در اصول و فروع
 و سنن مذهبی قول مرا بر دیگران ترجیح میدادید و
 برونق اعتقاد و اجتهاد این جانب عمل میکردید
 چه واقع شده که اکنون در صد غناد و عداوت بر
 آمده اید کدام حرام را در شریعت مطهره حلال
 کرده و کدام حلال را گفته ام حرام است که بی جهت
 نسبت کفر و ضلالت میدهید اکنون من در میان
 شما مظلوم واقع شده ام بواسطه آنکه حرف حق گفته

و بر سبیل صدق و درستی محض تنقیظ و آگاهی شما سخن
 رانده و از فرط دلسوزی و خاطر خواهی طریق هدایت را
 از شما مخفی نداشته ام در این صوت هر کس از من اهانت
 کند و یا آنکه یاری نماید صریحاً بدانند که آنچه میکنند
 در حق جد بزرگوارم کرده است پس از اظهار اینگونه
 فرمایشات بعضی محزون شدند و برخی بشدت گریستند
 و عرض کردند که کافی السابق در طریق عبودت و ارادت
 کیشی خود باقی و برقراریم و آنچه بفرمائید عین
 حقیقت و صرف صدق و صلاح را در آن میدانیم خلوص
 جناب و حید از مسجد بیرون آمده از شهر خارج ^{شدند} میشوند
 و در طلعه محروبه ^{در آن} می که در آن حوالی بوده لابد ^{از آن} وارد
 میشوند و اصحابی که در خدمتشان بوده زیاده

از هفتده نفر نبودند بعد از تشریف بردن ایشان هم
 بازار باب کینه و فساد دست از قفسه انگیزی برنداشته
 با حقیقت کثیری از عقوبت ایشان رفتند و بهر طرفی شتافتند
 تا ایشانرا در آن قلعه محروبه یافتند اطراف قلعه را محاصره
 نمودند و بنای محاربه را گذاشتند پس آن جناب فرمودند
 که هفت نفر جهت مدافعه بروند تفصیلی در ترتیب
 جنات ایشان فرمودند که هر کس از فلان طرف برود
 آسیبی باورسیده شهید خواهد شد و اگر از فلان
 جانب برود سالمآ مراجعت میکنید نوجوانی بود پیر
 بینیکی فطرت و حسن طینت آراسته برخواست عرض کرد
 تمنا دارم که پیش آهنگ قافله مظلومان شوم و بر سایر
 شهدا و رفقا در شهادت سبقت جویم آن جناب

روی او را بوسیده در حقیقت دعا فرمودند حضرت
 از قلعه بیرون آمد و بچاک کی خود را بطرف مهاجمین
 رسانید و چندان طوی نکشید که آنها را متفرق ^{نمودند}
 و آن جوان یزدی بطوری که آن جناب فرمودند و خود
 نیز درخواست کرده بود شربت شهادت نوشید
 و از قید کید این عالم رهید و بعالم جاودانی
 و زندگی ابدی رسید طوبی له و حسن مآب
 و بقیه دیگر بفیروزی مراجعت کردند و
 خلال احوال نواب و الا شاهراده فرهاد میرزا
 از دار الخلافه طهران بفرمانفرمائی فارس نامزد
 شده وارد شیراز گردیدند این مقدمه را بعض
 ایشان رسانید فوراً جمع کثیری از عساکر جنگی

ترتیب داده بسرکردگی محمد علی خان دیوان بیگی
 ابن حاجی شکر الله خان نوری و مصطفی قلنجیان
 سرتیب قراگوزلو بدستگیر نمودن و اسیر کردن
 حضرات مأمور و روانه کردند این جمعیت وقتی
 که بجوالی قلعه رسیدند جمعیت آن جناب بهفتاد
 نفر رسید و چند دفعه هم در میان ایشان
 منازعه واقع شده و هر دفعه شکست بطرف
 مقابل داده فتح و غنیمتی هم بدست اصحاب و احباب
 افتاده بود حضرات احباب هم در این حین چون
 فتح و ظفر را شامل حال خود دیده و خوارق عاداتی
 از حضرت وحید مشاهده کرده بر خلوص نیت
 وثبات و استقامتشان افزوده و در مقام بذل

جان و مال بنهایت استقامت ثبات قدم را داشتند
 چون وقایع شهادت خود را با جفا مکرر فرموده
 بودند همگی در سبیل رضای محبوب دست
 از جان و جمیع تعلقات دنیوی شسته و انظار
 شهادت را داشتند و حضراتی که بگرفتن ایشان
 آمده بودند آنچه سعی و اهتمام نمودند بقلب
 برایشان غالب نیامدند و ظفر نیافتند از محاربه
 مایوس شده ابواب مکر و حیل را گشودند و
 عریضه خدمت حضرت وحید عرض کردند و اظهار
 تحیر در امر ایشان نمودند و عذر خواهی از گذشته
 کردند و مراتب طلب و تقصیر خود را اظهار داشتند
 استدعای هدایت نمودند و کلام الله را مهر

کرده فرستادند و قسم‌ها یاد نمودند و خواست
 کردند که شما بیرون تشریف بیاورید انچه بفرمایید
 اطاعت میکنیم لهذا آن جناب محض رعایت احترام
 قرآن مجید که مهر کرده بودند مصمم بیرون
 رفتن شدند حضرات اصحاب اطراف ایشان را
 گرفته عرض نمودند ما متیرسیم و خوف داریم
 از بیرون تشریف بردن شما زیرا که این جماعت
 از اهل کوفه بی وفاتر میباشند اعتماد بر سوگند
 و میثاق ایشان نیست و بقول ایشان نشاید معتقد
 و مطمئن گردید آن جناب فرمودند که والله بیوفائی
 و سست عهدی و نقض پیمان ایشانرا معاینه میکنیم
 و میدانند چنانچه جد بزرگوارم میدانست بیوفائی

اهل کوفه را و لکن چکنم با تقدیرات الهی و تدبیرات ایشان
 بموجب نوشته باقران مرمود که فرستاده اند تکلیف
 آن است محض اتمام حجت بر و شماها باشید تا آنکه
 نوشته من بشما برسد پس آن جناب سوار شدند
 و با اجاب وداع کرده فرمودند انا لله وانا الیه
 راجعون اصحاب گریستند گریستن شدیدی آن جناب
 وارد اردو شدند و در منزل ایشان نزول فرمودند
 قاندین اردو نهایت عزت و احترام را مرعی و معمول
 داشته آن شب را بصحبت های متفرقه منقضی گردید
 و قرار گذاشتند که روز دیگر صحبت را تمام کنند و
 قرار می فیما بین آن جناب و خودشان بدهند چون
 صبح شد آن جناب خواستند از چادر بیرون بیایند

ملازمان ما نعت نموده گفتند اذن ندارید خارج
 شوید از جناب دادر همان چادر حبس کردند همین که
 این خبر با جناب وفادار میرسد بی اختیار از قلعه
 بیرون آمدند خود را بقلب اردو زده نظم اردو را
 بفاصله کمی بهم زده سر کرده های اردو از علائمه
 آن هنگامه سراسیمه شدت از جناب رفته عرض
 مینمایند مگر نه آخر شب با آن جناب قرار مصالحه و
 مشارکه گذاشتیم ایشان جواب فرموده بلی ولی آن
 حرکت صبح شما باعث مدافعه شد گفتند ما اطلاع
 نداشتیم و ابداً راضی بان حرکت نبودیم چون بعضی اشخاص
 که از اقوام و اقارب ایشان در این اوقات به قتل رسیدند
 محض جهالت و نادانی بیرون اذن و امضای ما در صد

بی احترامی برآمده اند چون شما بزرگوار و صاحب رحم و قوت
 هستید باید خطاهای ایشانرا عفو فرمائید از جناب
 جواب دادند اکنون مقصود چیست خواهش کردند
 که با صاحب بنویسند قلعه را تخلیه نموده هر کدام
 بمنازل خود مراجعت کنند تا اهل اردو مطمئن شد
 مانند اطمینان حاصل نموده پس از آن هر قسم بفرمائید
 قراری در کار بدهیم و حسب الامر ان جناب زقار کنیم
 ان جناب لابد با صاحب قلعه مرقوم داشتند که در
 هر حال باید راضی بقضایای الهی باشید و علی العجله
 چاره جز این نیست که اسبابهای خود را بردارید و آنچه
 غنیمت آورده اید کماکان بگذارید و بخانه های
 خود معاودت نمائید تا خدا چه خواهد و ان اصحاب

بیچاره ناچاراً طاعت نموده روزانه دیگر بخانه های
 خودشان رفتند بعضی رسیدند معوضین و معاندین
 ریختند بخانه های آنها همه را فرداً فرداً دستگیر کردند
 و جمیع اموالشانرا بغارت بردند و خانه های ایشانرا
 خراب کردند و هگی را دست بسته با غل و زنجیر بارید و
 آوردند شخص نزدی از اصحاب در خدمت جناب وحید
 بوده و بسیار در یزد و نیریز خدمت بان جناب نموده
 بود و در سبیل رضای ایشان صدمه ها کشیده
 و بمقام علیای تجرید رسیده و در طریق بندگی و
 عرفان خدا از جمیع اسباب و اوضاع ملکی و مایملک
 خود چشم پوشیده بود جز در آن شد که میر غضب
 از شهر بجهت شهید کردن آن سید بزرگوار آمد است

۱۳۲
 ۱۳۲
 ۱۳۲

بنای نوحه و ندبه گذاشت ان جناب فرمودند که این
 میرغضب قاتل من نیست قاتل تو است قاتل من فردا
 خواهد آمد چون فردا شد نماز صبح را بجا آورد
 ساعتی گذشت فرمودند قاتل من ^{آیند} وارد شد چند
 طول نکشید که یک دسته فرارش ^{آیند} از جناب شخص
 یزدی را از چادر بیرون برده و آن جوان را چنان
 که فرموده بودند میرغضب شربت شهادت
 چشانید همینکه میرغضب چشمش بان جناب
 افتاد گفت من از روی رسول خدا ص حیا میکنم
 و ابداً اقدام بکشتن فرزندان او نخواهم کرد
 و آنچه رئیس اردو عقب کرد و اصرار نمود قبول
 نکرد پس شخص دیگر که دو برادرش در ابتداء ضاع

کشته شاه بود و عدوت زیاد داشت گفت من
 می‌کشم پیشالکران جناب را با زکرده بگردنشان
 انداخت و شروع نمود بکشیدن و سایرین هم
 آن قدر سنگ و چوب جسم مبارکش زدند و بقدر
 در آن صحرای بلین طرف و آن طرف کشیدند که شاهها
 بلند پرواز و وحش بشا خسار جان پرواز کرد
 سر مبارکش را از بدن جدا (سور حضرت وحید را
 در مقامی سابق تبرکه و مشهور بسید بوده
 در زیرشالوده دفن نمودند) کرده پوست
 سردا کردند و گاه پرنمودند و با بعضی سرهای
 دیگر با جمعیت اسرا عازم شیراز شدند و کیفیت
 فتح و نصرت خود را بنواب فرهاد میرزا اظهار داشتند

و روز ورود خود را معین نمودند و در آن روز ورود
 معین که اسیران را وارد مینمایند شهر را این نسبت
 مردم مشغول عیش و عشرت گشتند و اغلب ^{اهل} شهر
 تماشاچی اسرا و استقبال عساکره منصوبه و مأوردین
 نصرین از شهر بیرون رفتند از قراریکه نقل مینمایند
 کوچک علی بیگ نامی که کدخدا و مباشر ایل باصری
 بوده مذکور نمود که بعد از شهید کردن آن جناب
 آمدند شتر ایل ما بگیرند که اسرا را اسوار شتر ^{هنگام}
 نمایند من از این فقره مکرر بودم و تمرد حکم حاکما
 هم نمیتوانستم بکنم لابد شبانه از اهل اردو
 جدا شده بشیر آمده که لا اقل در میانه ایل خود
 نباشم و محتمل تعذبات تشون نشویم فرسنگی

شیراز که رسیدم قدری خوابیده و رفع خستگی
 نمودم و قتیکه بیدار شدم دیدم اهل شیراز
 فوج فوج با سازنده و نوازنده از شهر بیرون آمده اند
 و در هر گوشه و سوراخی جمع نشسته و با زنان
 فاحشه جشنی و عیشتی دارند و از هر طرفی عریضه
 مستی و نوشانوش شراب و بوی کباب و صدای
 تار و رباب چند بلند بود فوق العاده متحیر شدم
 و بهمان حالت حیرت وارد شهر گردیدم بعد از
 ساعتی دلم طاقت نیاورد گفتم بروم بیرون شهر
 ببینم چه خبر است از دروازه بیرون آمده اوضاع
 و جشنی دیدم که تا آن وقت ندیده بودم جمیع مردمان
 بازنهای فاحشه مشغول لهو و لاهب و عیش و طرب

بودند قدری گذشت دیدم قریب چهل نیجاه نفر زن
 جمیعاً را سوار شترها نموده و سرهای بریده بسیار
 از مردان بنیزه زده و نگاه داشته بودند تا وقتیکه
 مردمان اطوار و اوضاع را ندیده بودند بعیش و
 شادی مشغول بودند همین که چشمشان بان سوار
 بریده سرنیزه و اسرانی که سوار شتر برهنه شده
 بودند افتاد آن وضع و حالت را مشاهده کردند
 بی اختیار بنای گریه و ضجه را گذاشتند و بهمان احوال
 حضرت اسراراً وارد بازار نمودند تمام بازارها را
 زینت و آئین بسته بودند با وجودیکه از بازار تارک
 حاکم چند راهی نبود از بس تماشائی جمع شده حضرت را
 عمداً معطل کرده بودند بعد از ظهر وارد بعزازت

دولتی شدند نواب شاهراده مجلس عیثی در کلاه فرنگی
 باغ چیده خود روی صندلی نشسته و سایر
 اکابر و اعیان شهر ایستاده در حرات دیگر کلاه
 فرنگی پرده چپوری کشیده اهل حرم بجهت تماشای
 پشت پرده آمده بودند که اسرار ابا ن حالت بانقاره
 و شیپور وارد باغ کردند و بحضور شاهراده تاجاد
 آوردند محمد علیخان و میرزا نعیم و سایر سرکردگان
 غدههای خود را ملیش کردند و تعریف از فتح بیانند
 نمود میکردند نصرت و پیروزی خود را با قسام مختلفه
 و انواع مشاطگی ها بنظر شاهزاده تاجاد جلوه
 میدادند و ایشان هم از اسم و رسم خوانواده
 اسرا استخبار مینمودند که این کیست و آن کدام است

جمیع اسرازن بودند الا یک نفر طفل بسن پنج سال
 که در میان ایشان بود پسران حضرت را از حضور
 مرضی نموده و در کاروانسرا خرابه فی درخاج
 شهر که از بناهای کریم خان زند بوده منزل دادند
 و در آن شب که بخانه اصحاب ریختند و بنای گرفتند
 ایشانرا گذاشتند دوازده نفر از اجاب بسمت
 اصفهان فرار نمودند در حوالی اطراف اصفهان
 دستگیر کرده بشیر آوردند شهید کردند
 در حله ثانی بعد از دو سال باز نزاعی طوکانی
 عجب تر با اجاب کرده مدتها آن مظلومان با عیال
 و اطفال در میان کوه ها از کثرت ظلم و ستم فراری
 و ستواری بودند تا آنکه پسران اجتماع عساکر بسیار

زد دولت و ملت داخل و خارج بنای مناقشه را مینماید

لا بد آن مظلومان مشغول مدافع میگردند و موجات

عظیمه از انجماعت قلیله متحصنه در جبهه و مجامعتها

فوق العاده از آن همه ظاهر میگردد مدتی دعوی

ایشان و محاصره بکوه از اطراف بطول انجام میدو

دفعات عدیده که هفت نفر و نوزده نفر از کوه

پائین آمدند یا صاحب الزمان گویان بسرتوچخانه ریخته

توپچی را کشته توپ را گرفته بکوه بالا بردند سواد

تنه در غنق نموده صبح و شام آن توپ را بسمت آردند

می انداختند و گاهی هم از کوه بعضی محلات نیز میزدند

که مسکن اغدا و محاربین بوده شیخون زده مراجعت

مینمودند بجز تسلیم یا فرار احدی قادر بر مقاومت

نبود چون بشتر مایه این فساد و سبب شهادت جناب
 آقا سیدیحیی مظلوم در دفعه اولی زین العابدین
 خازن عالمه نیر فر بوده و عهد مکرواقرامات و فوجا
 و رتق و فوق اردو و جنک و سرداری عساکر مجتمه
 از ایشان بود و در فتنه اولی که جناب وحید شهید
 شدند بجهت حفظ حکومت و وحدت و پاسبان حقوق
 دولت و هم چنین در فتنه ثانیه هم ایشان سبب
 و علت محاربه و یأس حضرات از خانه و لانه و
 استحصان با اهل و عیال در کوه بودند در یکی
 از روزها که حاکم مغزی الیه در حجام بود
 حضرات ریختند حجام ایشانرا بقتل رسانیدند
 تا اینکه از شیر از حکم نواب مؤید الدوله طهماسب میرزا

که آن اوقات فرمانفرمای فارس بوده پی در پی
 افواج باتوچخانه مأمور شده متواتراً وارد میشدند
 و در دامنه که نزدیک بکوه بود فرود آمدند با وجود
 زیادتی جمعیت اردو باز جرئت توجه بسمت
 متخصنین و صعود بجبل نداشتند بلکه در همان
 محل که بودند از صندل شبنون و هجوم عدّه قلیل
 از احباب آرام نبودند چنانچه مذکور شد که
 مکرر بار در ریخته و بسرتوچخانه آمدند توپچرا
 کشته با جمع دیگر مراجعت مینمودند تا آنکه
 توپ را بدوش کشیده بردند نزدیک کوه از آنجا
 که غرابه بالاخرت برداشته بدش و در میان
 بالای کوه کشیده بر تنه درخت قوی بجای غرابه

استوار مینمودند باری بعد از آنکه عساکر منصوره

عجز خود را مشاهده نمودند با طرف نیریز و

اصطهبانات و داراب حکم صادر نمودند که

انچه تفنگچی از ایلات و غیره ممکن است حاضر شوند

و بقانون خودشان کوه را از اطراف احاطه نمایند

و بالاروند غیر از عساکر منصوره و افواج مأموره

تقریباً سه هزار سواره از اهالی فارس از ایلیات

و غیره مجتمع شدند از جهات عدیه بکوه

بالارفتند حضرات اجزاء دامن همت بکمر زدند

دست انقطاع را از آستین تعلق بر آورده رجلاً

و نساءً از هر طرف بجاهده و مدافع مشغول

شدند تا آنکه متدرجاً اکثری مقتول و قلیلی هم

بجهت تمام شدن سرب و بازوی دستگیر گشته
 پسران اهالی اطراف کوه را تصرف نموده جمعی
 از زنان بی شوهر غمخیزده و پریشان و پاره ئی از
 اطفال صفار را دستگیر نموده بار دو آوردند دیگر
 معلوم است که در آن حال بران جماعت نسوان
 و اطفال بی نوا چه وارد آمد پسران جماعت با طرا
 متفرق گشته اردو را حرکت داده با اسرا و سرها
 رجال بسمت شیراز حرکت دادند وارد شهر نمودند
 سرهای شهدا را حسب الاعرایالت بر سر ارمغان
 بجهت شهریار قاجار بصوب طهران از شیراز
 فرستادند چون بآباده میرسد حکم دار الخلافه
 میرسد که سرها را بطهران وارد نکنند سپس در آباده

رؤس و مدفون نمودند که حالیه در آباده جای بسیار خوبی
 شده و حفرة القدس بنا نمودند باری شنید نبیل
 عالین اوتاقی که از نیریز عبور میفرمودند از معین
 که از ان ایام باقی بودند و اطلاع داشته و استماع
 نموده در حقیقت جنات اول و ثانی بوده از همین
 قرار است که معروض گشته باری اسراء مظلوم
 نیز مدتی در کاروانسرا در نهایت مظلومیت
 و پریشانی بودند تا آنکه اجباء که ان زمان در
 شیراز بودند هر یک جمعی از آنها را نگاه داری
 مینامند و شوهر اختیار میکنند پس از چند
 اسراء زنجان یعنی اهل بیت حضرت حجت آخوند ملا
 محمد علی زنجانی که اسیر کرده طهران ببرند حسب الامر

ظاقان تاجار بشیر از می آوردند قضیه واقعه از این

زاد است بموجب مقوله ارشد صبیح حضرت

حجت موسومه بی بی رقیه که برای این عبد

نقل می فرمود ذکر کرد که پس از سیزده ماه که

خرب مظلوم با دولت مشغول مدافعه بودند یک روز

صبح اهل بیت خود را تماماً احضار فرمودند آنها عبادت

از سه نفر زوجه دو نفر عقدی یکی متعه زوجه متعه

اولاد نداشت یک نفر از دو نفر عقدی مادرها

بود که دارای شش اولاد بود پنج دختر و یک پسر که

اسامی آنها از این قرار است بی بی رقیه بی بی سار

بی بی ناطه بی بی صفیه بی بی حمیده میرزا حسین

یک نفر زوجه عقدی دیگر دارای یک نفر اولاد مذکور بود

مستمی با صد آن طفل دو سال داشت در بغل مادر خو
 بود همه حاضر شده نصیحت فرمودند باین عناوین که باید
 شماها از سایر فحقوق ممتاز باشید از هر حیث شباهتی
 با سایر نامن نباید داشته باشید باید دارای عفت
 و عصمت و زهد و تقوی و دیانت و اعانت باشید
 اعمال شما شهادت دهد که مؤمن و اصحاب ما هستید
 هر گاه چنین باشد خداوند علی اعلیٰ از شما راضی و روح
 من از شما شاد و خورسند خواهد بود زیرا که
 شهادت من حتی الوقوع است من شهید خواهم
 شد شما نیز از من مایل هستید شهید شوید
 و یا سیر هر کدام را که مایل باشید خداوند برای شما
 تقدیر خواهد کرد این عنوانها را مفصل فرمودند

آن عیال کوچات که دارای یک طفل صغیر بود عرض منبیا^{بد}
 من مایل هستم شهید شوم که در هر عالمی از عوالم که
 شما هستید با شما باشم فرمودند چون مایل و
 داغ بر شهید شدن هستی برای توشهادت
 مقدر شده والدۀ ما عرض کرد که اسیری اجزش زیاد
 تراست زیرا که اهل بیت نبی اکرم یعنی عیال و اطفال
 حضرت سیدالشهدا را اسیر کردند از شهری بشهری
 و دیاری بدیاری بردند من مایل هستم که اسیر
 شوم فرمودند برای تو و اولاد های تو اسارت تعدی
 گذشته بعد فرمودند امروز آخرین روز زندگانی
 من در این دار فانی است پس از آنکه من شهید شدم
 جسد من را بالباس جلواستانه اطاق دفن نمائید

و توکل با قادر متعال داشته باشید پس از آنکه فرمایش
 ایشان با تمام رسید از طرف اعدایک تیر کلوله توپ
 می آید از زن با طفلی که در بغل داشت شهید میشوند
 امر میفرمایند جسد آن زن با طفلش را در یک جا
 دفن مینمایند طولی نمیکشد کلوله دیگر آمده میخورد
 بحضرت ایشان بضرب صاص شهید میشوند بموجب
 فرمایش خودشان اصحاب جنازه ایشان را مقابل استانه
 در اطاق مدفون میسازند پس از آنکه اعدا ملتفت شده
 که حضرت ایشان شهید شدند اطراف اصحاب را محاصره
 کرده تمام را دستگیر مینمایند در جسد جنازه ایشان
 برآمده مدفون را پیدا کرده جنازه را بیرون آورده انگشته
 الماس درشتی دستشان بود انگشت را قطع کرد .

انگشتر را بیرون می آورند و ماهی که عبارت از پنج نفر
 همیشه و یک برادر و دوزن که یکی مادرها و دیگری
 عیال منقطعه ایشان بود دستگیر مینمایند و تمام
 اموال را غارت و املاک را ضبط مینمایند و پس از
 فراغت از اعمال یک دسته شتر مال خود را با ساربان
 حاضر کرده تمام را سوار شتر کرده بنهایت ذلت از
 زنجان حرکت داده بسمت طهران روانه مینمایند پس از
 ورود بطهران تفصیلاً با عرض شاه تاجار میسازند
 که باین ترتیب اسیر کرده وارد دار الخلافه نمودند شاه
 حکم مینماید که در طهران نمانند برای آنها کجاوه تدارک کرد
 بنهایت عزت آنها را روانه فارس نمایند پس از حکم شاه
 کجاوه یار و پوش ممتاز و چند نفر مستخدم گماشته که ملزم

خدمت باشند آنها را باین قسم حرکت بشیرز میدهند
 ورود بشیر از در خارج شهر در کاروانسرای شاه
 میر علی حمزه که از بناهای مرحوم کریم خان زند بوده
 منزل میدهند پس از دو روز از طرف والی بموجب حکم
 دولت نزدیک ارتکاب ایالتی بلیتخانه اجاره کرده آنها را
 در آنجا منزل میدهند و حقوق دولتی مستمری نیز
 برای معاش آنها مقرر میدارند چندی میگذرد
 صبا یا بجزر شد میرسند هر یک شوهر اختیار
 مینمایند یک نفر از صبا یای که موسوم بصفیه بوده
 مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک بنکاح دائمی
 اختیار مینماید و میرزا حسین خان اخوی از محله دانیز
 از مستخدمهای مقرب قرار داده بدین واسطه از صد

واذیت اعدا راحت میشوند در هنگام ورود اسراء
 نیریز و زنجان بشیر از این گفتگو در السن و افواه مردم بمبارت
 زشت عنوان و سبب شورش و همیجان عمومی بوده بدین
 جهت جناب حاجی میرزا ابوالقاسم که ذکر خیر ایشان در
 جزوات اول مذکور شد ملاحظه میفرمایند بواسطه
 اذیت اشرا و ظلم و فشار حکام نمیتوانند در شیراز
 توقف فرمایند تدارک خود را دیده که حرکت بملکه معظمه
 نمایند حرم حضرت خال شهید حاجی میرزا سید علی
 که دارا میلت اوکاد بتیتر نبود که موسوم بجای میرزا
 جواد باشند با بصره و ابرام تمام باتفاق اخوی خود
 حاجی میرزا ابوالقاسم روانه مکه مینمایند سفر جناب
 حاجی میرزا ابوالقاسم همیشه ماه بطول میجامد اخبار

بدین جهت جناب حاجی میرزا ابوالقاسم که ذکر خیر ایشان در
 جزوات اول مذکور شد ملاحظه میفرمایند بواسطه
 اذیت اشرا و ظلم و فشار حکام نمیتوانند در شیراز
 توقف فرمایند تدارک خود را دیده که حرکت بملکه معظمه
 نمایند حرم حضرت خال شهید حاجی میرزا سید علی
 که دارا میلت اوکاد بتیتر نبود که موسوم بجای میرزا
 جواد باشند با بصره و ابرام تمام باتفاق اخوی خود
 حاجی میرزا ابوالقاسم روانه مکه مینمایند سفر جناب
 حاجی میرزا ابوالقاسم همیشه ماه بطول میجامد اخبار

شهادت حضرت اعلیٰ روح العالمین لدمه اکرامه فراه خیر
 صعود حاجی میرزا جواد توام بشیر از میرسد مشغول
 تعزیه داری و سوگواری می‌شوند جناب حاجی میرزا
 ابوالقاسم پس از زیارت مکه و عتبات ورود بشیر از
 که میفرمایند آن وقت فارس قدری سکون پیدا کرده
 این گفتگوها از السن و افواه خارج شده بود باری
 پس از شهادت حضرت اعلیٰ روح ماسواه فراه جمال
 اقدس ای جا ذکره و ثنائیه پس از قضایا و صدقات
 طهران که البته تفصیل و قوعات را در تاریخ طهران
 نگاشته اند روز پنجم جمادی الاول سنه ۱۲۶۹
 ورود بدارالسلام میفرمایند و از آنجا الواح شریف
 بامضا مبارک ۱۵۲ که بها باشد با طرف

واکتاف ایران بواسطه اشخاص امین ارسال میگشت
 از جمله جهت فادس بافتخار و دوقه علیا حرم حضرت اعلیٰ
 علیها بهاء الله و عنایت نازل در آن وقت احدی
 از فامیل افغان ایمان نداشت که محرم و از حضرت حرم
 باشد بدین جهت حضرت حرم در صد گفتگوی و
 مذاکره با مرحوم والد نگارنده این اوراق خان افغان
 اقامه فرمایند که از لسان جمال قدم بموجب بیک طغرا لوح
 مبارک که میفرماید انا سمیناک فی هذا الحین
 بنو الدین که سن ایشان آن وقت ^{۱۳۴} یازده سال و همیشه
 زاده خود بود مشغول صحبت امری میشوند ایشانرا
 تبلیغ میفرمایند از اثر انقاس قدسیه حضرت حرم
 بسن صباوت بقسمی مشتعل و مغزوب میشوند که خوداری

نداشته در نهایت رشادت و شجاعت مشغول صحبت
 و تبلیغ میشوند ابتدا بوالد خود جناب اقامیر زازین
 العابدین که ایشان با مرحوم اقامیر محمد رضا والد ماجد
 حضرت بنی اعمام بودند و نسبت نزدیک داشتند
 می پردازند والد خود را تبلیغ میفرمایند پس از تکمیل
 حال روحانی والد می پردازند بوالده خود که اخت حرم
 باشند ایشانرا نیز تبلیغ میفرمایند از حیث
 داخله منزل راحت میشوند و طرف عرایض حضور
 مبارک بدو السلام مرحوم والد بودند و الواح
 شتی بخط مبارک حضرت عبدالبهاء بافتخار ایشان بارک
 و صادر که الحال در جعبه نوشتهات موجود و لحاظ
 عنایت متوجه ایشان بوده در آن وقت دو عریضه

یکی مرحوم والد اقامیرزا اقا نورالدین و دیگر مرحوم اقامیرزا

زین العابدین و الدشان بخصوص مبارک عرض و اذن

حضور و تشرف استدعا میکنند و طفرالوح

امنع اقدس بخط مبارک حضرت عبدالبهاء نازل جواب

مرحوم اقامیرزا زین العابدین را پس از عنایت زیاد مینفرماید

اذن حضور خواسته بودید قبل از آنکه این مکتوب بشما

برسد شما بما خواهید رسید و در جواب مرحوم

والد جناب اقامیرزا اقا پس از عنایات و شؤونات عبرت

مینفرمایند اذن حضور خواسته بودید در ظهور

بعد مشرف خواهید شد پس از آنکه الواح مقدسه

میرسد مرحوم اقامیرزا زین العابدین صعود فرموده

بودند که اشاره مبارک در لوح واضح و مبرهن

میشود که فرموده بودند قبل از اینکه مکتوب بشما برسد
 شما با خواهید رسید مرحوم والد میفرمودند
 پس از زیارت لوح مبارک حیدران شده که میفرمایند
 در ظهور بعد مشرف خواهی شد باری پس از
 تبلیغ مرحوم والد و والدشان بنای صحبت را
 با حضرت خال حاجی میرزا سید محمد کامیگنند مخصوصاً
 روزی جمعیتی در خدمت ایشان بودند این عبد و
 اخوان همه بودیم تفصیل صحبت داشتن با حضرت خال را
 بیان میفرمودند و آن حکایت از این قرار است میفرمودند
 ابتدا که مشغول صحبت بودم حضرت خال زیاد استیجاب
 میفرمودند و من بادآه و براهین اثبات میکردم
 تا چندین جلسه بطول انجامید روزی از روزها من

مشغول صحبت و نهایت جدیت را داشتم ایشان در
 نهایت استعجاب فرمودند اما میرزا آقا میخواهی بگوئی
 یعنی همیشه زاده من قائم آل محمد است من عرض کردم
 اگر باشد چه میشود باز استعجاب کرده فرمودند
 خیلی غریب است عرض کردم غرابتی ندارد ایشان متفکر
 گشتند من از تفکر ایشان متبسم شدم فرمودند
 فرمودند چرا میزند عرض کردم جسارت است نمیتواند
 عرض کنم فرمودند بخالت ملکش عرض کردم حال که
 میفرمائید بگو عرض مینمایید فرمایستی که جناب عالی
 فرمودید بعین عبارتی است که ابولهب گفت او هم
 گفته آیا ممکن است برادر زاده من پیخبر شود آنشد
 حال شاهد تحقیق فرمائید جو یا شوید این شمس از خانه

شما طالع شده و این نور از منزل شما هویدا گشته
 باید افتخار نماید استعجاب نکنید دودی بخوید خداوند
 قادر است که همیشه زاده شما هم قائم آل محمد ^{کبره} باشد
 دست خدا بسته نیست یدالله ملبسوه بعد جناب
 خال فرخوند نور چشم عجب جواب دندان شکنی بمن
 دادی دیگر جواب ندارد حال تکلیف من چیست
 عرض کردم تکلیف شما این است اولاً بر شما واجب است
 سفری بعنوان زیارت عتبات و ملاقات علیا محترمه
 همیشه خود (یعنی والدۀ حضرت که پس از شهادت
 بعثت تشریف فرما شده در آنجا مهاجر شده بودند)
 بنماید ثانیاً ایشان یعنی (جمال مار) در بغداد
 تشریف دارند چند روزی توقف فرمایید اشکالات

خود را سؤال نمائید کوشش کنید سعی نمائید متوکلانه

علی الله امیر است رفع حجاب شده بشریقه ایما

نائیل گردید لیسلاً انسان آلاماسعی پس از استماع

این عرایض فرمودند بد نیگوئی بقلیم اثر کرد باحو

خود حاجی میرزا حسنعلی که آن وقت درینرد مشغول

تجارت بودند عرقوم میفرمایند که من خیال شرف

عبات و ملاقات علیا محترمه همیشه را دارم هرگاه

شما نیز مصمم میباشید شیراز آمده با اتفاق حرکت

نمائیم جناب حاجی میرزا حسنعلی پس از ملاحظه خطا حوی

خود مرقوم میدارند که من هم حاضر تشریف داشته

حرکت نفرمائید شیراز آمده در خدمت شما بعبات

مشرف خواهیم شد لذا جناب حاجی میرزا سید محمد

تدارک خود را دیده منتظر ورود حاجی میرزا حسنعلی
 میشوند. پیرزیت ماه حاجی ورود بشیر از کرده با اتفاق
 اخوی خود حاجی میرزا سید محمد حرکت بسمت بوشهر
 وعبات میفرمایند جناب حاجی میرزا سید محمد خیالاً
 ضمیر خود را در بین راه باخوی خود اظهار نمیدارند
 تا ورود بدالسلام در بغداد خدمت حاجی میرزا
 حسنعلی اظهار میدارند که مقصود کلیه این سفر برای
 تحقیق و تفحص مطلب دینتی و مذهبی خود از شیراز حرکت
 کردم و در ضمن هم تشریف بعبات ملاقات همیشه
 هرگاه شاهم حاضر هستید همراهی نمائید در بغداد
 چندی توقف داشته خدمت ایشان تشریف حاصل
 کرده تحقیقات بعمل آورده پس از آن عازم عبات شویم

جناب حاجی میرزا حسنعلی مجرد شنیدن مطالب برآشفته
 شده متغیر میگردد با وجودی که حاجی میرزا سید
 محمد حسنین بزرگتر بودند درستی کرده میگویند
 آنی توقف نکرده و نخواهم کرد این مطالب و مذاکرات
 نخواهم بشنوم همان روز حاجی میرزا حسنعلی
 حرکت مینمایند و جناب حاجی میرزا سید محمد توقف
 مینمایند و در صد ملاقات جناب حاجی سید
 جواد کربلائی که ذکر خیر ایشان در جزوات اول تاریخ
 گشته بر می آید ایشانرا ملاقات کرده عنوان میدادند
 که مقصود این سفر من بدارالسلام شرفیابی حضور
 مبارک حضرت ایشان است و تحقیقات پاره‌ی مطالب
 دینییه شما که حضور مبارک معروف و مشرف میسودند

عرض نموده پس از اجازه وقت تشرّف را تعیین فرمائید
 جناب حاجی سید جواد نظر با شنائی و دوستی که
 با خال داشتند و در آن وقت مؤمن و موقن بودند
 زیاد از حدّ خوش وقت از قصد حاجی میشوند و اظهار
 تشکّر و اقتنان از حضرت خال میفرمایند همان وقت
 حضور مبارک جمال اقدس ابهتی مشرف شده عرض
 مینمایند که جناب حاجی میرزا سید محمد دومین خال
 حضرت اعلیٰ روح ما سواه فداه از شیراز تشریف
 فرمای دارالسلام شاه مایل شرفیابی حضور مبارک
 میباشند اجازه حضور میخواهند از طریق فضل
 و عنایت اظهار بشاشت فرموده وقت تشرّف ایشانرا
 تعیین و اجازه میفرمایند که باتفاق حاجی سید جواد

مشرف میشوند باری پس از تشریف و درک فیض حضور
 مبارک و عنایات لایحسی پاره‌ئی عرایض که دلیل بر اثبات
 ظهور قائم و اجازات قبل که عقیده واسخه قلبی شان
 بوده عرض مینمایند در جواب پاره‌ئی از مطالب
 ایشان جواب میفرمایند بعد عنایتاً للجموعه مینمایند
 شما آنچه از این قبیل مطالب در نظر دارید در جزوه
 بنویسید تا جواب شافی کافی متقن مرقوم گردد
 جناب خال زیاد از حد از عنایات مبارک مشعوف
 شده پس از مرخصی از حضور مبارک مشغول عریضه
 وانچه مطالب غامضه که دلیل بر حجت و شئون قائم
 موعود در نظر داشته مفصلاً عرض و تقدیم
 مینمایند کتاب مستطاب ایقان که آن زمان موسوم

تخالوئیہ بود اقتضاداً حضرت خال نازل و صادر میگردد
 و حضرت خال عنایت ملیشود * ان کتاب مستطاب ایقان را
 این عبد نزد صبیئہ حضرت خال والدہ مرحوم حاجی میرزا
 علی زیارت کرده تمام کتاب ادا اول الی آخر بخط مبارک
 حضرت عبد البہاء ارواح العالمین لرسمہ الاظهر فرما
 میباشد فقط در چند جا حاشیئہ کتاب را جا لافند
 ابھی جل ذکرہ شرحی بخط مبارک مرقوم و تصحیح
 فرمودہ اند کہ الحال آن کتاب مستطاب پس از فوت
 ان علیا مخذره نزد صبیئہ مرحوم حاجی میرزا علی عیال
 مرحوم حاجی میرزا حسین علی زیدی عمومی میباشد باری
 پس از زیارت کتاب کہ جواب سنوالات ایشان بودہ
 مؤمناً موقناً بعبات تشریف فرما شدہ پس از درک

۱۰ ہ ہر ایم بمقتضو خود ہر شہر شہر
 (بدین ترتیب کہ زبان ہر حضرت خال است کہ از زبان و بیان تعارف خارج و در)

ملاقات همیشه خود که والد حضرت باشند مراجعت
 شیراز میفرمایند اجاباً همت حضرت خال مشرف شده
 درک فیض مینمایند مرحوم افغان اقامیرزا اقامی فرمود
 که پس از آن که همت خال مشرف شدم زیاد از حد اظهار
 تشکر و امتنان فرمودند و اظهار داشتند فرزند
 هر چند بر حسب سن فرزند من محسوب میشوی اما
 در مقام روحانیت حتی پدری بمن دارید زیرا که هرگاه
 بواسطه اصرار و ابرام شما نبود وصیت نداشته
 و سعی و جاهد در مسافت بدار السلام نکرده بودید
 من بدرجه ایمان که منتهی آمال مقربان بود نائل نمی گشتم
 از صمیم قلب درباره من دعا کردند بعد فرمودند
 عرض کردم اجازه میفرمایند که با خال محترم صحبت

داشته شود تا کید مینمایند که سعی کنید که زودتر
 انها تبلیغ شوند و مؤمن گردند بخبر و بی بهره نمانند
 با جازه حضرت خال میپردازند بصحبت و تبلیغ جناب
 حاجی میرزا محمد علی و حاجی میرزا محمد تقی و حاجی میرزا نور
 آنها نیز به مدت قلیلی از تاسیسات الهی مؤمن می شوند
 و بشریفه ایمان نائل میگرددند و لیکن در نهایت سست
 و خفا و بنهایت حکمت رفتار مینمودند حتی با بهر ایت
 خود اظهار مطلب را نمیتوانستند بنمایند عدد
 اجباء در آن وقت قلیل بودند اما هر یک واحد کاف
 قوه ایمان بدرجهئی وجود آنها را احاطه کرده بود
 که از یکدیگر منفک نمیشدند تماماً متوجه بدار السلا
 بودند و عرایض خود را بواسطه پیک امین

مثل پروانه حول شمع جمع میشوند بنیل ابتدائی

حکمت صحبت میدارد مرحوم والد جناب اقا میرزا آقا

افغان چنین حکایت میفرمودند که یک روز صبح

جناب بنیل بمن اظهار داشتند که هیئت جامعه

احباء و اطلاع دهید در یک محلی که مقتضی باشد

جمع شوند و آنچه نوشتجات دارند همراه بیاورند

و خود شاهم آنچه نوشتجات دارید حاضر نماید

میخواهد تجربه نموده و مطلبی دارم عنوان کنم رباید

از شیراز بزودی حرکت کرده نقاط دیگر را نیز سیر تمام

لذا حسب الخواهش جناب بنیل احباء را در منزل مرحوم

آقا میرزا عبد الکریم دعوت کرده و تاکید اکید نموده

که آنچه نوشتجات و الواح دارند همراه خود بیاورند

اجزاء بوقت معین حاضر شده و الواح و نوشتجات را
 هم همراه خود حاضر نمودند میفرمودند پس از صرف
 چای جناب نبیل تمام نوشتجات را گرفته و آنها را بیک
 بدقت ملاحظه میکرد الواح و اوراق را سه قسمت کرد
 هر یک قسمت را روی یکدیگر میگذاشت تا تمام را
 تجزیه کرد انوقت قسمت اول را برداشته گفت این
 الواح مبارک از توقیعات حضرت اعلی روح ما سواه
 فداست زمین گذارده قسمت دیگر را برداشته عنوان
 کردند که این قسمت از الواح حضرت منظره الله
 جل شانه میباشد که حضرت اعلی اهل بیان را وعده
 بنظهور مبارک او فرموده و الواح منزله از قلم اعلی
 خود را منوط برد و قبول او کرده و باصح بیان

اخذ عهد فرموده میفرمایند ای اهل بیان موب
 باشید ظهور من بظهوره الله نزدیک است مبادا
 بیان و ما فی البیان شمارا از ظهور او محبت نماید
 بیان بمنزله وردی است نزد او اگر قبول کند از
 فضل او است و اگر رد نماید از عدل او است و
 در مقام دیگر میعاد ظهور مبارک او را صراحتاً
 تعیین مینماید و میفرماید فی سنة التسع کل خیر
 تدركون الحال اظهار امر فرموده و تمام نفوس
 و اهل بیان را برضوان معرفت الهی دعوت مینمایند
 هر کس قبول دعوت او را کرد از اهل رضوان محسوب
 و هر کس رد کرد اهل نارا است و بنابر داجع خواهد
 شد و این قسمت سوم او را قناریه میباشند

قابل توجه و ملاحظه نیست تمام را دسته کرده
 در بخاری انداخته میسوزاند بدین واسطه بدین
 احباء تولید گفتگو میشود از جمله جناب خال حاجی
 میرزا سید محمد برآشفته شده بنای داد و فریاد را
 میگذارند که این چه بازی است چه خراست مگر ایما
 علف شبدر است که روز حصاد شود و شب
 بروید از این تبیل صحبت ها زیاد میدارند ^{مجموعه} ^{لد} ^{۱۹} ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
 افسان اقامیر و لاقا بلائیت با ایشان مشغول صحبت
 میشوند عرض مینمایند البته باید تحقیق کرد و جوابا
 شد بدون جهت این دعوی باین بزرگی با حقیقتی
 در میان نباشد کسی نمیتواند مدعی شود ملاحظه
 میفرمائید زمانی که حضرت اعلیٰ جل ذکره در شیراز

اظهار امر فرمودند مگر حق نبوهند و از جانب خداوند
 علی اعلیٰ جهت هدایت عباد مبعوث نشدند چگونه
 بود که تمام مردم معروض و عامه خلق مبنغض و ششما
 منکر پیران آنکه تحقیق فرمودید حقایق حضرت
 بر شما ثابت شد ایمان آوردید و بداد السلام
 شتافتید و حضرت ایشان را ملاقات فرمودید
 و درک فیوضات از حضرت ایشان نمودید و کتاب
 مستطاب خالوئیه از قلم مبارک ایشان افتخاراً
 مخصوصاً بجهت شما عزّ و نزل یافت و مگر مدت
 توقفتان در دار السلام غیر از حضرت ایشان دیگری را
 ملاقات کردید البته حقیقت مطلقه ایشان هستند
 و ما بعد الحقّ الا الضلال میفرمودند پس از استماع

بگونه مقولات حضرت خالصاقت شده فرمودند
 باید تحقیق کرد مسئله دین از مسائل کوچک نیست
 بهین قسم گفتگو و مذاکرات اجباء و اارام نموده
 و جناب نبیل بسمت اصفهان حرکت مینمایند و
 و تمام اجباء در فادس ثابت و راسخ و مؤمن بحضرت
 من ینظره الله یعنی جمال اقدمین چهل ذکره الاعلی
 میگرددند و نیز میفرمودند شیخ محمدی بود فردی
 در شیراز توقف داشت مؤمن بحضرت اعلی بود
 قبل از اظهار امر جمال مبارک همیشه صحبتش این بود
 که هرگاه موعود بیان یعنی من ینظره الله ظاهر
 شود باید ایشان باشند کسی دیگر غیر از حضرت
 بهاء الله نیست این مطلب باجناب خلی گران

می آمد بکرات مصمم میشدند و می آمدند نزد من
 که اجازه بفرمائید، شیخ محمد را اذیت نمانیم زیرا که میخوا^{هد}
 حال که ابتداء امر است بین اجتهاد اختلاف اندازد
 و تخلف نفاق افشانند من مانع میشدم آنها را نصیحت
 میکردم ساکت مینمودم میگفتم چه کار دارید
 گوش باین حرفها مدهید او را بحال خود و آنگارید
 هنوز کسی اظهار امری نکرده شیخ محمد هم صحبتی
 میدارد بدارد بنصیحت آنها آرام میکردم تا زمانی
 که جناب بنیل آمد و ابلاغ امور کرد اجتهاد تمامًا
 مؤمن و مستقیم ماندند شیخ محمد مذکور بنای
 استیحا^ش را گذارده بسختی جدی میکرد که این مطلب
 حقیقت ندارد هنوز و عود بیان تحقق پیدا نکرده

باید منتظر سنه غیاث و مستغاث بود میعاد بین
 سر نیامده و احکام بیان مجری نشد چگونه میشود
 که منسوخ گردد این فقره زیاد از حد با حجاب سخت
 و ناآوار آمده یک رای شده متحد گشتند که شیخ محمد
 بکلی از میان برداشته معدوم سازند آمدند
 نزد من اجازه خواستند گفتند قبل از اظهار امر
 میگفت هرگاه من نظهری بنا باشد ظاهر شود
 ایشانند میخواستیم او را اذیت کنیم شما مانع میشدید
 حال که حق ظاهر شده و موعود بیان ظهور کرده
 این شیطان منکر شده میخواهد بین ماها نفاق
 اندازد و سد سبیل الهی شود ما مصمم شده ایم
 او را معدوم سازیم خواهستیم اجازه شما باشد

بانها گفتم خود دانید کسیکه معوض از حق شد البته باید
 او را نادید کرد اجباء خوشوقت شدند تصمیم گرفتند که
 شب هنگام درب منزل او رفته باشند عذاب آن معوض
 بالله را بکیف اعمال خود رسانند شیخ محمد از اتحاد و تصمیم
 اجباء مخبر شده فرار اختیار مینماید از شیراز خارج شده
 معلوم نشد که بکجا معدوم شد الحمد لله بزرگقدر میمون
 در شیراز کشته نگشت و صفحها نادر من از لوث وجود
 اشخاص شناس خناس پاک و مقدس بماند با ریچس
 از حرکت جناب نبیل حضرت افغان جناب آقا میرزا آقا
 ساعی در تبلیغ و اعلاء امر مبارک میسوند جمعی را
 تبلیغ میفرمایند مشغول صحبت بخالو زاد هائی خود
 جناب آقا سید محمد حسین و جناب آقا میرزا ابوالحسن

انجال طیل حضرت افنان مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم
 گشتند و آقایان را در مجالس و محافل همراه خود میبردند
 و جیت در اجیاء آنها میفرمودند ^{همچون} در چند یوم قبل
 این عبد خدمت جناب خال ملکم اتا سید محمد حسین
 شرفیاب شده تفصیل تصدیق ایشان را سؤال کرده
 چنین بیان فرموده مذکور داشتند که جناب اتامیرزا
 آقا والد شما که عمه زاده بودند بکرات بمن و باخوی
 اتامیرزا ابوالحسن صحبت میداشتند و کلام الهی را
 ابلاغ مینمودند و در مجالس و محافل همراه خود میبردند
 مخصوصاً منزل مرحوم اتامیرزا علی کبریا بر چندین فقره
 حاضر شدیم و استماع کلمات و آیات الهی را مینمودید
 اما نظر باینکه با ایشان سننا مساوی بودیم و نسبت

داشتیم گوش جوفهای ایشان چندان نمیدادیم

اما ساکت بودیم پس از چندی جناب مبلغ حاجی محمد

ابرهیم یزدی از یزد بشیر ز آمدند جناب افغان ~~تلمیذ~~

آقا والدشما وقت را معتنم دانسته جناب مبلغ را با خود

مع کرده بنای صحبت و تبلیغ را گذاردند از تفضلات

الهی و تائیدات ربانی مقبل شده تصدیق امر مبارک را

نمودیم بهین و طیره تمام فامیل افغان در شیر از

اقبال کردند طوبی لهم و حسن مآب باری مرحوم

والد مذکور میداشتند مدتی که جناب حاجی محمد

ابرهیم در شیر از توقف داشتند و مشغول تبلیغ امر

بودند جمع کثیری اقبال کردند و جمعیت آنها رجلاً اناثاً^۲

متجاوز از پنجاه شصت نفر بودند کلاً اقبال کردند

از خطه سلسله مموری عیال مدتها صلاً کار روزی بودند جمعیت

و شوری داشتند آنی آرام نبودند بهر کس صحبت میداشتند

حضرت افغان اقامیرا اقامشوق و درامورات دینوی نیز

مساعده مالی بانها مینمودند تمام اجتماعات و مجالس در

منزل جناب افغان منعقد میگشت باری جناب مبلغ پس

از فراغت از فادس عازم یزد میشوند سبب حرکتشان

شهرت توقفشان در شیراز ^{نوبه} مطلع شده ^{صنعت} علما تعقیب

مینمایند بیم آن بوده که اسباب ضوضاء شود

لذا صلاح در آن دیده که حرکت نماید مرحوم والد

میفرمودند که چندین مرتبه خدمت جناب مبلغ

اظهار داشتیم و تاکید کرده شما که بیزد ورود فرمودید

پردازید با حیا و تبلیغ افغان یزد که آنها نیز مؤمن

شوند چون جناب حاجی محمد ابراهیم با قامل یزد

نسبت داشتند یعنی همشیره جناب مبلغ ضلع جناب حاجی میرزا حسنعلی خاں حضرت اعلیٰ روح ماسواہ فداه بود بدین جهت سمت محرمیت همرازه جهت فیما بین بود پس از ورود بیزد حسب الخواهر جناب افغان مشغول صحبت با آقایان افغان یعنی حاج میرزا حسنعلی و حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر و انجال آنها میشوند افغان زاده ها چون جوان بودند و اوها مآنها کمتر بوده تصدیق مینماید اما جناب حاجی میرزا حسنعلی آن وقت مصدق نمیشوند جناب مبلغ زیاد اصرار مینمایند و حدیث میکنند جواب میدهند هرگاه آقای میرزا سید حسن تصدیق کرد من قبول خواهم کرد زیرا

که جناب اقامیرزا سید حسن در علوم و صور عالم و فاضل بود
 عینک خود را جناب اقامیرزا سید حسن قرار داده و تصدیق
 خود را موکول بقبول ایشان نموده بودند باری بهزار
 مشقت و زحمت جناب اقامیرزا سید حسن تصدیق
 مینمایند پس از تصدیق و اذعان ایشان بدون معطلی
 جناب خال حاج میرزا حسن علی نیز تصدیق مینمایند
 احدی از این فامیل جلیل نساء و رجلاً معرض و منکر با
 نهمیاند باری اوقاتی که این عجد در قاهره مصر بودم
 روزی حضرت ابوالفضائل روحی فداه از حقیق سؤال
 فرمودند که سلسله افغان تماماً تصدیق نموده و
 یا از آنها نیز کسی معرض میباشد حقیر عرض کردم
 کل مصدق میباشد حتی انجال و اطفال آنها گفته

مقصود از این پرسش چه بوده فرمودند مقصودم این بود

اوقاتی که در طهران بودم خدمت جناب حاجی سید

جواد کربلائی رسیدم فرمودند که در بید نظهو و

مبارک حضرت اعلیٰ روح ماسواہ فداہ عرض کردم

اجازہ بفرمائید تا با ذوی القربی صحبت داشته

انہا را تبلیغ نمایم جواب فرمودند کاری بانہا ند

باشید عنقریب انہا تماماً مؤمن خواهند شد

و احدی از انہا منکر نخواهد گشت حال مقصودم این است

کہ تماماً ایمان دارند عرض کردم بموجب مصداق

فرمایش مبارک تمام انہا مصدق هستند حتی

اطفال انہا زیاد خوشوقت گشتند باری پس از

حرکت جناب حاجی محمد ابرہیم از شیراز جناب نیا اکبر

یعنی ملا محمد فائمی بشیر از تشریف فرما شدند سیزده

ماه در شیراز توقف فرمودند محل قامت ایشان منزل

حضرت افغان جناب آقا میرزا آقا بود مشغول تبلیغ و خدمت

بودند جمع کثیری از تبلیغ و احیاء نمودند از جمله وقوع

که در شیراز رخ میداد و گرفتاری برای احباب پیش می آمد

سبب آن دو نیت و ضدیت بین میرزا ابوالحسن خان

مشیر الملک و میرزا علی محمد خان قوام الملک بود چون

مرحوم مشیر الملک سمت وزارت داشت و مرحوم قوام

الملک کلانتر و بیگاری بود مال الصالح اغراض آنها

احباء واقع می شد مقصود مرحوم مشیر انقلاب مملکت

و شورش که در ضمن و هنی بقوام وارد آید هر ایالتی

که وارد میشد مرحوم مشیر صورتی از احباء را

سیاهه میکرد و بیایالت ارائه میداد و علماء و محرک

میشد با انواع و اقسام اذیت وارد می آورد چندین

فقره اسباب اغتشاش و انقلاب شد تا زمان آیات 1283
list

سلطان مراد میرزا حسام السلطنه سنه ۱۲۱۳ صوت Bad
to

اسامی جمعی را سیاهه کرده شیخ حسین ظالمه معروف 8

بناظر الشریعه را محرک شده تعقیب سخت کردند

اشخاصی را که از هر طبقه سیاهه کرده عبارت بود

از مرحوم حاجی میرزا سید محمد خال و مرحوم حاجی میرزا محمد علی L

افغان و حاجی میرزا بزرگ افغان و مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم B

افغان و مرحوم آقا میرزا آقا افغان کل از وجوه شیراز و از

تجار معروف بودند و مرحوم حاجی ابوالحسن و مرحوم

مشهدی ابوالقاسم خراز و مشهدی بنی خیا ط

و مشهدی محمد جعفر خیاط و اقامیرا آقای دکاب ساز
 و کربلائی محمد هاشم قصاب و مرحوم فاضل اقامیرا عبدالله
 زرقانی که از قلم عزراجهی خطاب برفیع بدیع گشته و مرحوم
 ملا عبدالله بکاء و جمعی دیگر میدهد بحسام السلطنه
 شاهزاده قاجار پس از ملاحظه اسامی مذکوره میرزا علی محمد
 خان قوام الملک را طلبیده غضبانه بنای تغیر امیگند
 میگوید شما چیزی را سال است که سمت خدمتگذار
 دولت ابد مدت را دارید پاس حقوق دولت را نگاه
 نمیدارید در صورتی که خائنین دولت باندازه بی
 زیاد شده باشند در این شهر و خود دانسته چرا
 باید را پورت بماندهید که آنها را قلع و قمع نمایم زیرا
 که اول سفارش دولت ابد مدت بایالات و حکام

همین فقره میباشد که باید دشمنان تاج و تخت دولت
 علیه تاجاریه را معدوم نمود و صفی مملکت را از لوث
 وجود آنها پاک کرد البتہ البتہ تا فردا این اشخاص را
 از شما میخواهم مرحوم قوام الملک ملاحظه میکند
 که شاهزاده زیاد متغیر میباشد امری سکوت اختیار
 میکند شاهزاده از سکوت قوام بیشتر متغیر میشود
 پس از تشدد و تغیر وافر قوام الملک عرض مینماید
 حضرت والا قلیانی میل بفرمائید تفصیلاً بعرض
 مبارک میرسانم امر بقلیان مینمایند پس از صرف
 قلیان بواسطه سمیت دخان شجره زقوم قدری
 حرارت شاهزاده فرونشسته آن وقت مرحوم قوام
 الملک اظهار میدارد هرگاه حضرت والا اجازه بفرمائید

تا تفصیل حالات این اشخاص مفصله را عرض و این نفوس را
معرفی نماید شاهدی میگوید بدون ملاحظه بگو
قوام المملک معروض میدارد اولاً این اشخاصی را
که سیاهه داده اند نفوس عادی نیستند حاجی
میرزا سید محمد و حاجی میرزا ابوالقاسم و سایرین
از تجار معتبر این شهر میباشند و سایرین هم کسبه
بازاری مردمان نجیب‌تدین مطالبی که بعرض تو اب
والا رسانده اند معلوم نیست درباره آنها حقیقتی
داشته باشد شاهدی میگوید معرفی اشخاص را
کاملاً بنما تا ماهم بشناسیم آنها را مرحوم قوام معرفت
مینماید میگوید حاجی میرزا سید محمد تاجر و حاجی میرزا
محمد علی و حاجی میرزا نرگ دو فرزند حاجی میرزا سید محمد

میباشند و حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر معروف و سقاخانه
 که بکرات حضور حضرت و الامتدنی میشوند و در ایام
 عاشورا از دهه اول مشغول روضه خوانی و شبها سفر
 میدهد و جمعی از تجار و کسبه بازاری و فقرا را اطعام
 مینماید مخصوصاً هرگاه نظر مبارک باشد شب عاشورا
 چاکر و مشیر الملک در حضور حضرت و الامتدنی ایشان
 رفته یا بی ضرب شمع افروختید و زیاد تعریف فرمودید
 از وضع منزل و مجلس و زیادی نفوس و مخصوصاً از حاجی
 میرزا ابوالقاسم میفرمودید فی الواقع بسیار رسید
 جلیل القدر نجیب و باوقار خیری میباشند و اصل در
 زیاد کرد شام میل بفرمائید قبول نفرمودید و اقا
 میرزا اقا همشیره زاده و داماد حاجی میرزا ابوالقاسم

میباشند این نفوس اشخاص عادی نیستند که بتوانند
 آنها را باغراض بدنی گرفتار و شهر را مضوش نماید
 هرگاه حضرت والا را می مبارک تعلق بگیرد بگرفتن
 آنها چاکر که سمت کلانتری و بیگلربیگی شهر را دارم
 مستعفی شده از شهر خارج می شوم آن وقت شروع
 اقدام فرمائید اگر پیش آمدی رخ دهد چاکر باعث
 نباشد شافرا ده پس از استماع این مقوله عراض
 قوام الملک و شناختن اشخاص بسیار تعجب مینماید و
 بقوام الملک میگوید سیاهه را ضبط کن و بکسی اظهار
 مدار ما از تجار و سادات صرف نظر کردیم اما سایرین را
 میخواهد مرحوم قوام الملک بلطائف الحیل هر قسم بود
 شافرا ده را از خیال گرفتاری احباء منصرف مینماید

مدتی نیز این گفتگوها متروک بود تا واقعه ثانی که باز
 نائره فساد شعله و درگردید و آن حکایت بموجب
 تفصیلی که مرحوم والد جناب قادی زاقاتان بیان میفرمودند
 از این قرار بوده که مرحوم اقامیرا قاترکاب ساز
 عالی داشت بسیار عنوده و مبغضه آن مطلوب
 آنچه سعی میکرد که آن زن را انسان نماید و قانع سازد
 یوما فیوما بر بغض و عداوت آن حی فرزند چون یکبند
 اولاد ذکود موسوم به پیرزا نصرالله از آن زن داشت
 بواسطه تعلق بان طفل نمیتوانست آنرا مطلقه
 نماید آنچه نصیحت میکرد شمر نمی بخشید و اثر نمی نمود
 بالاخره مفسدین ابن فرتوت را محروک شده میزدند
 شیخ حسین ظالم میگوید شوهر من بانی است

و هر روز با جمعی از بانیها جمع شده مجلس مینمایند
 من نمیخواهم در خانه او باشم شیخ حسین چون آقا
 میرا آقا را میشناخت یعنی قسمی بنحو حکمت سلوک کرده
 که خود را از جمله مرده طراز اول شیخ قلمداد شده بود
 حتی در مسجد جای نماز شیخ را آقا میرزا آقا میگسترانید
 و جمع میکرد بدین واسطه اول شیخ نظر با جمعی که
 با آن مظلوم داشت سخنان زن را قبول نکرد سخت
 نهیب میدهد میگوید دروغ میگوئی آقا میرزا آقا
 از اشخاص معتبر من میباشد زن را رد مینماید اشخاص
 خیر که آن روز در مجلس شیخ بودند تفصیلاً با آن
 مظلوم اخبار میدهند که ملتفت باش عیال شما
 نزد شیخ آمد و چنین مطالب را بشیخ عرض کرده

و شیخ آنرا نهید داده زن را رد کرد هرگاه نوشتجات
 در منزل دارید خارج کن شاید مجدداً تعقیب نماید
 مرحوم آقا میرزا آقا چون خط نسخ را خوب مینوشت و
 اغلب کتاب ایقان را استنساخ میکرد آن مظلوم
 اعتنائی باین گفتگوها نمینماید احبباء چون ملاحظه
 کردند که جناب آقا میرزا آقا و قری بر این مطالب
مرحوم و ابوالبرکات
 نمیدهند خدمت جناب افغان شرفیاب شاه
الطاهر
 تفصیل را عرض مینمایند جناب افغان فرستاده
 آقا میرزا آقا را حاضر مینمایند قدری نصیحت فرموده
 تاکید مینمایند که نوشتجات آنچه دارید در منزل
 نگاه ندارید و بامادر میرزا نصرالله هم بطور
 مسامت رفتار کنید که بهانه بدست آن نیاید

که در صد فساد براید باری پس از چند روزی
 دیگر با آن زن می رود فرد شیخ بنامی داد و فریاد را
 میگذارد شیخ سکوت مینماید مفسدین که در حوزة
 شیخ حاضر بودند همه را هیجیالات آن بیجا کرده
 تعقیب مینمایند زن چون جمعی را همراه با خود دیده
 فریاد میند میگوید که جناب شیخ بهتر از آن میشود
 که الان شوهر من در خانه نشسته کتاب بابی ها را
 مینویسد شیخ تعجب کرده میگوید هر گاه چنین
 باشد و راست بگوید خودم بدست خود میرا آقا
 خواهه گشت در آن بین یک نفر از احباب غیر معروف
 در آن محضر حضور داشته برخواسته بنهایت سرت
 می آید نزد مرحوم افغان آقا تفصیلاً اطلاع

میدهد میگوید آن جمعی اسرا خواهند ریخت منزل
 اقامیرزا آقا آنرا با نوشتجات در محضر شیخ خواهند برد
 ننه معصومه که یک نفر از زنهای اسراء ندریز بوده
 در منزل ایشان حضور داشت فی الفور میفرمایند برود
 میروی منزل اقامیرزا آقا تفصیلا میگوئی و آنچه نوشتجات
 دارد گرفته همراه خود می آوری که شاید در خانه
 انجمنیت رفته نوشتجات را نزد شیخ خواهند برد
 زود خودت را با اقامیرزا آقا برسان ننه معصومه چادر
 کرده در کمال عجله میرود خانه اقامیرزا آقا ملاحظه میکند
 که آن مظلوم نشسته در کمال اسایش مشغول تحریر
 میباشد مظهر کما هو مذاکره مینماید ابتدا قبولی میکند
 میگوید اینها حرف است شیخ حسین نهایت اعتماد را

بمن دارد میگوید کار از این چیزها گذشته برخیز ^{شما را}
 جمع کن جناب اقامیرا اقامسا چه مینماید نه معصومه
 ملاحظه مینماید که اقامیرا اقاما اعتنائی باین حرفها
 نمیکند جعبه نوشتجاتیکه مقابل ایشان بود ه
 برداشته زیر چادر گرفته از خانه خارج میشود
 بسیت قدم که دور میشود صدای همه میشنود و
 ملاحظه میکند که از سر کوجه جمعیتی آخوند با مادر
 میرزا نصرالله که عیال آن مظلوم باشد در نهایت
 تشدد و بجان اقامیرا آقامی آیند نه معصومه
 خود را عقب کشیده پنهان میشود تا از جمعیت
 رد میشوند نه معصومه رشیده جعبه نوشتجات را
 آورده منزل افغان مرحوم اقامیرا آقام داده تفصیلاً

عنوان میکنند باری ان جمعیت رجاله میریزند در منزل
 اقامیرا آقا ملاحظه میکنند که انشان تنها در خانه
 نشسته قلیان میکشند زن داخل شده که جعبه
 نوشتجات را آورده باخوندها بدهد که ببرند
 نزد شیخ جعبه دانمی بسیند باخوندها انچه کاوشرفت^{بند}
 چیزی که مدرک باشد بدست نمی آورند اقامیرا آقا
 میگوید چه خراست شما در خانه من چه کار دارید
 میگویند جناب شیخ شما را خواسته اند میگوید چه
 فرمایشی دارند من صبح خدمت جناب شیخ بودم
 اخوند میگوید که عیال شما آمده نزد جناب شیخ
 گفته که شما بای هستید بلکه کاتب نوشتجات
 انها همه هستید چون خاطر جمع بود که دیگر

در منزل نوشتجات نیست اقامیزا آقا میگویند شما
 ببینید هرگاه یک سطر از اوراق و نوشتجات این
 طایفه در منزل من یافت شود این زن راست میگوید
 اخوند ها کاوش کرده چیزی بدست نمی آورند بزن
 نهیب میدهند که آن مطالبی که خدمت جناب آقا
 عرض کردی کو معلوم میشود که کذابه میباشی
 زن فریاد میزند که والله بالله صبح که من از
 خانه بیرون آمدم که بیایم خدمت آقا این ملحد
 نشسته بود کتاب مینوشت دروغ نمیگوید
 اخوند ها میگویند اگر راست میگوئی کجا است
 کتاب و نوشتجات زن میگوید شاید جن ها برده اند
 زیرا که میرزا آقا تسخیر جن هم دارد باری ان جمعیت

اقامیرا اقا گرفته میرند نزد شیخ حسین ظالم
 شیخ بنای بدگوئی و تفردا میگذارد آن مظلوم در مقابل
 ان ظالم سکوت مینماید شیخ میگوید میرا اقا جواب
 این زن را بده میگوید تو با بی هستی اقامیرا اقا
 جواب میدهد که این زن دروغ میگوید زیرا
 که در حضور اقا عرض کرده که من با بی و کاتب نوشتجات
 انها می باشم سوال بفرمائید منزل حقیرا آنچه
 کاوش کردند یک کلمه نوشتجات این طایفه را دیده اند
 هرگاه دیده باشند معلوم میشود که راست عرض
 کرده و هرگاه در منزل من اوراق و نوشتجات
 از این طایفه نبوده این زن تهمت زده دروغ
 میگوید شیخ میگوید پس هرگاه این زن دروغ

میگوید تو بانی نیستی بدگو جناب اقامیرزا آقا جواب
 میدهد کسی را که نمی شناسد چگونه بدگویم آن
 ظالم اسم مبارک حضرت اعلیٰ و جمال اقدس ابھی را
 باسم و رسم برده میگوید سب و لعن کن آن مظلوم
 استنکاف مینماید آنچه صادر میکند اقامیرزا آقا
 میگویند کسی را که نشناخته ام بد نخواهم گفت
 شیخ میگوید معلوم میشود که زن راست میگوید
 بدست خود مقداری از مظلوم را اذیت کرده
 شرحی بایالت مینویسد ایشان را حبس مینمایند
 فردای آن روز هنگامه و غوغائی در شهر برپا میشود
 مشیرالملک جمع کثیری را مجرد سیاه کرده میدهد
 جسام الساطنه که این ها بانی هستند باید آنها را

گرفته سیاست کرد شاهزاده قوام‌الملک را طلبیده
سیاهه دامیده بقوام میگوید حتماً این
اشخاص را از تو میخواهم قوام‌الملک ملاحظه مینماید
که کار سخت شده و از مداهنه گذشته زیاده
خلقش تنگ ^{و ملول} میشود مجبوراً بفراش باشی و دارغ
سیاهه دامیده و میگویند که شاهزاده این
اشخاص را خواسته اند باید حاضر نمائید باری
این اشخاص مفصله زیاد تا عصر آن روز دستگیر کرد
در محضر شاهزاده قاجار حاضر مینماید اقامیرزا
اقای رکاب ساز مشهدی نبی مشهدی محمد
جعفر خیاط حاجی ابوالحسن کر بلائی محمد هاشم
مشهدی ابوالقاسم خراز کر بلائی حسن خان

سروستانی اقامیز با قرا قامله عبدالله فاضل
 اقامله عبدالله بکاء با جمعی دیگر در حضور سلطان
 مراد میرزا حاضر نماید امر جیس میکند ان مظلوما
 در زنجیرخانه مبتلای با غل و زنجیر می نمایند در
 شهر هیا هو بلند شده اشرا و الواط بنای
 بدگونی و شرارت دامی گزارند هر کس بهر کس
 غرض داشته در آنروز ابراز داده در عناد فرو
 گذاری نمی کردند چند روز از این مقدمه که میگذرد
 شاهزاده قاجار در کاخ نشسته حکم داده ان
 مظلوما را حاضر نمایند ابتدا جناب فاضل ملا
 عبدالله رفیع بدیع را حاضر نمایند در محضر
 شاهزاده مشیر الملک و قوام الملک حضور داشتند

مرحوم شیرازی بمرحوم فاضل داشت مایل نبود
 که ایشان چندان گرفتار باشند پس از آنکه مرحوم
 فاضل را حاضر مینمایند شافره میگوید آخوند
 میگویند تو بابی هستی جناب فاضل جواب میفرما
^{ند}
 چه عرض کنم روز گرفتاری برای احدی پیش نیاید زیرا
 هر کسی در شغل و سنج خود رقیب دارد ما روضه
 خوانها هم فيما بین خودمان رقابت زیاد داریم
 چون داعی روضه خوان میباشم اهلالی فارس اغلب
 بالاخص اعیان حسن ظنی بعبد دارند این فقره
 اسباب حسد و عاظ گشته ثانی در منبر شاهده
 ما یقال خود را از اشعار مولانا ملا علی روم عنوان می^{دم}
 مدتی نسبت میدادند که ملا عبدالله حکمی است

در ضمن هم جناب حاجی اقا محمد و نجل جلیل ایشان
 حاجی علی اقا اظهار التفاتی بچا کردند در اینجا نیز عبد
 امیرش زیاد مینمایم زمانی نسبت میدادند آخوند
 صوفی است حال بعرض حضرت و الا رسانیده اند
 که بابی است عبد هیچ کدام دانمی فهمم البته هر کس
 بعرض حضرت و الا رسانیده خلاف عرض کرده مشیر
 الملک وقت را مقتم دیده عرض میکند که جناب
 فاضل اقا ملا عبد الله شخص کامل فاضل ادیبی ^{شید} میباشند
 اول واعظ این شهر است اغلب در منازل اشخاص
 محترم ایشان اول واعظ هستند و از جمله
 و عاظ طراز اول میباشند برخلاف سایر روضه
 خوانها تارقه دعوت ننویسند حاضر نمیشوند

اهالی این شهر بر امانت و دیانت و صدق و صفا
 و زهد و تقوای ایشان متفق القول میباشند در
 ماه محرم و صفر و ماه مبارک رمضان در مسجد
 و حسینیه چاکر منبر تعزیه داری را ایشان ختم میکند
 شاهزاده پیر از استماع اینگونه مقوله از مشیر الملک
 درباره جناب فاضل سکوت کرده پیر از مقداری جناب
 فاضل را مخاطب کرده میگوید فاضل فی الواقع این مطالبه
 که درباره شما و سایرین میگویند راست میگویند
 و یا افترا میزنند جناب فاضل جواب حکیمانانه میفرماید
 آن جواب از این قرار بوده میفرمایند حضرت والا
 داعی در تجسس هستم اما هنوز حق و بطلان این
 مطلب بر من واضح نگشته عالم بغیب هم نیستم

شاهزاده قانع شده میگوید انشاء الله آنچه در
 باره شما میگویند کذب است شمارا مرخص میفرماید
 مشروط بر اینکه از صمیم قلب سرپرستانت اعلیٰ
 حضرت تاجداری را دعا گو باشید جناب فاضل را
 مرخص مینمایند نوبت بملا عبد الله بگآء میرسد
 انرا حاضر مینمایند چون آدم سست عنصری بوده
 بمیل آنها ز قمار کرده مرخص میشود سایرین در
 حبس میمانند در این بین محمد خان بلوچ وارد شیراز
 میشود معاندین را پورت میدهند که یک نفر
 درویش بلوچ مداح این طایفه وارد شده در
 معابر و اسواق مشغول مداحی میباشد چند نفر
 مأمور معین مینمایند هر کجا محمد خان را یافتند

دستگیر کرده جلس نمایند مأمودین محمدخان وادر
 بازارگفتش دوزها دیده ایشان را بصر گرفته خوب
 وچاق دوارک ایالتی حاضر مینمایند راپورت
 بشا فراده میدهند امر مجلس مینماید ایشانرا
 نیز در زنجیرخانه پهلوی رفقا زنجیر مینمایند مرحوم
 والد حضرت افغان جناب اقامیرزا اقامیفرمودند
 پس از آنکه شنیدم که محمدخان را نیز گرفته اند در
 صدر برآمده فکر کردیم که چه قسم درصدد
 استخلاص ایشان برائیم تا بالاخره بدین قسم آراء
 مصمم شد که مرحوم حاج میرزا عبدالله خان
 بالیوز عموی مرحوم موقرالدوله را ملاقات نماید
 رهبر چند ایشان مؤمن نبودند، اما آدم خیزی

بود از مطالب امری هم بی اطلاع نبود)

ملاقات مینمایند میگویند یک نفر از رعایای دولت
 فحیمه انگلیس که اصلاً از اهل بلوچستان میباشد
 وارد این شهر شده با اسم آنکه درویش بابی است
 انرا گرفته در محبس حسام الساطنه حبس کرده اند
 شما که سمت بالیوزی گری دارید باید درصد
 استخلاص ان برائید باین ترتیب که میرزا حسنعلی
 خان نواب که سمت قونسول گری دولت انگلیس را
 دارا هستند پافشاری کرده او را مستخاص کنید
 مرحوم حاج میرزا عبدالله خان متعهد میشوند
 که هر قسم باشد درصد نجات ان برانند میدو
 نزد مرحوم میرزا حسنعلی خان راپورت میدهند

که از قرار مسموع یک نفر از رعایای دولت فحیمه
 انگلیس وارد شده بعنوان سیاحت شاهزاده
 حسام السلطنه او را با اسم آنکه مابی است گرفته
 حبس کرده این فقره برای شما که نماینده دولت
 فحیمه هستید ننگ است باید رسماً با ایالت طرف
 شده محمدخان را از محبس نجات دهید مرحوم
 نواب پیر از استماع فکری کرده میگوید حاضر
 رسماً میروند نزد شاهزاده میگویند از قرار
 معلوم بحکم شما یک نفر از رعایای دولت فحیمه
 موسوم بمحمدخان بلوچ را گرفته حبس نموده اید
 این بی اعتدالی نظر با اتحاد دولتین بیجا و بی موقع است
 من رسماً او را از شما میخواهم یا تسلیم کنید

ویا جواب گوئید تا من تکلیف ماعوّت خود را
 بدانم حسام السلطنه می بیند که نواب جدا رسماً
 صحبت میدارد میگوید جناب نواب این شخص
 بابی است ما آنرا بدین جهت گرفته ایم نواب
 میفرمایند بر من ثابت نیست که بابی است هرگاه
 هم باشد رعیت ایران نیست منتهی این است
 میگوئیم در این شهر پر آشوب نماند عود بمملکت
 خود نماید شاهزاده میگوید این شخص از رعایا
 ایران است نواب میگوید ایرانی نیست و از رعایا
 ایران هم نیست گفتگو فیابین شاهزاده و نواب
 رسمی میشود نواب سخت شده تشدد مینماید (از وقت
 نواب در شیراز مثل قونسو حایه بود زیاد شخصیت داشت)

امر مینمایند محمد خان را حاضر کنند ما موردین رفته محمد
 خان داد در محضر شاهزاده و مرحوم نواب حاضر مینمایند
 شاهزاده میگوید تو کجائی هستی محمد خان باله چه بلوچی
 میگوید بلوچ هستم میگوید از کدام قسمت بلوچستان
 میگوید از دولت خیمه انگلستان میگوید درویش
 میگویند بابی هم هستی جواب میدهد اولاً درویش
 دین ندارد که بابی باشد یا ابی این حرفهای شما را
 من نمیفهمم میگوید اگر بابی نیستی بصبح ازل لعنت
 کن محمد خان میگوید بصبح ازل و ظهر ازل و شام ازل
 هر سه وقت لعنت من چه میدانم صبح ازل کیست
 و شام ابد چیست از این مکالمه مقدار زیادی
 میخندند محمد خان را تسلیم مرحوم نواب کرده همراه

ad. Khan

خود از ادک خارج میشوند پس از استخلاص یکسر
 می آید منزل مرحوم والد حضرت افغان اقامیرا آقا
 یک دست لباس خودشان را بایک جفت ملکی و مبلغ
 پنج تومان وجه نقد با آذوقه خود اکی از قبیل قند
 و چای و تنباکو و نان و گوشت و غیره آنچه لازم
 سفر بوده تدارک و آماده کرده بایشان میدهند
 با آدم شخصی خودشان که موسوم باقا محمد علی کاشانی
 که از احباء بود ساعت پنج از شب از شیراز حرکت
 کرده بسمت زردقان و آباده ره سپار میشوند ایشانرا
 باین ترتیب از حبس نجات میدهند اما مرحوم حاجی
 ابوالحسن چون ضلع مرحوم حاجی که والد مرحوم
 اقامیرا محمد علیخان و اقامیرا محمد باقرخان باشند

زن بسیار صالحه مؤمنه فی بوده و در جمیع عوالم
 بامر حوجاجی موافق و از طایفه مرحوم شیخ ابو
 تراب امام جمع بودند مرحوم افغان تصویب میکنند
 که بستگان ایشان بروند و متشبت با امام جمع
 شوند (مرحوم شیخ ابو تراب امام جمع که ذکر
 خیر ایشان در ابتداء تاریخ در موضوع قادی
 علماء راجع بقتل حضرت اعلی که مرحوم شیخ استنکاف
 کرده مذکور شد آدم بسیار خیر و سلیم النفس
 بوده) پس از آنکه زنانه بخانه شیخ رفته ایشانرا محرم
 میشوند در استخلاص جناب حاجی شیخ قبول میکنند
 باین شرط که پس از آنکه حاجی از مجلس مستخاص شدند
 چندی در شیراز نمایند انانیه قبول میکنند شیخ

رفته حسام السلطنه را ملاقات میفرمایند بهر
 قسم بوده حاجی را بدون سوال و جواب مرخص
 مینمایند جناب حاجی از جس نجات آمده دو فرزند
 در چند خویش را برداشته پیاده بدون مرکب طریق
 سروستان و مهارلو را اتخاذ کرده حرکت مینمایند
 خودشان برای این ضعیف حکایت میکردند و
 میگفتند میرزا محمد علی خان بزرگ تر و قوی تر و آقا
 میرزا محمد باقر خان کوچک تر و لطیف تر بودند آقا
 میرزا محمد باقر خان را دوش میکردم و آقا میرزا محمد
 علی خان راه میرفت روزها در کوه و مغاره ها
 مستور و شبها حرکت میکردیم هرگاه از دور
 صدای پای حیوان میشنیدیم و یا آنکه آدمی میدیدیم

مثل آنکه غزدا ئیل را ملاقات میکردم مدت زمانه
 طول کشید تا خود را بخرامه رسانیدم در اینجا بهر
 زحمت و مشقت چند ماهی بسر بردم تا فصل زمستان
 پیش آمد ملاحظه کردم توقف در دهات در زمستان
 با دو طفل کوچک ممکن نیست استخاره کردم بآن
 بد آمد حرکت بشیر از نما یه خوب آمد متوکلًا علی الله
 مجردًا بسمت شیر حرکت کردم پس زورود بشیر از دیگر
 صدائی نبود فقط همان چند نفر مظلوم در حبس
 بودند میفرمودند ورود بشیر از دوسه ماه
 در خانه منزوی بودم ملاحظه کردم نمیشود در
 خانه ماند خورد خورد از خانه بیرون آمد آفتابی شد
 گاهی در کوچه های خلوت و گاهی هم در معا بر

بنحو حکمت حرکت میکردم تا آنکه چشم و گوش مردم از دیدن
 و ملاقات من پر شد اغلب همه منزل مرحوم شیخ ابوتراب
 امام جمعه میرفتم ایشان نیز بین مردم از اخلاق و
 دیانت و سلامت نفس من ذکر میکردند تا آنکه مصمم^{شدم}
 در بازار حاجی که یکی از اسواق شیراز است دکانی گرفته
 مشغول بشغل نرازی شوم از هر کس دکان خواستم
 عذر آورده نداد تا آنکه جناب افغان اقامیرزاقا دکان
 کوچکی اول بازار داشتند بدون اجاره دکان را واگذار
 فرمودند دکان که بدست آمد سرمایه که مشغول
 شوم در بین نبود مجدداً جناب افغان داملاقات کرده
 شرح حال را بیان نمودم ایشان بدون مضایقه و فکر
 و تأمل برخواسته از خارج بانزدرون تشریف فرما شده

مبلغ یکصد تومان وجه نقد آوردند بعنوان قرض
 تسلیم من نمودند من تشکرات الهی بجای آورده از
 فردا توکل بقادر متعال کرده درد کان کوچک
 مقداری تنخواه بزاری گرفته مشغول شده خداوند
 همه تأیید فرمود رونقی در کار پیدا شد اما اهل
 بازار زیاد اذیت مینمودند اما مرحوم کربلانی
 حسن خان سروستانی چون کلانتر سروستان
 بود و سروستان هم جزء ابواب جمعی مرحوم
 قوام الملک بود ایشانرا همه قوام الملک وساطت
 کرده مرخص نمودند و روانه سروستان
 کردند و مرحوم میزا باقر پس از آنکه چهار ماه در
 حبس بود ایشانرا حاضر کرده چوب زیادی زده

مرخص مینمایند پس از مرخصی حرکت بسمت کرمان

مینمایند پس از چندی توقف در کرمان بواسطه

اشتعال و انجذابی که داشته ایشانرا بتجریک حاجی

محمد کریم خان اشیم گرفته جلس مینمایند و شهید

مینمایند تفصیل شهادت آن مظلوم را البته

در تاریخ کرمان خواهند نوشت اما آن سه

نفر مظلوم دیگر که عبارت از اقامیرا آقایی درگاه

ساز و مشهدی نبی و مشهدی محمد جعفر

باشند در مجلس میمانند و شیخ حسین ظالم

مشاهده مینماید که یکی یکی اشخاص را بوسائلی

مرخص و آزاد مینمایند بر حقد و حسدش می افزاید

می آید نزد حسام السلطنه و اشرار بقتل او بلند مینمایند

وادینارا بغنان آسمان میروساند شاهزاده نیز
 بخیالات شیخ ظالم همراهی کرده حضرت را حاضر
 مینمایند انچه میکنند که حضرت برائت جویند
 قبول نمیکند و برثبات و استقامتشان بیشتر
 میفزاید شاهزاده قاجار تعجب میکند شیخ ظالم
 در همان مجلس حکم و فتوای قتل مظلومان فراموش
 میدهد بپود قاجار شب هنگام در محاسن آن
 مظلومان را طناب انداخته شهید مینمایند
 صبح باهل و عیال آن شهیدان اطلاع داده میرو
 اجساد آن مظلومان را برداشته غسل داده در
 دارالسلام که یکی از قبرستانهای معروف شیراز است
 دفن مینمایند پس از شهید کردن بازاها را شهر

The
 part

دست بر نمیدارند در کوچه و بازارها اشعارها
 و تصنیفها خوانده دست میزدند تا روزاربعین
 که چهل روز بعد از شهادت آن فدائیان جمالجانان
 بوده الواط و اشتراد دسته بندی کرده بناے
 اذیت و رذالت و شرارت را گذارده بجموعه خوانچه
 ترتیب داده بعضی کسانات و فضلات و شاخهای
 گوسفند و بچه سگهای کوچاک که قلم از تحریر
 و لسان از بیان آن شرم مینماید و از اعمال شنیعه
 انها حیا میکند مرتب نموده روی سرها گذارده
 در کوچه و بازار و اسواق و معا بر گردانید
 با خواندن اشعار و تصنیف چهار پنج ساعت
 در شهر سیر داده آن وقت خارج شده روانه

قبرستان میشوند سر تربت آن مظلومان داد
 رذالت والواط گری دامیدهند هنوز هم که متجاوز
 از پنجاه سال میگذرد اطفال اشرا عادت کرده
 بیک نفر از احباء واکه ملاقات میکنند بقیه السیف
 ان اشعار بی اعتبار را میخوانند باری طول نمیکشد
 که حسام السلطنه معزول شده از فارس حرکت
 مینماید این گفتگوها تخفیف پیدا میکند پس از آن
 واقعاً آن زن از کرده خود نادمو و پشیمان میشود
 اما پشیمانی دیگر سودی نداشت ان مظلومان
 بمقامات عالیّه خود رسیدند از این دار پر فتنه
 نجات آمد بملکوت اعلی و جنت اجمعی و درود فرمودند
 و از لسان عظمت طوبی کلم و لو فانکم استماع نمودند

و در صفحات تاریخ ذکر مظلومیت و مقامات متعالیه
 آنها ثبت گشت ان زن سنک بسیار بزرگی جاری
 کرده اسم و تاریخ آن مظلوم را نقش کرده روی
 تربت ان مظلوم میگذارد الواطه مخبر گشته اجتماع
 مینمایند سنک را شکسته قبر را خراب مینمایند
 تا آخرین حیات زندگانی خود افسوس میخورد و
 نوحه و نندبه مینمود باری عفو گناهان و تقصیرات
 ان باقا در میان و غفور و رحمن است -

در خلال این احوال مبلغین امرالله و ناشین

کلمه الله در فارس آمده خدمات خود را انجام
 میدادند و سبب آجیاء نفوس میگشتند از جمله
 مبلغین حضرت نبیل اکبر اقامه محمد قاضی که از جمله

مبلغین طراز اول محسوب میشوند بشیر از تشریف آورد
مدت توقیفشان در فادس سیزده ماه بطول می‌جاء
خدمات شایان در فادس و اطراف فادس می‌مانند
و سبب حیات جمعی از نفوس میگردند -

حرکت علیا مکرمه حضرت حرر مبارک حضرت عبد
البهاء از اصفهان در ماه شوال ۱۲۱۱ هـ

مراسله حضرت اقامیرزا محمد حسن سلطان الشهداء
از اصفهان بعنوان حضرت افغان اقامیرزا آقا میر
حالی بر آنکه حسب الامر مبارک جمال اقدس اجمعی علیا
مخدره منیره خانم صبیئه مرضیه اقامیرزا محمد علی
نهری مع اخویشان جناب آقا سید یحیی حرکت
میفرمایند جهت ساحت اقدس منزل ورود

ایشان را تعیین نمایند حضرت افنان پیر از ملاحظه
 مراسله اصفهان حضور حضرت و رفته علیاً حر مبارک
 حضرت اعلیٰ عرض مینمایند و مشورت در تعیین
 محل میفرمایند که چه نقطه در مد نظر باشد
 حضرت حرم تصویب میفرمایند که محل ورود
 حضرتشان منزل حضرت خال حاجی میرزا سید محمد
 باشد نظر بنزدیک بودن با منزل سکونی خودشان
 ان اوقات مسکن حضرت حرم منزل حضرت خال
 حاجی میرزا سید علی با همشیره امی خود که عیال حضرت
 خال شهید بود در یک محل سکنی داشتند آن
 خانه با منزل حاجی میرزا سید محمد بلا فاصله بود
 جدا آن متصل بیکدیگر لزانجا را اتخاذ و تعیین

نمودند در ماه ذی قعدة حضرت حرم مع جناب
 آقا سید یحیی نزل اجلال فرمودند لیکن اغلب مؤمنان
 و مجالس با حضرت و رفته علیا حرم حضرت اعلی بودند
 هر گاه همه که تشریف فرما میشدند با اتفاق ایشان
 بودند چند شب هم منزل حضرت اقان جناب آقا میرزا
 آقا تشریف داشتند تقریباً با نوزده یوم بیشتر در
 شیراز توقف فرمودند از طریق بوشهر عازم
 ساحل اقدس میشوند در اوقاتی که شیراز تشریف ^{داشتند}
 حضرت حرم با ایشان اظهار میدارند که بیت مبارک
 پس از این وقوعات که اشخاص مختلفه در آنجا ساکن ^{نمودند}
 و مجال اندر اس است میل دارم که بیت تعمیر شده خود
 ساکن شوم حضور مبارک که مشرف شدید از قبل

این مخزنه استدعا نماید که مسئولین ستم رسیده
 مقرون با جابت گردد برای حفاظت سکنی جویم مطالب
 و خواہش ایشانرا یادداشت فرموده زمان تشریح حضور
 مبارک معروض میدارند عنایتاً امر مبارک مخاطباً
 بجناب افغان اقامتاً عرصه در یافتہ کہ ہر قسم
 میل حضرت ورقہ علیا حرم حضرت اعلیٰ روح ما سواہ فداہ
 باشد بیت تعمیر شدہ خودشان ساکن شوند پس از
 صدور این امر مبارک جناب افغان مشغول تعمیر میشوند
 استاد عبدالرزاق کہ یکی از جنابا بودہ بسوکار بنائے
 میگمارند کہ مواظب اعمال بناها باشند و خودشان نیز
 روزی دوسہ فقرہ سوکتی و رسیدگی میفرمودند
 دران بنائی وضع بیت تعمیر کلی بہم زدہ از شکل

و هندسه اولیه خارج میشود پس از چند ماهی بنا ع
 با تمام میرسد در بین بنائی خانه کوچکی در طرف شرق
 بیت مبارک متعلق بیک نفر جدید اعنی یهودی جدید
 الاسلام بوده با صرا خودشان خانه را منفرود
 و از خانه نیز تعمیر شده ملحق بیت مبارک مینمایند
 پس از تمام بنائی در سنه ۱۲۹۰ حضرت حرم در بیت
 شرفیاب شده ساکن میشوند اجباء عهد آن
 علیا ورقه شرفیاب و بنیارت آن مکان مقدس
 مشرف میشدند این مطلب را شیاطین ارض بعض
 فرهاد میرزا مقصد الدوله میرسانند باین معنی روید
 چند نفر از مفسدین میروند نزد مقصد الدوله پاره فی
 مذاکرات راجع ببیت مبارک مینمایند تقریباً

Repa
 Rini

12

باین مضامین که خانہ سید باب را بنائی کرد
 بستگان باب در آنجا نشسته نفوس از داخل و خارج
 در آنجا ایاب و ذهاب مینمایند مرحوم میرزا ابوالحسن
 الحسن خان منشی باشی و مرحوم میرزا زین العابدین خان
 علی آبادی که از جمله نفوس زکیه و اجباء منجرب بودند
 حضور داشتند این مطلب را استماع مینمایند ساعت
 چهار از شب منزل جناب افغان اقامیرزا آقا تشریف
 فرما شده تفصیل واقعه را مذاکره میفرمایند که
 امروز در محضر شاهزاده چنین مذاکراتی شد خوب است
 که چندی سرکار بی بی در بیت تشریف نداشته باشند
 تا این صداها موقوف شود صبح آن شب جناب افغان
 خدمت حضرت حرم شرفیاب شده تفصیل را عرض مینمایند

که شب قبل جناب منشی باثی مع اقامیرازین العابدین
 خان دربنده منزل محصو تشریف آورده چنین مطالبی
 اظهار داشتند بهتر آن است که چند ماهی در بیت
 مبارک تشریف نداشته باشند حضرت حرم پس از
 استماع مطالب زیاد ضحی می نمایند بالاخره راضی میشوند
 که در منزل اولیه که تشریف داشتند مراجعت
 نکرده منزل جناب افغان اقامیرازا که همشیره
 زاده خودشان باشند تشریف فرما شوند همان
 روز با کینز خود که فضا نام داشت حرکت فرموده
 تشریف فرمای منزل مرحوم والد میشوند پنج ماه
 ونیم در آنجا تشریف داشتند که این گفتگوها خاموش
 شده حضرت حرم معاودت در بیت میفرمایند

اما در نهایت حکمت ابداً از درب بیت ایاب و ذهاب.
 نمیکردند از درب ان خانه که تازه ابیاع شده بود
 عبور میکردند باری در این اثناء حاجی سیّد علی
 اکبر دهجی اشیر از حی آید و مشغول تبلیغ و تبشیر میشود
 حسب الامر مبارک جمال اقدس ابھی بنوشتن توفیق منیح
 که از قلم عزّاء علی حضرت نقطه اولی جلّ ذکره و شنائے
 جهت حرز و محافظت نازل و صادر گشته میشود
 و هدیه انرا هر نسخه یک عدد اشرفی متعین کرده
 جهت هریک از احباء نوشته میداد و هدیه
 انرا دریافت میداشت کما آنکه حضرت افغان برای
 هریک ماها گرفت که الا ن
 هنوز موجود است

حرکت جناب افنان از شیراز

پس از واقعه حضرت اقامیرزا محمد حسن سلطان الشهداء

واقامیرزا محمد حسین محبوب الشهداء در اصفهان

سنة ۱۲۹۶ اخبار آن وقوعات بشیراز می رسد ایالت

فرهاد میرزا معتمد الدوله بوده وان قاجار زاده نیز

نهایت ضدیت داشته در شیراز گفتگو زیاد می شود

در گمرک و سراهای تجارقی و بازار بین تجار و کسبه

مذاکره واقعه اصفهان بوده اقایان زیاد متوجه

میشوند چون چندان زمان از شهادت شهداء

ثلاث در شیراز نگذشته بود خیالات براقایان

مستولی شده جناب حاج میرزا محمد علی و جناب

حاج میرزا بزرگ و جناب آقا سید محمد حسین

و جناب اقامیرزا ابوالحسن و جناب آقا شیخ علی میرزا
 با جمعی دیگر از احباب جمع شده مشورت مینمایند
 مذاکره میشود که در شیراز جناب اقامیرزا آقا زیاد
 معروف و مشار بالبنان میباشند هرگاه
 فساد می شود و گرفتاری پیش آید بواسطه ایشان
 خواهد شد زیرا که هیچ یک از ماها بین مردم
 معروف نیستیم جناب اقامیرزا آقا از ابتدا بواسطه
 انجذاب و اشتغال و معاشرت معروف شده
 حال در این موقع هرگاه گرفتاری برای ایشان پیش
 آید برای سایرین نیز بی زحمت نخواهد بود هرگاه
 از آقا یان صحبتی داشتند تا بالاخره باتفاق آراء
 چنین صلاح دانستند که جناب افغان اقامیرزا آقا

در شیراز نمایند بفوریت حرکت بسمت بوشهر

و بمبئی نمایند پیر از تصمیم گرفتن به هیئت اجتماع

متفقاً می آیند منزل جناب آقا ن مطلب عنوان

مینمایند که بواسطه ضوضاء و غوغا و آشوب

و گفتگوی بین مردم شما در شیراز صلاح نیست بمانند

باید تدارک خود را دیده بفوریت بسمت بوشهر حرکت

فرمائید مرحوم والد جناب آقا میرزا آقا انچه عذر می آورند

Agā

نمی پذیرند در ظرف بسیت و چهار ساعت با صرد

Agā

Shura

اقایان جناب آقا میرزا آقا تدارک مسافرت خود را دیدند

با مال شخصی خود حرکت میفرمایند ببوشهر و از آنجا

عازم بمبئی میشوند پیر از حرکت ایشان مدتی خودت

وجودت فارس را احاطه مینماید اجتماعات که

میشود و ملاقات احباء بندرت واقع میگردد بدین
 جهت این کلمه ضرب المثل نفوس منجذبه مثل موحو فاضل
 افاضه علی الله رفیع بدیع و اقامیرزا عبدالکریم و سایرین
 شده بود میگفتند حرکت جناب اقامیرزا اقا از شیراز
 چراغ فارس خاموش شد قدر نمیدانستیم قدر شی
 در فقدان شی معلوم میشود باری مدتی باین حال بود
 تا آنکه خداوند علی اجمعی مجدد اشخاصی مبعوث میفرماید
 مثل مرحوم حاج میرزا غلام حسین و مرحوم اقامیرزا
 سید علی و مرحوم اقامیرزا محمد باقر خان در نهایت
 انجذاب و اشتغال بواسطه آن ذوات مقدسه فارس
 مجدد اشتغال میشود در آن ضمن جناب عالم دبانے
 و فاضل صمدانی حاجی میرزا حیدر علی شیراز تشریف

اورده بواسطه تشریف فرمائی ایشان مجالس و محافل
 بجهت احبّاء و دوستان دائرگشته منجرب و مشتعل
 میکردند و جنبش و حرکتی مینمایند -

شرح حال حضرت حرّ و آیات حیات و قیامت و صعوبات ایشان

پس از حرکت حضرت اعلی روح ما سواه فداه از شیراز

و رسیدن اخبار شهادت آن حضرت و الدّٰ ایشا

مع والدّه شان در خدمت اخوی خود جناب حاجی

میرزا سید محمد حرّ حرکت بعبات میفرمایند و دعا بخا

مجاور شده تا صعود میفرمایند حضرت حرّ

در شیراز تنها بودند تا اخبار شهادت میرسد

شب و روز مثل شمع میگذراختند و میسوختند و درمی

از آه و اندوه دوری نداشتند بومّا فیومّا از شدت

اندوه و حسرت و غم و حرقت افسرد و پشیمرد
 و علیل میشدند تا ورود جمال اقدس اجمعی بدار
 السلام و رسیدن الواح مبارک که روح ابدی
 و زندگی سرمدی عاشقان روی جانان بود
 بدین واسطه یعنی رسیدن الواح بافتخار ایشان
 و مشاهده عنایات لاکتھی زنده و تازه و حرم
 میشوند، قصد شرفیابی حضور مبارک و امیسمانند
 بواسطه تعلقی که جناب حاجی میرزا ابوالقاسم
 اخوی ایشان با آن مخدیره کبری داشتند مانع
 از حرکت میشوند باز در صدد بودند که هر
 وسائلی پیش آید حرکت نمایند و بفیض حضور
 نائل گردند واقعاً هر خوددن دارالسلام

پیش می‌آید و جمال مبارک حرکت با کمال قبول و ادرن
میفرمایند حضرت حرم بکلی از تشرف و فیض لقا
مأیوس میگردند فقط بواسطه رسیدن توفیقات
و الواح مبارکه و عنایات لاصحی امیدوار بودند
تا سنه ۱۲۹۱ که سید علی از یزد شیراز
می‌آیند خدمت حضرت حرم شرفیاب میشوند
چند ماهی در شیراز حضور داشتند اغلب
شب و روز خدمت حرم شرفیاب بودند و در
ضمن اظهار اشتیاق شرفیابی بساحت اقدس را
سینموی در بین عرایض خود اظهار میداشتند که آن
ورقه علیا از ساحت اقدس رجا نمایند و استعا
کنند که یکی از اوراق سدره مبارکه را بصلحیت

عنایت فرمایند حضرت حرم میفرمایند من این استاد را
 مینمایم و البته مسئول من در ساحت اقدس بدرجه
 اجابت مقرون خواهد گشت اقا بشرط آنکه زمان
 حرکت از فرد بشیراز آمده با اتفاق ساحت اقدس
 شرفیاب شویم . . . سید علی دودست را بدیده
 قبول گذارده عرض میکنند بنده وارد در خدمتگذاری
 حاضر هستم حضرت حرم پس از معاهده با . . .
 سید علی که نهایت خاطر جمعی را حاصل مینمایند
 عریضه ساحت اقدس عرض و استدعای و در جای
 مواصلت را مینمایند پاکت را میفرستند بمبئی فرد
 جناب افغان اقامیرا آقا ایشان مع عریضه خودشان
 ساحت اقدس ارسال میدارند . . . سید علی هم

از شیر از حرکت کرده بزد میروند و منتظر اخبار ساحت
 اقدس بودند عریضه که بعد از حضور و مشرف و مطاب
 حضور مبارک عرض میشود مسئول حضرت حرم را
 اجابت میفرمایند اخبار بشاشت آمیز که از ساحت
 اقدس میرسد حضرت حرم بیزد مرقوم میدارند
 که الحمد لله رجای این محزونه بدرجه اجابت رسیده
 حال من در شیر از کاری تدارکات خود را دید
 منتظر ورود شما میباشم البته البته بزودی حرکت
 کرده شیراز بیاید تا با اتفاق حرکت بنمائیم شب
 و روز در نهایت بشاشت و خورسند بودند
 اجاباً هم که خدمتشان شرفیاب میشدند تمام
 فکر و ذکرشان صحبت مسافرت بود تدارکات خود را

از هر حیث دیده منتظر خط یزد و حرکت حضرات
 بودند که چه وقت ورود بشیر از خواهند کرد
 از روز گذشته ساعت شهادی میفرمودند روز
 پست که میشد از اطراف ادم میفرستادند و
 منتظر خط یزد بودند تا آنکه سید علی
 مع والد و والد و اخوان و همیشه شان از یزد حرکت
 کرده از طریق عشق آباد و اسلامبول ره بسیار میسوزند
 و بشیر از مرقوم میدارند که چون جمعیت همراه بود
 حکمت اقتضاء نمیکرد که از طریق شیراز بیائیم لذا از
 طریق عشق آباد حرکت کردیم پس از شرف و نیل بوم
 شیراز آمده شمارا بساحت اقدس خواهیم آورد بجز
 رسیدن خط یزد و مطالعه آن که فی الواقع عزرائیل

ورقه علیا را در زیارت نامه آن روح مجرد مفصلاً
 بیان میفرمایند فقط در این اوراق یک آیه از آن زیارت
 نامه ذکر میشود که معلوم گردد که چه اندازه مبتلای
 بفراق و احراق بوده اند قوله جلّ بیا نه
 شهدان فیات اجتمعت الآياتان قد احييتك آية
 الوصال في الاولى واما تلك آية الفراق في الاخرى
 مدت توقف حضرت حرم در بیت مبارک نه سال بود
 که صعود میفرمایند صورت زیارت
 نامه آن علیا مکرمه تماماً درج
 شده تا ملاحظه کنندگان درجه
 ایمان و ایقان و بزرگواری آن محترمه را
 خوبی درک نمایند

بِسْمِ رَبِّنَا الْاِقْدَامِ الْمَعْرِي الْمَسْلِي الْمَشْفِقِ الْعَلِيِّ الْاَعْلَى

اِنَّ الْقَلَمَ يَنْوُحُ وَاللَّوْحَ يَبْكِي بِمَا صَعَّدَ زَفْرَاتِ اَهْلِ

الْوَفَاءِ وَنَزَلَتْ عَبْرَاتِ الْفِرْدَوْسِ الْاَعْلَى كَانَ الْفَرْجُ

سَدَابِيبَهُ وَالْبَهْجَةُ تَزْعُرَعَتُ اَرْكَانَهَا وَالسَّمَاءُ مَنَعَتْ

عَنْ اَنْزَالِهَا وَشَمْسُ السَّرُورِ عَنْ اَشْرَاقِهَا وَالْاَنْجَمُ

مِنْ اِنْوَارِهَا وَالرَّاحَةُ دَكَّرَتْ اَرْيَاحَهَا وَالْجَنَّةُ اَنْقَطَعَتْ

نَسِيمِهَا وَبَيُوتُ الْوَدِّ طَفَّتْ مَصَابِيحُهَا وَالْاَرْضُ

الْمُبَارَكَةُ تَوَقَّفَتْ فِي اَنْبَاتِهَا وَالْجُودُ سَاكَنَتْ مِنْ حَرَكَاتِهَا

وَامْوَاجِهَا وَالطَّيُورُ مِنْ هَدِيرِهَا وَتَغْرَدَاتِهَا وَ

الْاَنْهَارُ مِنْ خَرِيرِهَا وَجُرْيَانِهَا وَسَمَاءُ التَّبْيَانِ مِنْ

اِظْهَارِهَا وَبَيَانِهَا فَلَمَّا كُنْتَ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ الْعَطْشَى

وَمَحْرَرًا ذَكَرَ الْمَصِيبَةَ الَّتِي ظَهَرَتْ فِي مَلَكُوتِ الْاَنْشَاءِ

كاتى سمعت نداء من جهاتي يا عبد الحاضر ما اخونا
 واخذ زمام الاختيار عن كفتك هل العالم خسف باهله
 وهل الاشجار انقضت باصلها هل الاصول تزغرعت
 وهل البنيان تزلزلت هل الجبال نسفت وهل الاعلام
 نكست هل الرايات نقضت وهل الاوراق سقطت
 هل الاقنان حزفت وهل الجنود انكسرت وهل
 السفن غرقت وهل مرآت العلم منعت عن
 الانطباع وهل يد الفضل تركت من في الابداع
 وهل القلم منع عن الجريان وهل اللسان عرى
 من طراز البيان هل الفيض انقطع هل الباقي ند
 هل المائدة تقهقهرت ما الى ادراك في بحر الاحزان
 مرة تصعد ذفراك واخرى تنزل عبرتك اين

خباء المجد وسرادق السرور واين فسطاط البهجة
 وخيام الابتهاج واين ثغرك الباسم وطراز
 اسمك الخادم اين عزمك وحزمك وقوتك في
 تحريم ما انزله الرحمن لمن في الامكان كاني اري اصفر
 وجهك وضيحيهاتك وذاب قوتك وقد ريتك
 اسئلك بمن ايديك وعرفتك وزينتك بطراز الصبوة
 واحضرت لقاء وجه واسمك نغمته وثرناته
 في الليالي والايام واظهر منك ما مرت به سمات
 الحيوة على الانام بان تكشف عن وجه الامر قلت
 اما سمعت ما ورد على العبد الحاضر من قضاء الله
 رب الارباب قد كنت مرتين بطراز السرور
 بما يتغنى مكلم الطود كاني امشي على سباط الفرح

واطير في هواء الابتهاج وفي مثل تلك الحالة اردت
 مقام الله مالك الاحية فلما توجهت ودخلت
 وحضرت الافق الاعلى والذروة العليا رايت اثار
 الحزن في وجه ربنا الابهى اذ اتوجه الى وجه
 فاطر السماء وقال عز شأنه اما سمعت
 يا عبد الله ما ظهر من مبرم القضاء قد سقطت
 من السردية الثمرة العليا وانها بقية محبوب
 العالم في ملكوت الانشاء لعمر مقصوى ومقصو
 من في العالم لما رايت حزن مالك القدم كما د
 ان يفارق الروح مني ولولا حفظه وعنايته
 لرجعت الى العدم ثم توجهت الى وجه الله وقال يا عبد
 الله قد جددت مصيبة اهل البهائم بما ورد

عليهم من القضاء المثبت من القلم الاعلى في الورقة
العليا لعمري انها ثمرة كل ما ذكر اسمها تلقا
الوجه تضوع منها عرف فيص محبوبها الذي
باسمها ارتفعت السماء وتزينت بالشمس واشراقها
وانوارها وظهوراتها ان اسمها بحقيقته وظاهره
وباطنه يذكر الناس بايام مقصودها ومقصود
مامواها انها الورقة تمسكت بسدرة المنتهى
وفازت ببقاء مولى الوري وسبقت في ذلك
من في ملكوت الانشاء الامن شاء الله مالك العرش
والثرى فلما رايت وممعت اخذني الحزن على
شان ذاب قلبي واقشعر جلدي وتزلزلت اركان
وارتفع حيني واينني ورجعت الى مقامى ومحلّى

وجدته بيت الاحزان وشغلت نفسي وروحي بتجريب
 ما انزله الرحمن فلما مضت دقائق معدودات
 حضنت لقاء الوجه بامر المبرم على المكنات اذا اقبل
 الى قبلة من في الوجود من الغيب والشهو وقال
 جئت عظيمة وعلت كالماتة فأت بقلم ومداد لأذكر
 بقية النقطة التي فدت نفسها بالمحبة والوداد
 ليزورها بما نزل من قلبي الاعلى احبائي وامائي
 في المدن والبلاد قوله تبارك وتعالى هو المحرور
 المحزون ان ياقلم قد آتتك مصيبة كبرى ورتبة
 عظمى التي ناحت بها اهل الفردوس الاعلى و
 الجنة العليا بها صعد الاحزان الى ان بلغت
 اذيال رداء الرحمن طوبى لقاصد قصدتها

في حيوتها وزارها بعد صعودها وعروجها
 ولأمة قصد مقامها وتقربت الى الله بها البهاء
 المشرق من افق غرتي الغراء والنور الظاهر
 اللامع من مماء اسمي لاجهني عنيك يا ثمرة
 سدة المنهى والورقة المباركة النوراء وانيسة
 من ابتسم بظهوره ملكوت البقاء وناسوت
 الانشاء نشهد انك اول ورقة فازت بكأس
 الوصال في الوثاق واخر ثمرة اسلمت روحها في
 الفراق انت التي ذاب بكبدك واحرق فؤادك
 واشتتت اركانك في بعدك عن الحضود في مقام
 جعله الله مشرق اياته ومطلع بنياته ومنظها
 اسمائه ومصدا احكامه ومقر عرشه

يا ورقتي وعرف جنة رضائي انت في الرفيق الاعلى
 والمظلوم يذكرك في سجن عكاء انت التي وجدت
 عرف قميص الرحمن قبل خلق الامكان وتشرفت
 ببقائه وفزت بوصاله وشربت رحيق المبر مزيد
 عطائه نشهد ان فيك اجتمعت الايتان قد احببتك
 آية الوصال في الاولى واماتك آية الفراق في الاخرى
 كم من ليل صعد فيه زفرائك في حب الله وجرت
 عبراتك عند ذكر اسمه الابهى انه كان معك و
 يرى اشتعالك وانجذابك وشوقك واشتياك
 وليمح حنين قلبك وانين فؤادك يا ثمرة سدرتي
 في مصيبتك ما ج بحر الاخوان وهاجت ارياح الفراق
 اشهد ان في الليلة التي صعدت الى الافق الابهى

والرفيق الاعلى ويومها قد غفر الله كل عبد صد
 وكلامه صد كرامة لك وفضلاً عليك الآ
 الذين انكروا حق الله وما ظهر من عنده جهرة
 كذلك اختصك الله يا وردتي بهذا الفضل العظيم
 والمقام الاسبق لاقدم طوبى لك ولزائريك و
 لمجاوريك واطائفك ولمن توسل ويتوسل بك
 الى الله انت التي بمصيتك ناحي الخرد وتكدرت اوراق
 سدره الظهور انت التي اذا سمعت النداء
 الذي ارتفع من لسان مالك ملكوت الاسماء
 قد اقبلت اليه واجتذبتك على شأن كاد ان يخرج
 الاختيار من كفك يا وردتي يا ايها الائمة في هواء
 حبي والمتوجهة الى وجهي والناطقة بشأني

قد انزلنا لك ذكراً لا تمحوه شئون القرون
 ولا ظهورات الاعصار انا خلدنا ذكرك من قلبي
 الاعلى في الصحيفة الحمراء التي ما اطلع بها الا الله
 موحدا الاشياء وذكرناك في هذا اللوح بما يذكر
 به المقربون ويتوجه الى رسمك الموحدون
 طوبى لك ونعيماً لك ولن يحضر تلقاء قبرك
 وتيلوما انزله الوهاب في الماء

پس از صعود ان عليا ورقه اخت حرم در بيت
 مبارك حسب الامر اعز اقدس اجمعي ساكن باين
 معنى كه تكليف محافظت و مجارست بيت مبارك
 از ساحت اقدس درخواست شد مخاطباً الخضره
 افنان اقا ميرزا آقا ميفرمايد

قوله عزّ بياضه اما بیت تولیت آن بعلیا مخدّره
 و در قرآن حضرت تفویض شده و هذا ما نطق
 به لسان الغصّة فی هذا الحین یا افا فی علیک بهائے
 و عنایتی مخدّره علیا امران جناب احق است بسکون
 در آن بیت تولیت آن بیت را با و آگدار دیم و
 عنایت فرمودیم و بعد بذریّه او لیکن تذکّره لها
 من لدی الخ و ذکرها لها فی القرون و الاعصار
 حسب الامر مبارک حضرت اخت که والده حضرت افغان
 اقا میرزا آقا باشند در بیت مبارک ساکن محافظت
 و محارست آن مقام مقدّس مکرم محمول بان محرمه
 گردید در سنه ۱۳۰۲ که فرمان تولیت بیت مبارک
 مهوراً از پراغه فضل و عنایت جمال اقدس اجمعی

جل عظمته و شأنه بافتخار اخت و ذریه او اخص

و عزت زوئل یافت که الحال ان فرمان مبارک مع الواح

مبارک که از کلک میثاق که راجع بتولیت بیت مبارک^{ست}

در دوسیه نزد خدام بیت ضبط است در ضمن

این اوقات منادی امر الله جناب حاجی میرزا حیدر

علی اصفهانی تشریف فرمای شیراز میشوند مدت

چند ماهی در شیراز و اطراف فارس از قبیل ندریز و سرو^{ستان}

و آبادیه حرکت فرموده مشغول بذر افشانی میشوند

خدمات نمایان میفرمایند و سبب احیاء نفوس

کثیره میشوند و اقع در ایالت سلطان حسین میرزا

جلال الدوله پیش کاری میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان^ن

در سه در سروستان بین اجزاء و اغیار

مناقشه و منازعه واقع بقسمیکه کار مجید را
 میکشد را پورت بشیر ز داده ایالت علی خان را
 مأمور نموده که بسروستان رفته تحقیقات
 کلی نموده اخبار بشهر دهد پس از ورود علی خان
 بسروستان اغیار اطراف علی خان را احاطه کرده
 پاره فی القاءات مینمایند از آنجائی که مأمور هم
 آدم بد نفسی بود نهایت همراهی با اغیار نبوده
 بمیل آنها بشهر را پورت میدهد از شهر دستود
 میدهند که باید اشخاص مضمون را بشهر بفرستند
 علیخان کربلائی حسن خان و کربلائی صادق و مشهد
 سلیمان و غلامعلی خان صبیح زاده کربلائی حسن
 خان را مغلولاً از سروستان بشیر میفرستند

M
4
ar
se
86

لدی الورد در باغ ایالتی وارد کرده در حضور
 صاحب یوان آنها را حاضر نمایند پس از سؤال و جواب
 حکم بضرر مینماید فراش ها چوب و فلک حاضر نموده
 ابتدا کربلائی حسن خان را زیاد میزنند پس از آن کربلائی
 صادق را مضروب میسازند و مشهری سلیمان را
 چوب زده نوبه که بغلامعلی خان میرسد آن رشید د لیر
 زیر چوب بدگونی حکومت مینماید که ما تقصیری
 نداریم مقصود شما از بیت بنوع است علی خان بر خلاف
 راپورت داده باری هر یک را یک ساعت میزنند
 پس از چوب زدن امر محبس مینمایند آن مظلومان را
 در محبس مانوس باقطاع الطریق در زین غل و زنجیر
 مغلول مینمایند مدت زمانی در زنجیرخانه محبوس

بودند غلام علی خان چون جوان رشید دلیر مستقل
 و مجزی بود ابتدا تصدیق از کثرت انجذاب و بی باکی
 با سوزن روی بازوی راست کوبیده بود
 طاعت بها جلوه میکند روی بازوی چپ
 کوبیده بود جلوه اش سرازنده میکند
 این مطلب نشانه خوبی شده بود برای معرفی
 آن یکه جوان دلیر بهائی بیک روز صاحب دیوان
 حکم میکند غلام علی خان را حاضر نمایند پس از آنکه
 انرا از مجلس بازنجیر می آوردند حضور صاحب دیوان
 میگوید پیراهن او را بالا بزنند پس از آنکه دستهای
 او را از پیراهن خارج میکنند میگوید غلام علی خان
 این چیست که روی دست خود کوبیده ای میگوید

ملاحظه بفرمائید که چیست میگوید خودت بگو
 چیست در نهایت شجاعت و دلیری بصورت بلند
 میگوید این عبارت اسم محبوب من است
 طلعت بها جلوه میکند جلوه اش مرارنده میکند
 صاحب دیوان تعجب نموده ^{میگوید} میترسی باین واضحی عقیده
 خود را اظهار میداری جواب میدهند هرگاه
 میترسیده این عبارت را بدست های خود نمیگویند
 صاحب دیوان حکم میکند میرغضب حاضر شد
 گوش او را بریده در بازار میگرددانند که مردم عبرت
 بگیرند پس از گردانیدن در بازارها مجدداً در مجلس
 حبس مینمایند چندی غلامعلی خان در مجلس صاحب
 دیوان باجد بزرگوار خود کربلائی حسن خان

وعموی مادر خود کربلائی صادق و مشهدی سلیمان
 حبس بودند صاحب یوان پس از پنج سال ایالت فارس
 معزول شده از شیراز حرکت مینماید مرحوم محمد رضا
 خان قوام الملک سبب شده آنها را از حبس نجات میدهد
 آنها مرخص شده میروند سرروستان ۱۳۰۵
 ایالت فارس را از طرف دولت بشاخراده اولیس میرزا
 احتشام الدوله واگذار مینمایند شاهراده وارد شده
 امورات فارس را قبضه مینماید وقوعات آن سن و
 از این قرار است باز مفسدین در سرروستان بنای
 فساد را میگذارند و اسباب اغتشاس را بنحو اکل
 فراهمی آوردند آن اوقات کربلائی حسن خان و کربلائی
 صادق شیراز بودند آنها را گرفته حبس مینمایند

غلامعلی خان فراراً حرکت بطهران مینماید شاهزاده
 در صدد گرفتن غلامعلی خان برآمده بشاهزاده میگویند
 فراد کرده طهران رفته است شاهزاده بطهران حجت
 کامران میرزا نایب السلطنه عرض مینماید که بیک نفر
 بابی سروسنانی فراراً بطهران آمده و نشانه بهائی
 بودن آن ببارزوی آن است روی بارزوی خود کوسیده است
 البته انرا در صدد باشید که در اینجا فساد می نکلند
 مرحوم غلامعلی خان چندی در طهران توقف مینماید
 پس انچند سال در طهران صعود کرده در بقعه
 شاه عبدالعظیم دفن مینمایند

واقعه دیگر در سنه ۱۳۰۵ در ایالت اویس میرزا احتشام
 الدوله که در فارس وقوع یافت ان حکایت از این قرار بوده

مرحوم محمد قاسم خان بیضا ئی که از جمله اشخاص متمول
 واعیان و عتبات این شهر بوده حکومت نقاط مهمه
 فارس را متصدی و متقبل میشد چند سال بود
 که حکومت بهبهان را حکمران بود در آن سال از
 حکومت اینجا منفصل شده شیراز آمدند از جمله روز
 شافزاده بعنوان باز دید منزل ایشان میروند
 تشریفات مفصل برای شافزاده فراهم می آورند
 از جمله یک دست گاه تلیان طلای بسیار ممتاز در
 بهبهان برای خود تدارک کرده بود امروز برای تمام
 تشریفات شافزاده حاضر کرده پیش خدمت ها
 تلیان را ترتیب داده در مجلسی آورند بدست
 شافزاده میدهند شافزاده زیاد تعریف

از قلیان و ساخت قلیان و سرو بادگیر قلیانرا مینماید
 پیر از ختم مجلس و رفتن شاهزاده مرحوم محمد قاسم
 کوزه قلیان^۱ و بادگیر^۲ در حصه گذارده بامبلغی اشرفی
 عقب شاهزاده میفرستد و تقدیم مینماید از این
 همت شاهزاده بسیار خوشش می آید و در صد
 ان بوده که پادشاه این همت خدمتی نماید که تلافی این
 اکرام شده باشد طولی نمیگذرد که قضیه کتب و
 الواح و نوشته جات ایشان پیش می آید و آن
 قضیه حکایتش از این قرار است مرحوم محمد قاسم
 خان بواسطه انجذاب و اشتغال و محبت امری
 که میداشت خوش داشت که اغلب خادم و خادمه
 آن از جمله محارم و اشخاص باجت باشند شخصی

بود موسوی بجای مرشدان و عیالش دعوی حبّ
 میکردند بدین جهت مرحوم ^{تاسیخ} و علیا مکرمه
 عیال خان که از جمله اماء مؤمنه منجبه بود نهایت
 اعتماد و اطمینان را بان زن و مرد داشتند بقسمیکه
 عنان و اختیار صندوقخانه دست عیال حاجی مرشد
 بود و میدانست که نفائس عیال خان کجا است
 عیال مرحوم خان ناخوش احوال و مبتلای مرض
 فلج و بستی بود زن حاجی مرشد بخيال آنکه
 دستبردی باموال آن مخدیره بزند روزی در
 صندوقخانه رفته صندوق لباس آن مکرمه را
 بازینماید ملاحظه میکند دو جعبه منقاه
 در صندوق میباشد جعبه ها را برداشته

میرود در مطبخ ضبط مینماید تا شب هنگام که همه
 خدعه و اهل منزل مشغول راحت و آسایش میشوند
 خانه خلوت میشود آن زن رفته جعبه هارا باز مینماید
 ملاحظه میکنند بلیت جعبه اسباب حلل و جواهر
 و طلا آلات میباشند جعبه دیگر را باز کرده می بینند
 کتاب و اوراق و نوشتجات است اجاق مطبخ را
 خف کرده جعبه جواهر و طلا آلات را دفن مینماید
 و جعبه کتب و نوشتجات را که از جمله صورت عریضه
 که بیاحت اقدس عرض کرده بودند که اسم تمام فامیل
 تقریباً چهل پنجاه نفر رجلاً و اناناً بوده که تمام
 فامیل امضاء کرده بودند از جعبه را زدود
 کسر مطبخ می اندازد در کوچه صبح زود صبیحه محو

میرزا محمد رضای مستوفی که زن بسیار مبغضه عنود

بود، میخواسته بمسجد برود ملاحظه میکند که

جعبه عقب منزل مرحوم محمد قاسم خان افتاده برید

میرد منزل باز کرده ملاحظه مینماید می بیند که تمام

نوشته جات و کتب امری میباشند صورت عریضه را

ملاحظه میکنند مشاهده مینماید که عجب سندی است

برای فساد جعبه را تماماً برداشته میرود نزد حاجی

سید علی اکبر فال اسیری که ان از جمله علماء شرود

و مفسد بل سید دیوانه بود جعبه را بسید

میسپارد سید باز کرده ملاحظه میکند می بیند

اسنادی بدست آورده که میتواند بوسیله ان

بازار آشوب را رونق دهد بنای فساد را میگذارد

فریاد و اشریجات را بلند میکند در مسجد و کیلر دفته

مردم را محرک شده که باید بریزید خانه قاسم خان را

خراب کنید آنها را بموجب این صوت که بمبدء خود

نوشته اند بکشید این مطلب در شهر شیوع پیدا

مینماید مرحوم میرزا یوسف خان که داماد خان باشد

در مسجد نومطالب را شنیده می آید نزد خان تفصیلا

بخان عرض مینماید مرحوم محمد قاسم خان زیاد مشورتش

میشود در صندوق خانه زفته ملاحظه مینماید که

دو جعبه نایست ملتفت میشود که این کار کار عیال

حاجی مرشد است ان زن را طلبیده جویا میشود ابتدا

منکر میشود که خبرنگارم خان عقب میکند تشر میزنند

تهدید مینماید بروز میدهد که جعبه طلا آلات را

در مطبخ در اجاق دفن کردم و جعبه اوراق را از
 دودکش در کوچه انداخته ام مطلب کشف میشود
 مرحوم محمد قاسم خان بقوت میروند نزد شاهزاده
 تفصیلاً عرض مینماید که چنین واقعه در منزل من
 واقع شده و جعبه نوشته جاتی من بدست سید
 علی کبرافاده شاهزاده میفرماید ابدًا تسویش
 مکن هرگاه نیز از منزل رفتن و اهره دارید در ارتکاب
 بمانید مهمان خود من باشید این کار بجهت من است
 که این فساد و اثر را خاموش نمایم شاهزاده نظر
 بهمت و اکرام محمد قاسم خان راجع بقلیان ساعی
 بوده که تلفی نماید اینک وقت بدست می آورد
 محمد قاسم خان عرض مینماید مرخص فرمائید

منزل میروم چون اقوام و اقارب و اهل منزل را ^{نشین} ^{نشین}
 بمن است هرگاه منزل نباشد آنها مضطرب
 میباشند شاهزاده اجازه میدهد و چند نفر
 سر بازنیز میفرستند منزل مرحوم خان برای
 حفاظت پس از آنکه مرحوم خان مراجعت میفرمایند
 شاهزاده میفرستند نزد سید پیغام میدهند
 که شمیمه ام شما پارهئی نوشتهجات و کتب از این
 طایفه ضالّه بدست آورده اید خود شما مع
 نوشتهجات آنچه هست آورده تا ملاحظه شود
 من که ایالت هستم و شما که حاکم شرع مطاع انور
 هستید معاً با اقتضاء حکم شرع مطاع انور زمام
 بنمائیم سید از این پیغام شاهزاده زیاد خوشوقت

میشود خیال میکنند که آنچه بنواهد بکنند بقوه
 ایالتی مجری خواهند داشت نوشتجات را تماماً
 حتی آن صورت عریضه را در جعبه گذاشته در
 کمال اطمینان می آید نزد شاهزاده شاهزاده
 زیاد از حد و شأن سید احترام میگذارد بقسمی
 که سید زیاد خورد میگرد و بنهایت خاطر
 جمع میشود که آنچه بنواهد بکنند حال دیگر پیشرفت
 دارد تقریباً سه ساعت سید در حضور شاهزاده
 مشرف بوده زیاد صحبت و مزخرف میگوید
 وجداً شاهزاده حرفها و خیالات سید همراهِ
 میکند تا زمانی که موقع نماز میرسد سید میگوید
 حال دیگر موقع نماز مسجد است اجازه مرخصی خواهد

شاهزاده میفرماید بفرمائید التماس دعا دارم
 میخواهد جعبه را همراه یبورد شاهزاده در نهایت
 ادب میگوید خوب است اجازه بفرمائید جعبه
 در این جانزد من امانت باشد تا امشب بدقت
 ملاحظه نمایم از مطالب آنها آگاهی پیدا کرده فردا
 تشریف فرما شده تا با اتفاق آراء در صورت انتقام
 این ظایفه ضاله برائیم زیرا که اینها مالشان حلال
 و خونشان مباح مالشان مال دولت و خونشان
 حق ملت است از این حرفها سید بخود می بالند
 میگوید حکم حکم حضرت والا است اما جعبه در اینجا
 نزد سرکار والا امانت باشد غیر از این داعی دیگری را
 حق مداخله در آن نیست شاهزاده میفرماید

البته چنین است دیگری حقوق داخله در این کار ندارد
 سید جعبه را تماماً گذارده خارج میشود پس از حرکت
 سید شاهزاده میفرستد عقب مرحوم خان
 ایشان را احضار میفرماید خان تشریف فرما
 شده شاهزاده را ملاقات مینماید تفصیل ما
 وقع را برای خان صحبت میدارد بعد جعبه را می آورند
 میفرماید ملاحظه نمایند آنچه بوده تمام است
 یا باقی دارد هر گاه چیزی نزد سید باقی مانده تاهر
 قسم باشد از آن دریافت دارم مرحوم خان آنچه
 در جعبه گذارده بود فهرست کرده روی جعبه
 گذارده بود بموجب فهرست ملاحظه مینماید می بیند
 تمام است عرض مینماید تمام است میفرماید حال

دیگر تشویش مکن جواب سید با من است هرگاه
از طرف سید هم کسی آمد نزد شما جواب سخت
میدهی ابدًا و اِهه نمینمائی مرحوم خان پسرانم ^{شده}
جعبه و نوشته جات تمامًا زیاد خوشوقت میشود
اظهار امتنان و تشکر کرده شافراده نیز زیاد اظهار
التفات و موجهت فرموده مرخص میشود می آید
منزل در نهایت خرمی و خوشحالی تمام فرامیل را
جمع کرده تفصیل ماوقع و حسن سیاست شافرا^{را}
اظهار مینماید همگی خورسند میشوند فردای
انروز سید باطمینان مذاکرات شافراده در ^{سها}
شجاعت پیغام سخت برای خان میفرستد باین مضمون
که تو ملعونی و مردود اسناد تو فرزند من است

باید از دو کار یکی را اختیار کنی اولاً امروز عصر در
 مسجد وکیل با جمعی از مؤمنین حاضر میباشم باید
 پایی برهنه چکه پرازدیک، گردن اندازی بپوش دست
 قرآن شریف را گرفته و دست دیگر شمشیر بیائی در
 مسجد در حضور جمع توبه نانی و بد بگونی تا از تقصیر
 و گناه تو درگذرم هرگاه چنین نکردی حکم شرع را
 درباره تو مجری خواهم داشت فتوی داده خانه ات را
 خراب خواهند کرد و خون تو با خون اشخاصی که اسمشان
 در ورقه نوشته شده بحکم خودم خواهم ریخت این
 پیغام را که خدمت خان عرض مینمایند مرحوم خان
 هیچ نمیگوید حیران میماند مرحوم میرزا یوسف خان
 میگوید خان دانی چرا جواب سید را نمیدهید

میگویند چه بگویم میگوید جواب آن با من است

رافع را طلبیده میگوید خدمت اقا عرض کن که پیغام

شما برای خان بعینه پیغام این زیاد است برای همین اس

حال هم هرگاه شما بدرجه این زیاد رسیدید منم

چکه کردن انداخته با قرآن و شمشیر خواهم آمد توبه

و انا به خواهم کرد هنوز نه شما ان این زیاد

هستید و نه من آن حور تو آنچه از دستت براید

بکن منم حاضر برای مدافعه پیغام خان که برای

سید میرسد سید عصبانی شده میرود نزد

شاهزاده تعجب مینماید شاهزاده آنروز سید را

بداهنه رد مینماید سید فردای آنروز میرود

شاهزاده خود را نشان نمیدهد فراسها میگویند

شاهزاده کسالت دارند روز سوم می‌رود می‌گویند ^{شاهزاده}
 سوار شده اند عریضه عرض مینماید جواب ننهند
 سید ملتفت شده که شاهزاده طفره می‌رود و
 همراه نیست بخود می‌پیچد تا روز پنجم می‌آید شاهزاده
 ملاقات می‌نماید از ابتدا شاهزاده بلامت صحبت
 میدارد سید عقب میکند که امانت من را بدهید
 (اعنی جعبه کتب و نوشتجات را) شاهزاده
 جواب میدهند که هنوز من تماماً ^{ملاحظه} مطالعه نکرده‌ام
 چند روزی باید نزد من باشد تا بدقت خودرسی
 کرده ان وقت تکلیف آنها را معین نمایم سید
 میگوید تکلیف شوخی ان با من است برای من شکی
 باقی نیست که قاسم خان با من است و این کتب و آثار

از آنها است این طایفه خوشان و مالشان مباح است
 شاهزاده میگوید شما چه دلیل میگوئید مگر هر کس
 این گونه کتب در خانه اش یافت شود با بی است
 مال و خوشش مباح است سید جواب میدهد باین
 دلیل که اگر با بی نبود کتب طایفه ضالّه در خانه اش
 نباید باشد شاهزاده وقت را مختم دانسته سید
 تشریح نماید میفرماید سید چه گمان کردی مگر
 دولت زمام اختیار مملکت را بدست شما اشخاص
 واگذار کرده که آنچه بخواهید بکنید و آنچه نسبت
 رکیک باشد بمردم محترم بدهید الان در کتاب
 خانه من انواع و اقسام کتب موجود است دسایتروارم
 تورات دارم انجیل دارم پس باید بگویند شاهزاده

گبر شده است یهودیت نصرانیت این فرخوها
چلیست بر فرض هم قاسم خان کتب متنوعه داشته
باشد باید بعضی نسبتها بان داد سید ملاحظه
مینماید که شاهزاده متغیر گشته و نعل را وارونه زده است
خودش را جمع مینماید سندی هر بدست نداشته
که بتواند تعقیب نماید سکوت اختیار میکند ^{شاهزاده}
امر قلیان مینماید قلیان آورده حواله سید میکند
سید قلیان را گرفته میکشد قلیان شاهزاده را
آورده همان قلیان طلائی کزائی بود گرفته میکشد
قهوه طلبیده می آشامند ان وقت بسید میگویند
آقا حقیقه شاه قسم که هرگاه خواهی از حد خود تجاوز
نماند و اسباب انقلاب شوی از شهر اخراج

خواهر کرد سید برخواستہ موصوفہ می رود
منزل چند روزی تمارض کرده بعد بیرون آمده

گفتگوئی نمیکند این گفتگوها زایل میشود شافره
مرحوم محمد قاسم خان داطلبیدہ جعبہ جامع نو شبت
Khan

رد مینمایند اما واقعه ثانی پس از انقضاء چند

از این قضیه حکایت مرحوم کربلایی حسن خان

و کربلایی صادق و حضرت اقامت رضی سروستانی

و مشہدی شکر اللہ نحاس پیش می آید و آن حکایت

تفصیلتش از این قرار است در سنه ۱۳۰۵ در ایالت

اوس میزاحتمام الدولہ پس از آنکہ سید علی اکبر

از واقعه فساد مرحوم محمد قاسم خان مابوس

میشود بر حسد و بغض و عداوتش می فراید

هر دوزه در صد فساد وقتنه بوده تا قضیه
 حضرت مرتضی پیش می آید آن قضیه حکایتش از این قرار است
 حضرت مرتضی شغلش صباغی قبل از تصدیق بسیار شلوغ
 و مغمض بوده که تمام اجباء سرستان از آن بردباری و
 احتیاط میکردند پس آنکه تصدیق مینماید بسیار
 مشتعل و مخرب میشود بقسمیکه خودداری در امور
 نداشته عیال آن حضرت دختر عموی سید علی مشیر
 السادات بوده سید علی نیز از اشخاص بسیار عنود
 مودی و باین امر بسیار عداوت داشته می رود فرد
 سید علی اکبر که مرتضی بای میباشند و عیال آن دختر
 عموی این جانب است این فقره برای ما هائناک است
 باید علاج این بی دین را بنمائید سید علی اکبر

میفرستد آن مظلوم را از دکان صباغی بنهایت اذیت
 حاضر مینماید سید میگوید تو بانی هستی میگوید
 صباغ هستم شما میفرمائید بانی هستم میگوید اگر
 بانی نیستی لعن کن میگوید کسی را که ندیده باشم بدخواهم
 گفت آن سید دیوانه حکم بضرب میدهد آن مظلوم را
 زیاد میزنند پس از اذیت حضوری ایشان فرامیفرستند
 نزد شاهزاده اولیس میرزا که این شخص بانی است
 در مجلس باید حبس باشد تا تکلیف شرعی و فوای آن
 داده شود شاهزاده مرحوم محمد رضا خان قوام
 الملک را طلبیده آن مظلوم را میسپارد بقوام میگوید
 در زنجیر خانه خودت نگاه دار پس آنکه اقامتت را
 حبس مینمایند سید علی مشیرالسادات میفرستد

عیال آن مظلوم را آورده بدون طلاق عقد کرده بر حجت
 خود تصرف مینماید پس از چند وقت دیگر مرحوم
 کربلایی حسن خان و کربلایی صادق را بتحرک سید
 علی دستگیر نموده می آورند نزد سید علی اکبر
 آنها را نیز اذیت کرده میفرستند نزد شاهزاده
 شاهزاده آن مظلومان را چوب زیاد زده حبس
 مینماید پس از چند روزی دیگر مرحوم مشهدی
 شکرالله نخامس را گرفته حبس مینمایند در این بین
 شاهزاده معزول گشته آنها در حبس میمانند
 حضرت مرتضی چون جوان رشید زیبایی بود
 مرحوم محمد رضا خان قوام الملک زیاد افراد دوست
 میداشت و مایل نبود او را اذیت نمایند بکرات

۱۳
 ۱۳

انرا از مجلس در خلوت طلبیده بآن نصیحت میکرد
 و میگفت که فقط بگو من بای نسبتیم ترا خلعت خواهم
 داد و بسیت نفر سوار بتو خواهد سپرد و
 کلانتری سر و ستانرا بتو واگذار خواهد کرد آن
 مظلوم جواب داده که دنیا را با خرت ترجیح نخواهم
 داد سلطنت ابدی را بزنگانی چهار روزه فانی
 تبدیل نخواهم کرد. آنچه نصیحت مینماید شمر نمیشد
 پس آنکه مایوس میشود در جلس من نباشد
صعود حضرت افغان سده مبارکه مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم
 اخوی حضرت حمید ^{آئی} جد طجد این عبد که ذکر حالات
 وصلت و گرفتاری های آن بزرگوار در ابتداء تاریخ
 مذکور گشته یوم دوشنبه دوم شهر ربیع الاول

درس ۳۰۵ واقع از جسم پاک را در بقعه متبرکه

سید میر احمد شاه چراغ داخل حرم در صفت صد

الحفاظ جنب تربت همشیره محترمه خود اغنی حضرت

ورقه علیا حرم حضرت اعلی مد فون ساختند پس

از دو ماه زیارت نامه مبارکه در تلو اوج مبارک

با فقار جناب افغان اقا سید محمد حسین از سما

مشیت مالک البریه اغنی جمال اقدس اجهلی نازل

عین آن در این اوراق درج تا مطالعه کنندگان

شماره فی از زجات ان شخص شخص مطلع کردند

ش جناب افغان و افغان علیها بهاء الله

صحیفه الله المبین

القیوم

هو الناقد من افقه الاعلى

كتاب انزله المظلوم ليقرب الكل الى الله المهيمن القوي
 قد ظهر ما كان مخزوناً في علم الله ومستوراً عن
 الافئدة والعيون قد اتي اليوم والقوم انكروا
 حجة الله وبرهانه بما اتبعوا كل غافل مردود
 بنذوا كتاب الله ورائهم واركبوا مانح به
 المقربون قد عملوا ما نهوا عنه في كتاب الله و
 تركوا ما امروا به الا انهم من الذين نقضوا
 المشاق والعهود قل يا ملأ الارض اتقوا الله ولا
 تتبعوا مظاهر الاوهام والظنون انظروا ان
 الشمس تنطق امام وجوهكم وتدعوكم الى مقامها
 المحمود خافوا الله ولا تنكروا الذي بشرت بظهوره

كتب الله من قبل ومن بعد ونطق بشأنه المرسلون
 يا حسين ان المظلوم يناديك من شطر السمجن و
 يعزبك فيما ورد عليك ان ربك هو الصبار و
 يا مكرم بالصبر والاصطبار وهو الامر فيما كان
 وما يكون اسمع النداء من شطركم انما ينطق
 في كل شأن ان لا اله الا هو مالك الضيق والشهود
 لا يعزب عن علمه من شئ يفعل ما يشاء ويحكم
 ما يريد وهو المقدر العزيز الودود ايات
 ان تحزنك حوادث العالم او تزلك شبهات الدين
 انكروا كتاب الله وظهوره الا انهم لا يشعرون
 خذ الكتاب بقوة من عند الله انما يامرک بالبر
 والتقوى وهو الفرد الواحد العزيز المحبوب

قد ظهر واظهر ما يقرب الناس الى صراط المبرود قم
 على خدعة الامر ثم اذكره بالحكمة والبيان بحيث تجذب
 به الافئدة والقلوب اياك ان تمنعك ضوضاء
 العباد او حجات الذين كفروا بالشاهد والمشهود
 قل يا الله قد خرفت الاحجاب واتى الوهاب في المآب
 بامر لا تقوم معه الصفوف ^{بني} قل هذا يوم وعدتم
 به في كتب القبل وبشركم به فحمد رسول الله بقوله
 يوم يقوم الناس لملك الملكوت انا انزلنا الآيات
 واظهرنا البينات والقوم اكثرهم لا يفقهون هذا
 يوم الاقبال ولكن القوم عنه معرضون وضوا الهمم
 واتبعوا هواهم الا انهم لا يشعرون كفروا
 بنعمة الله بعد ظهورها وانكروا آياته بعد انزالها

يشهد بذلك لسان العظمة في الافق الاعلى ولكن
 القوم هم لا يسمعون لعمرة الله لو سمعوا سرعوا
 الى مقام تنطق ذرّاته قدامى الوعد وهذا هو الموعد
 ان قلبى الاعلى اراد ان يذكر اقامته الذى صعد الى
 الرفيق الاعلى من قضاء الله المحتمل تشهد انه
 سمع النداء اذ ارتفع بين الارض والسماء وفاض
 بما فاز به عباد مكرمون واعترف بوحدانيته و
 فردانيته وبما نطق به لسان العظمة في مقامه
 المرفوع انه طهره حين صعوده وغفر فضلاً
 من عنده وقدره في الجنة العليا مقاماً لا تحويه
 الافكار والعقول طوبى لك يا فاني بما ورد عليك
 في اول الايام ان ربك هو الحق علام الغيوب

قد شهد ماورد عليك وحفظك بساطان
 من عنده الى ان جاء الوعد وما قدرك في لوح
 محفوظ يا ابا القاسم عليك بهاء الله وبهاء
 انبيائه واصفيائه وبهاء الذين طافوا العرش
 في الاصيل والبلود **اول** موج ارتفع من بحر
 الكرم من لدن مالك القدر عليك بايتها
 المتمسك بجبل الفضل في ايام الله مالك الملكوت
 نسئله تعالى ان ينزل عليك في كل حين رحمة من
 عنده ويقدر لك ما تقر به العيون كذلك نطق
 لسان المظلوم في هذه الليلة الدماء امر من لدن الله
 مالك الوجود انا لله وانا اليه راجعون انه
 لفت نازي بيارسي توجه نموديم تاكل مقصودا

بیابند و بیابند یا افغانی محزون مباش از آنچه وارد
 شده عالم در جمیع احوال دوزخ خود را مینماید و با علی
 النداء بر قای خود گواهی میدهد و اهل خود را
 پند میگوید و نصیحت میکند طوبی از برای اذنی که
 با صفا نداشت موفق شد چه که اگر انسان فی الحقیقه
 حوادث و تغیرات عالم را مشاهده نماید و بیابد
 خود را بر عرش اطمینان مستر ح مشاهده کند از فنا
 بیقاراجع شود و از ذلت کبری بعزّت عظمی دل
 بندد عالم و آنچه در او است او را تغیر نهد لله الحمد
 از برای شما مقدّر شده آنچه شبهه و مثل نداشته سدره
 مبارکه شما را از افغان ذکر نموده و قبول فرموده این
 فضل عظیم است و این مقام کیس با اسم قادر یکتا

حفظش نما شاذ، شها ترویج و تبلیغ امرالله است این
 مظلوم از اول ایام ذکر اقان دابلند نمود صحن شاهد
 والواح منزله گواه در بلایای وارده و مصیبات نازله
 بر مظلوم تفکر نما از اول ایام امام و جوه انام از امراء
 و علماء قیام فرمود و اوجه الله من غیر ستر و حجاب
 کل را بافق اعلی دعوت نمود از قیامش مقصود
 اعلاء کلمه بوده و از ندایش تقرب وجود بمالک
 غیب و شهود بر اهل بصیر و اصحاب منظر اکبر واضح
 و مشهود است که در هیچ امری زامود از برای
 خود مقصودی نبوده و نیست یشهد بذلک عمای
 امام الوجود العالم و ارتفاع ندائی بین الامم و چون
 اشرفات انوار اقباب حقیقت از افق سما، ظهور

ظاهر جمع احزاب بر اعراض و اعتراض قیام نمودند
 و وارد آوردند آنچه را که غیر حق آگاهانه سبحان الله از
 اهل بیان وارد شد آنچه که قلم از ذکرش عاجز و قاصر است
 بعضی در ذکر الوهیت و ربوبیت اعتراض نموده اند
 قل یا مَلِکُ البیان لعمر الرحمن انه ما اذاد ذکرًا من الاذکار
 الا لتقرب العباد وتوجههم الی الله مالک یوم المآب
 صمت نزد مظلوم محبوب بوده و هست چه که آذانی
 که الیوم لایق این ندا باشد کیاب بشهد بذلک
 کل منصف بصیر و لکن حضرت مبشر یعنی نقطه وجود
 در اول بیان میفرماید الذی ینطق و کل شأن
 اننی انما الله لا اله الا انار رب کل شیء وان ما دونی
 خلقی ان یا خلقی ایامی فا عبدون و هر چند در جواب

یکی از حروف حی در ذکر من بظهره الله میفرماید
 اننی انا اول المابین مکرر این بیانات را فرموده اند
 قسم با قاب حقیقت اگر ذکران حضرت بنود این مظلوم
 در این مقامات صحت اختیار میفرمود الا لاهله
 سبحان الله عرفان اهل بیان از عرفان اهل فرقان
 نیست تر مشاهده میشود چه که آن خرب کله
 اننی انا الله را از شجر قبول نمودند و این فیه از سدّه
 وجود و مالک غیب و شهود این کلمه را نمی پذیرند نسوی
 که با مثال این کلمات الهی شبهه مینمایند مقصودشان
 عند الله مشهود و واضح است انه هو الستار
 الصبار المشفق الکریم قل لا یعزب عن علم شیء ولا
 یحجزه امر لیشهد و یری وهو السميع البصیر

يا افغانى نسئله تعالى ان يوفقك ويؤيدك ويقدر
 لك ما تفرح به القلوب وتقربه العيون ودر آخر
 لوح وصيت مني مايم شمارا با آنچه سبب ارتقاء و
 وارتقاء است وان مشورت در امور است اگر
 باحضرت افغان عليه بهائى و عنائتى و رحمتى در امور
 مشورت نمائيد لدى الله محبوب و مقبول است
 سوف يصلح الله اموركم و يقربكم اليه و يظهر
 لكم ما كان مستورا عن اعين الناظرين الحمد لله رب
 العالمين منتسبين طرارا از قبل مظلوم تكبير رسا
 البهاء المشرق من افق سماء رحمتى على افغان الذين
 ما نقضوا عهدى و مشيقاتى و عملوا بما امروا به فى كتابى
 المبين الامر لله المقتدر الغالب القدير

ورود جناب اتامیرزا شرف‌علیه شیراز در سنه ۱۳۰۶

جناب‌علیه پس از رحلت و مشقات و صدماتیکه
 در طریق امر از اعداء کشیده پس از حبس و گرفتاری
 در لاهیجان و ورود بطهران و صدمات طهران
 تا آنکه پس از موخ‌صی از حبس و آزادی از چنگال اعدا
 قصد فارس فرموده بشیراز تشریف فرما شدند
 توقف و توطن فرموده مشغول تبلیغ و اعلا
 کلمه الله گشته و در اطراف شیراز و بلوکات متعلق
 بفارس از قبیل اباده و ندرین و مرودشت و سرو
 و غیره سیر کردند، بزرافسانی فرموده جمور امهت
 گشته پس از احیاء نفوس مراجعت نموده در شهر
 شیراز توقف فرموده تأهل اختیار کردند یعنی

صبیئہ مرحوم حاجی ابوالقاسم کلاہ دوزکہ از احتیاء
 ثابت راسخ بوده اختیار نمودند در سنه ۱۳۰۹ از
 شیراز بمعیت کهل نودانی جناب حاجی ابوالحسن والد
 ماجد جناب قاضی میرزا محمد باقر خان که ذکر خیران جناب
 در چندین جایی تاریخ مذکور گشته بعزم ساحت اقدس
 و تشریف حضور مبارک حرکت فرموده ماه شعبان
 ورود بساحت اقدس نمودند این عبد جناب عندلیب
 و جناب حاجی را در ساحت اقدس ملاقات کرد م
 دو ماه مشرف بودند که صعود واقع میشود در
 ایام صعود مشرف و دران وقعہ عظمی و فحیئہ کبری
 در ارض اقدس بودند پس از صعود حسب الامر مبارک
 حضرت من اراده الله مراجعت بشیر از نموده تا آخرین

حیات زندگانی خود در فارس مشغول بخدمت و تبلیغ

بوده و در صعود ایشان در موقوع خود خواهد شد

درسنه ۱۳۰۷ حاجی سید علی کبر فتوای

قتل مرحوم کربلایی حسن خان را نوشته بشا هلا د

اولین میرزا تعقیب مینمایند شب هنگام آن مظلوم را

سینه داده شهید مینمایند صبح زود بدون غسل

و کفن بالباسهای نیکه در برداشته خارج شهر جنب

مسجد حاجی عباس دفن مینمایند اجبآء سروستان

با آنهمه موانع موجوده شبانه بهر نحو بوده قبر را

پیدا کرده آن جسد را از خاک بیرون آورده در تمند

پچیده بسروستان نقل نموده در باغچه خود خان که جای

با صفای خوبی میباشند دفن مینمایند این عمل

در ساحت مقدس حضرت بهاء الله بسیار مقبول
 واقع لوحی از پیراغه فضل متضمن غایات بافتها و
 ان نفوس، نزول یافته آنها را بملائکة نقاله تسمیه
 و تشبیه فرموده و زیارتی از قلم اعلیٰ جهت آن
 مرحوم نازل در ضمن مناجات میفرمایند ثم
 اجعل اجر الزین نقاوه کثر اللهم عندک انک انت
 الفضال الامین والحافظ الحارس المعین
 اما کربلائی صادق پیراوشهادت کربلائی حسر خان
 چهار ماه طول کشیده نیز آنرا شهید مینمایند
 و در خارج شهر دفن مینمایند تربستان مرحوم معلوم نیست
 ۱۳۰۷ هـ سعود علیا مخدومه و رقه مقدسه مقبره
 زهر سلطان بیگم اخت حرم پیرانکه از ابتداء عمر

در امر صدقات شدید و لطافت عظیمه که یک عسّه
 انوار احدی طاقت تحمل نداشته دیده و متحمل گشته
 از اعدا چه ناسپاسی هاشنیده و از دشمنان چه
 اذیت ها دیده و سالها مبتلای بفراق یکتا فرزند
 خود گشته شبی نشد که از فراق گریان نباشد
 و روزی نبود که از حرمان نالان و همداه و وفغان
 نباشد فقط دل خوشی ان علیا حضرت بغایات
 لانهایه جمال اقدس ابھی جل عظمت و کبریائنه بوده
 که با پیک امین اعنی حضرت شیخ سلمان عنایت و
 ارسال میشد پس از صعود حضرت و رقه علیا حرم
 مبارک حضرت اعلیٰ آن مخدره عظمیٰ حسب الامر جمال
 اقدس ابھی هفت سال در بیت مبارک ساکن

تا یوم موعود روز چهارشنبه ۱۵ صفر روح
 پرفروش در بیت مبارک صعود بملکوت اجمعی
 و جنت اعلیٰ فرمود از جسم پاک را در بیت طواف
 داده در بقعه شاه چراغ جنب تربت اخیره
 خود اعنی حرم مبارک حضرت اعلیٰ دفن نمودند
 شرح ایمان و ایتقان ان سازج عفت و جوهر
 عصمت در تلو اوج مبارکه بافتخار و رقه مقدسه
 مریم سلطان ضلع جناب قامیزا آقای افنان نازل
 جمال قدس اجمعی در زیارت نامه ان و رقه مقدسه ذکر
 مینمایند عین ان در صفحات این اوراق مرقوم
 تا مطالعه کنندگان پیر از زیارت مقامات روحانی
 آن مخدیره کبری را ادراک فرمایند

ورقه ضلع اقان عليها بهاء الله الا بحسب

هو المعزى المستلى العزيرى الكريم

يا اوراق سدردى عليكن بهاء الله رب العالمين
يا اثمار شجر عنايتى عليكن نور الله الساطع
المشرق اللهب يا بھية اقان يذكرن سدره
المنهى فى الافق الاعلى وتريدان تعزى اوراقها
وافانها واغصانها واثمارها بما ورد عليهن
من قضاء الله المحتوم وقدره المرقوم من قلبه
العزيرى البديع لعمركم احزننى مصائبكم
وما ورد عليكم ثم الذين ظافوا حولى وتمسكوا
بجلا خطائى ورحمتى التى سبقت من فى السموات
والارضين لادال ذكر شما در ساحت امع اقدس

بوده و هست و لحاظ عنایت بآن شطر متوجه
 اگرچه مصیبت کبری بر شما وارد شده و لکن چون
 سبک و مرجع من الله و الی الله بوده بآسی نیست
 از حق جل جلاله میطلبیم نار حزن را بنور فرج سبیل
 فرماید و ذیل توکل و انقطاع را از غبره حوادث
 عالم و قره اوهام امم مقدس دارد در سبیل
 الهی وارد شد بر شما اعظم مصائب عالم
 چه بسیار از لیلی و آیام که از ظلم عباد محرومان
 بوده اید و اعظم مصائب فراقی است که ظاهر
 شده و اسبابی است که حائل گشته یقین
 مبین بدانید مقامی از برای شما مقدر شده
 که اگر مقدار سه ابره کشف شود جمیع عالم

از ما عندهم بما عند الله توجه نمایند و طائف
 حول گردند ظالمها و غافلها ای عالم بگمان خود
 بتضییع امر مشغولند و لکن آنچه ظاهر شود
 علت اغزاز کلمه بوده و هست قوتش را
 قوت عالم منع نماید و قدرتش را مفتریات
 امر ضعیف نسازد از اول امر الی حین بقلم و حد
 نصرت نمودیم تا آنکه امر بمقامی رسیده
 که فی الحقیقه سبب تفکر و علت تحیر اهل عالم
 گشته کلمات عالیات بلغت فصیحی و نور آ
 هر دو نازل شده قرائت آن محبوب است و
 سبب تسلی افئده و قلوب انا اردنا فی هذا
 الحین ان نذکر ورقی العلیاء بین الاماء بذکرانجذ

به افئدة الملائكة الاعلى والجنة العليا بحيث لا ينقطع

عرفه بدوام اسمائه الحسنى وصفاته العلياء

اَوَّل نور اشرق من افق ^{سما} غنابة مولى الورى

واوَّل كلمة نطق به لسان الكبرياء واوَّل عرف ^س نضوء

من قميص اسمى الاعظم بين الامم عليك يا مطلع

الوفاء والمذكورة بلسان الابهى فى سجن عكاء

اشهد انك سمعت النداء فى اوَّل الايام و

اقلت الى الله رب الانام واخذت كأس

العرفان وشربت منها من ايا دى الفضل و

العتاء وانت التى ما منعك شماتة الاشرار

ولا شبهات الفجار تركت ملة القوم واقلت

الى الله رب العرش والثرى ومالك الآخرة

والاولى **واوّل** نور سطح و ملح من افق سماء العطاء
عليك يا ايّتها الورقة النوراء اشهد انك اقبلت
 واعترفت بما نطق به لسان الغضة في ناسوت الاناء
 ثم اخذت رحيقه المختوم باسمه القيوم وشربت
 امام وجوه اماء الله واوراقه انت التي ما صنعت
 صفوف العلماء ولا ضوائهم ولا نفاق
 اصحاب البغي والفحشاء ولا شبهاتهم قد خرفت
 الاحباب باسم ربك الوهاب واعترفت بكلمة
 الله المطاعة وتمسكت بها في ايام تركتها
 اماء الارض وبندها رجالها الامن شاء الله
 رب الكرسي الرفيع طوبى لك يا ورقتي ولمن قصد
 رسمك وزاد قربك وتقرّبك الى الله ربك

وذكر ما نطق به القلم الاعلى في مصائبك ووزاياك
 سبحانك اللهم يا الهى وآله الملك والمملوك
 وسلطان العظمة والجبروت اسئلك باغصنا
 سندرة فردائيتك واصفيانك الذين اشتعلوا
 بنا رجبتك وانفقوا اموالهم وارواحهم
 في سبيلك بان تغفرلى ولن آمن بك وبآياتك
 اى رب اسئلك بسطانك الذى احاط الوجود
 وبرحمته التى سبقت الغيب والشهود بان تقضى
 حوائجى وتقدرلى ما يقدرنى اليك ويكون نورا
 امام وجهى فى كل عالم من عوالمك انت انت

المقتدر الفياض الغفور

الرحيم

پس از صعود حضرت اخت جمال اقدس ابھی جلت
 عظمت و کبریاۃ بحضرت افنان اقامیرزا آقای نورالدین
 امر و اجازہ میفرمایند کہ بستگان و متعلقات
 یعنی خانہ وادہ را از شیراز طلبیدہ بساحت اقدس
 مشرف شوند۔ حضرت افنان حسب الامر مبارک
 جناب افنان اقامیرزا اقا مجل جلیل حضرت افنان
 سدرہ مبارکہ جناب حاجی میرزا محمد علی بشیراز
 مرقوم میفرمایند کہ تدارکات نامیلاد دیدہ
 بفوریت روانہ شوند علیا مکرمہ ورقہ مقدسہ
 مریم سلطان بیکم اسباب تأهل جناب افنان
 اقامیرزا جلال دومین فرزند خود را فراہم آورده
 برای محافظت و محاربت بیت مبارک در شیراز

گذارده سایرین یعنی جناب حاجی میرزا بزرگ
 و حاجی میرزا حبیب الله و حاجی میرزا ضیاء و حاجیه
 طوبی بیگم و حاجیه زیور سلطان خانم و والدۀ
 حضرت افغان جناب اقامیرزا هادی مع دو نفر
 مستخدم که عبارت بود از اقامحمد علی کاشانی و حاجی
 سهراب پور جمعه ۲۴ شهریور سنه ۱۳۰۱ از شیراز
 حرکت کرده از طریق بوشهر رده سیار پورت سعید
 وساحت اقدس گشتند در آن وقت نگارنده
 چهارده سال از مرحله زندگانی ام بیشتر نگذشته
 بود قافله سالار جمیع جناب اخوی حاجی میرزا
 بزرگ بودند که ایشان همه شافزده سال
 از عمرشان گذشته بود

در این بین محمد تقی میرزا رکن الدوله بایالت فارس
 منسوب شده از طهران حرکت کرده وارد شیراز
 میشود پنج سال مدت حبس حضرت مرتضی
 بطول می انجامد تا سال ۱۳۱۰ که اخبار صعود
 جمال مبارک بفارس میرسد ان یگانه فدائی
 جمال جانان حضرت مرتضی مطلع شده تاب و
 توانائی ازان سلب میگردد بنای ندبه و نوحه
 سرائی را میگذارد این مطلب بسید علی اکبر
 اطلاع میدهند سید با سایر علمای آن زمان
 که عبارت بود از شیخ احمد شانه ساز
 و ملا احمد محلاتی و شیخ عبد الجبار و شیخ
 طاهر عرب و میرزا هدایت الله دست خیم

متحد و متفق گشته میروند نزد دکن الدوله قوا
 قتل آن مظلوم را نوشته میگویند حتماً امروز باید
 او را بکشید پس از اخذ نوشته شرعی حکم قتل
 آن مظلوم میدهد بعد از ظهر آن روز در آبستنا
 هوا هم شدت گرم میبرخیزد میروند در مجلس
 که آن مظلوم را در میدان توپ خانه حاضر نماید
 بدین توپ ببندند پس آنکه میر غضب در مجلس رفته
 بشارت میدهد آن یگانه شجاع میدان عشق را
 بازخیر از مجلس خارج نموده در بزم خیر خانه
 در کمال بشاشت و خورسندی کلاه سرخود را
 برداشته بهر غضب میدهد و میگوید از مالیه
 دنیوی همین یک کلاه را بیش ندارم این را هم

مردگانی بتو میگویم زیرا که بشارت خوبی برای من
 امروز آوردید در کمال ادب کلاه را بهیچ غضب
 نمیچسبید تا آنکه آن مظلوم را در حضور اجتماع از
 مخلوق در میدان حاضر کرده مقابل تو پستی آورد
 آن مظلوم میگوید خواهش دارم قدری آب
 برای من بیاورند میر غضب گمان میکند که میخواهد
 دم آخر گلوی خود را تر نماید و یا قدری آب بنوشد
 آب را حاضر مینماید آن سرمست روی جانان
 وضو گرفته مقابل ارض اقدس ایستاده در کمال
 فصاحت و آزادی صلوة را میخواهد و مناجات
 مفصلی تلاوت میفرماید آنوقت میر غضب میگوید
 من فارغ الاعمال میباشم تو مشغول کار خود شو

حسب المعمول میرغضب کرسی مقابل توپ گذارده

پشت آن مظلوم را بتوپ و باطناب میخواهد

ببندد میفرماید بستن لازم نیست بستن

برای اشخاص مقصر و دزد و قطاع الطریق است

من آرزوی چنین روزی و چنین ساعتی را دارم

فقط یک خواهش دارم و آن این است که روی

من را بتوپ بنمائی تا ببینم که آتش چه گونه از ذهن

توپ بیرون می آید میرغضب و تمام مردم

و جمعیت که در میدان برای تماشا حاضر شده

بودند از استقامت و شجاعت آن یگانه

عاشق صادق مات و مبهوت میمانند میرغضب

حسب خواهش آن مظلوم صورت آنرا مقابل

Agā
ashks

ku

+ to
can

توپ میکند توپچی توپ را آتش میدهد محوطه
 شهر از صدای توپ پر میشود آن حسب پالت
 بواسطه ضرب آتش متلاشی شده قطعه قطعه
 میگردد این میر غضب غدار سر مبارک آن
 مظلوم را برداشته در بازار درب دکالین کسبه
 و تجار گردانیده انعام میگیرد در آن روز چندین
 نفر تدویق مینمایند از جمله آقای سلطان محمد خان
 قهرمانی و غلام حسین کوله کش خان جان دزدلشنه
 و جمعی دیگر باری از علماء اشخاصی که فتوای قتل
 آن مظلوم را ندادند و سبیل قتل را مهر نکردند حرم
 اقامت از محمد علی مجتهد و مرحوم حاج شیخ نجفی امام جمعه
 بود که هر دو از اشخاص خیر نیک نفسی بودند

باری روزی که حضرت مرتضیٰ را بتوپ می بندند
 صدای توپ بلند میشود مرحوم اقا میرزا محمد علی
 مجتهد که آدم بسیار نجیب سلیمی بود برای سید
 علی اکبر پیغام میفرستد باین عنوان که سید
 میدانی چه کردی بواسطه صدای توپ امروز
 تو سبب شدی که نصف این شهر بای شووند
 عجب خدمتی بدین حیف اسلام و این طایفه
 کردی امتا آن محوطه که ان مظلوم را بدهنه
 تو پستند الا باغ ملی بانواع ریاحین و گل کاری و سرو
 و کاج و سایر اشجار مخضره مزین جای هر قطره از خون
 مطهر و هر قطعه از جسد مقدس ان یگانه فدا خست جانان
 بیات بنه گل و بیات شجره مخضره مزین و حالی است
 الحال بانک ملی نباشد است

شرح و ردّ جواب حاجی شیخ الرئیس بفارس ۱۳۱۲ هـ

جناب حاجی ابوالحسن میرزا الشهیر بجاجی
 شیخ الرئیس پس از تشرّف از ساحت اقدس
 و درک فیوضات لایتناهی و عوالمات ملکوتی ربّانی
 از طریق بندر ابوشهر و رود بسیراز فرموده
 چند ماهی موقتاً در شیراز تشریف داشتند
 پس ده سپار بصوب طهران میگردند چون
 چند ماهی که قبلاً در شیراز تشریف داشتند
 هوای شیراز و وضعیت فارس مطبوع مجدداً مراحت
 بسیراز میفرمایند و در حلّ اقامت داد در فارس انداخته
 منزل متمیزی اختیار کرده توطن میفرمایند ابتدا آقایان
 علماء قدر دانی کرده ایشان را استقبال مینمایند

جناب حاجی شیخ رئیس د آستانہ سید میر احمد
 شاہ چرخ و مسجد نو کہ جای وسیع باصفائی است
 منبر تشریف فرما شدہ مردم را موعظہ و نصیحت
 میفرمودند چون الحق و الانصاف خالق سخن
 و صحبت در منبر و محاضر عام بود (بکرات واقع
 میشد کہ چهار ساعت در یک سئہ صحبت فرماشت
 میفرمود و تمام مطالب مناہر تبلیغ و ابعاط عباد
 بود بقسمیکہ اغلب طلاب ذو شعور قلدا انها
 کشیدہ مطالب ایشانرا نوشتہ تدوین میکردند
 خورد خورد این مطالب مردم را جذب کردہ درجوزہ
 ایشان صبحها در منزل مشغول تدریس میشوند
 چندین نفر از طلاب طراز اول تصدیق مینمایند

و از جمله محارم ایشان میشوند جناب فاضل
 رفیع بدیع اتماماً عبد الله که ذکر ایشان و زحمات و خدمات
 در ابتداء تاریخ ذکر شده ابتدا که خدمت جناب شیخ سید
 ادوات فیوضات از مطالب ایشان مینماید و در
 صدد کاوش حالات روحانی ایشان بر می آید نظماً
 مطالبی انشاء کرده عرض مینماید بعنوان سؤال
 و جواب با چند دانه قند میفرستد و مقصود
 حضرت فاضل از این سؤال و جواب استفهام از
 عقائد حضرت شیخ بوده جناب شیخ رئیس جواب
 نظماً مرقوم میدارند این جواب و سؤال خیلی
 مبسوط و مفصل است اندازه‌ئی از آن اشعار که
 بدست مورخ آمده در این اوراق مینگارم

سؤال فاضل

ای فضل اخیر و شمع روشن

شیراز زمقدمه تو گلشن

دیری است که مرده جان و سردم

جویای یکی فرید مردم

بوئی نشنیده از کسی من

جز گنده دلان مرده در تن

چون بوی خوش از شما شنیدم

زان روی سوی تو من دویدم

ای صاحب خرمن زراعت

بیت خوشه که میکنم قناعت

جواب حضرت شیخ

ای فاضل هوشمند خرید

تقریر تونیک و نیک تحریر

قند توتن حلوت آرد

پند تو بجان طراوت آرد

هر جا که بتافت حضرت هود

دل گرم شوند روشن و کور

از هود نصیب کور این است

تقدیر خدای ما چنین است

او یخته بی بدامن من

تا خوشه بری ز خرمن من

افسوس که نفس آتش فروخت

وین خرمتِ فطرت مرا سوخت

خرمن

نه صاحب خرمزونه گاهم

از نیک دلی نه جای آهم

انان که نخورده اند با ده

خوش باوردی تمیز و ساد

بینند چوهای وهوی مارا

از میکه گفتگوی ما را

گویند که می کشیده است این

لذات طرب چشیده است این

وانان که همیشه در حضورند

سرمست زباده طهورند

دانند که سکر ما دروغی است

در عربده ایم و کاسه دروغی است

یا نفس دنی فقد تکد نے

حیرت زدہ ایم رب زد نے

حفت فاضل میفرماید

ای تحت قباب یار خفته

از مارخ خوب خود نهفته

ای تو سوزلف موی جانان

دست از تو نمیکشیم آسان

حیرت زدہ گان کہ دستہ گانند

در فلک بقا نشسته گانند

معمود دلند اگر خوابند

آبند اگر چه چون سرا بند

حیرت زده‌ئی مواچنان کن

هر شعبه‌ئی که دانی آن کن

معنی که مخمور جهان بود

این مسئله را چه خوب فرمود

زهر از قبل تو نوش دارو

فحش از دهن تو طیبات است

دیباچه صورت بدیعت

عنوان جلال و حسن ذات است

باری پرده استتار بین حضرت فاضل و حضرت

شیخ برداشته اغلب اوقات حضرت فاضل منزل

حضرت شیخ بوده مؤانس و مجالس یکدیگر بودند

حضرت شیخ پس از آنکه تصمیم قطعی برای توقف

در شیراز تا آنجا فرمود با اشخاص ذوقدار و نسب
 موصلت فرمود از جمله جناب میرزا ابوالقاسم
 فخرالاشرف نجل جلیل آقا میرزا علی فخرالدوله را
 بصهرت قبول کرده ارشد از صبایای خود را
 بحال نکاح کرد و در وصیّه ثانی خود را نیز بفرزند
 ارشد حاجی احمد خان کرّانی که از جمله اعیان
 و ملائکین شیراز بوده موصلت کرده این فقره
 بیشتر اسباب حقد و حسد آقایان علما گردید
 زیرا که مشاهده مینمودند که بواسطه حسب
 و نسب که جناب ایشان دارا بودند ایالت و حکم
 و اولیاء امور زیاده از حد احصاء احترام میگذاشتند
 رابط رتق و فتق امور آن عهد نزد ایالت ایشان

میشوند بمرور در بنزل آقایان خلوت گشته
 و محض ایشان یوماً و یوماً رونق فوق العاده
 بهم زده تمام طبقات نفوس اعتماد تام پیدا
 کرده این مطلب نیز بیشتر بر عداوت آنها افزوده
 عقب و سائلی بر می آمدند که بتوانند توهینی
 وارد آرند باری کجدار و صرید مدارا می نمودند
 معاشرت و محاشات میکردند **تمه حکایت ایشان**
انشاء الله در ۱۳۱۱ هـ و ۱۳۱۲ هـ
 معروض خواهد گشت —

حرکت حضرت افغان امامیرا اقا نور الدین

حسب الامر مبارک حضرت عبدالبهاء ارواح خافده
 از خطه مصر پس از شانزده سال بسمت شیراز

و در ضمن ملاقات مرحوم اقامیزا محمد حسن
 حجة الاسلام در عتبات هر چند این فقره
 راجع بتاریخ فارس نیست لکن چون خالی از
 مطالب امری نیست و در سایر تواریخ ذکری از این
 مطلب نشده در این جا ذکرش خارج از مناسبت نیست
 لذا در این اوراق مذکور میگردد که ذکر خیری از ان
 یگانه خیر خواه عالم انسانیت شده باشد از حکایت
 و سبب ملاقات ایشان از این قرار است چون
 در سنه ۱۳۱۲ علیا مکرمه والده جناب اقا سید
 محمد حسین افغان مع صبیته شان که والده مرحوم
 موقر الاوله باشد عتبات مشرف میشوند منزل
 جناب میرزا حجة الاسلام رفته معرفی خود را

باین قسم مینمایند پس از تعارفات رسمی عرض مینمایند
 که من عیال مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم و ایشان
 صبیّه میباشند استدعا داریم که نظر خاص
 و توجه مخصوصی درباره ما بفرمائید پس از
 استماع میفرمایند کدام حاجی میرزا ابوالقاسم
 میگویند خالوی جناب آقا میرزا آقا میفرمایند
 کدام آقا میرزا آقا جواب میگویند سلیمان مراد آقا
 میرزا زین العابدین آن وقت متذکر شده میفرمایند
 آقا میرزا زین العابدین درب مسجد جامع میگوید بی
 زیاد خوشوقت میشوند سؤال میفرمایند آقا میرزا
 آقا حال کجا میباشد جواب میدهند که مصر
 بوده اند از قراریکه نوشته بودند خیال مراجعت

بشیر را داشتند میفرمایند میدانید که حرکت
 کرده اند و بشیر از رفته اند یا هنوز نیامده اند
 جواب میدهد هنوز نیامده اند میفرمایند شما
 تا چند وقت دیگر در عتبات خواهید توقف کرد
 جواب عرض میکند شاید تا پانزده یوم دیگر توقف
 داشته باشیم پس از تکمیل زیارت عتبات و نجف
 اشرف شرفیاب شده مراجعت بیوشهر خواهیم
 نمود میفرمایند فراموش نکنید بوشهر که
 وارد شدید هرگاه اقامت از آنجا وارد شده و
 حرکت بشیر از کرده باشند مضمی ماضی و هرگاه
 وارد نشده باشند تا زمانی که شما در بوشهر
 توقف دارید وارد شدند از قول من بایشان

بگوئید حتماً عبات شرفیاب شده ایشان را
 ملاقات نمایم زیرا که چندین سال است که از ملاقات
 صله ارحام خود محروم و هرگاه شما از بوشهر
 حرکت بشیراز کردید و ایشان وارد نشده باشند
 باشخص صدیق اصینی آید سفارش نمائید که پیغام
 من را بایشان ابلاغ نمائید که حتماً میل دارم ایشانرا
 ملاقات نمایم (چون مرحوم حجة الاسلام
 نسبت داشتند با مرحوم افغان یعنی با مرحوم
 آقا میرزا زین العابدین والد ایشان بنی عمای بودند
 و با والد ماجد حضرت اعلی روح ما سوا فداه نسبت
 نزدیک داشتند بنی جهت سماعی در ملاقات بودند)
 باری پس از آنکه حضرات مدت توقفشان در عبات

منتهی میشود یوم آخر برای وداع و خدا حافظی حدت
 حجة الاسلام شرفیاب شده عرض مینمایند که الیوم
 خیال مرخصی داریم مجدداً تذکر میدهند که پیغام
 من را برای اقامت ز اقامت فراموش ننمائید تاکید نماید
 ایشان عیبات امد ملاقات نماید حضرت پس از
 فراغت از زیارت روانه بوشهر میشوند همان
 روز جهازی که حضرت افغان تشریف داشتند وارد
 بوشهر میگردد حضرت بیکدیگر ملاقات نموده
 ابلاغ فرمایشات جناب حجة الاسلام را مینمایند
 جناب افغان میفرمودند ابتدا متردد بودم که
 آیا برای ملاقات ایشان بروم و یا صرف نظر از
 رفتن نماید فکر زیاد کرده ملاحظه شد رفتن

اولی است با همان جهاز حرکت کرده بسمت بصره روانه شد
 و از بصره ببغداد ورود کردم عریضه حضرت حجّت
 الاسلام باین مضمون عرض نموده که حسب التعمیر
 ابلاغ پیغام و فرمایشات حضرت عالی را باین جانب
 نمودند تأکید فرموده بودید که عتبات شرفیاب
 شده درک فیض حضور مبارک را بنمایم اینک بغداد
 میباشم هرگاه اجازه بفرمائید تا شرفیاب
 شوم عریضه را بایک نفر از احبّاء عرب فرستادم
 و سفارش نمودم که حضوراً هم آن شخص معرفی نماید
 عریضه که میرسد و مستحضری میشوند از ورود
 ایشان ببغداد بدین مضمون جواب مرقوم میفرمائید
 نود حینما عزیراً مکرماً پاکت شمار رسید ملائطه^{لشت}

در این اوقات چون ایاب و ذهاب زوار زیاد است بلکه
 بر شما زحمت پانزده یوم در داد السلام توقف
 فرمائید پس از انقضای پانزده یوم حرکت نموده بیا-
 عبات تاملات حاصل گردد زیاد سابق ملاقات
 ان نور چشم میا جواب را دفع می آورد میفرمودند
 پس از ملاحظه جواب حسب دستور ایشان پانزده
 یوم در بغداد توقف نمودم پس از انقضای مدت
 با چند نفر احباب عرب حرکت کرده بسمت سامره
 روانه شدم پس از ورود عرب ها منزلی تهیه کرده
 ساکن شدم فردای آنروز رفتم خدمت جناب میرزا
 دیدم پیرمرد بسیار نودانی نشسته اطراف آنرا
 متکاء گذارده ایشان تکیه کرده بود اشخاص که شریاب

میشدند دست ایشانرا بوسیده ساعتی نشسته
 بعد مرخص میشدند منهم حسب الحول رفته دست
 ایشانرا بوسیده معرفی خود را نمودم نگاه کرده
 احوال پرسی نمودند فقط گفتند منزل شما کجاست
 من که نمیدانستم و بلدیت نداشتم عرب ها که همراه
 بودند اسم کوچه و محله را عرض کرده که فلان محله است
 دیگر هیچ نگفتند و صحبت نداشتمند و اعمانه نمودند
 یک ساعت بیشتر نشسته برخواستم باز بدون
 اظهار التفاتی گفتند فی امان الله سیفرمودند
 اذین بی اعتنائی زیاد بدم آمد و خاتم تنک شد
 بخود می پیچیدم که این چه کاری بود کردم بدون
 جهت زحمت بخود داده از بوشهر باین جا آمدم

بدون نتیجه زیاد مکدر بودم آمد منزل بر فقاء گفتم
 فردا صبح زود تدارک خود را دیده باید حرکت بنمائیم
 موقع اذان که دو ساعت بطلوع آفتاب بود برخواست
 چای صرف شد حضرات مشغول جمع اوربی اسبابها
 بودند هوا تابان و روشن بود از دریاچه منزل
 در کویچه نگاه میکردم دیده یک نفر اخوند می آید
 درب منزل که رسید یک نفر از اجباء که علی نام *
 داشت صدا کرد علی رفته او را ملاقات کرده میگوید
 پیغامی از جناب میرزا دارم میخواهم باقا میرزا اقا
 بگویم علی آمد بمن گفت رفتم اخوند را ملاقات کردم
 سلام کرده گفت که جناب حجت الاسلام فرمودند
 تشریف بیاورید اما تنها کسی همراهتان نباشد

من مصمم شده که روانه گردهم رفقا، گفتند نمیگذاریم
 تنها بروید زیرا دنیا هزار اتفاق دارد میفرمودند
 جواب دادم اینها خیال باطل است ایشان لاینگار
 دارند که من را مخصوصاً طلبیده اند هر قسم بود
 رفقا را راضی کرده تنها از منزل بیرون آمد آخوند
 موسوم بشیخ حسن بود و از محارم حجت الاسلام
 باتفاق رفتم تا درب منزل جناب میرزا که یوم قبل رفته
 بودم آخوند سرنش کوچه که میرسد می پیچد
 گفتم جناب شیخ منزل جناب میرزا اینجا میباشد
 شما کجا میروید جواب داد اینجا بیرونی است
 فرموده اند شما از درب اندرون که منزل خلوت
 ایشان است داخل شوید تقریباً بسیت قدم

بیشتر رفته درب منزل را باز کرد در کرباس اطاعت
 بود درب اطاق را باز کرده پرده را بالا گرفت گفت
 بفرمائید رفتم داخل دیدم جناب^جتة الاسلام
 بقاعدۀ یوم قبل متکاء اطرافشان گذارده در میان
 آنها خزیده اند سلام کرده جواب دادند فرمودند
 شیخ حسن میروی چای دم کرده میآوری احد
 ماذون نسیت در اینجا بیاید زیرا که من پنجاه سال^{ست}
 که صله ارحام خود را ملاقات نگورده ام میخواهم
 بک^{عت} فضل بطبع ایشان را ملاقات کنم حتی اطفال هم
 ماذون نیستند بیایند پس از سفارشات
 فرمودند درب را هم ببند شیخ حسن
 درب را بسته رفت آن وقت بغلدا گشاده من را

بیغل گرفتند زیاد گریه کردند من هم از طلا تا ایشان
 رقت حاصل کرده زیاد گریستم بعد پهلوی دست
 خودشان من را نشانیده زیاد از جهاد التماس ^{تفقد}
 کردند فرمودند میدانم از وضع ملاقات یو قبل
 مکرر شدی و خوشست نیا مد فهمید که زیاد مغمو
 شدید چه کنم با این مخلوق تکلیف چیست این بود
 که شیخ حسن سفارش کردم که صبح زود بیاید نزد
 شما اطلاع دهد که بیاید ملاقات نماید در این بین
 شیخ حسن چای آوردند فرمودند بگذار و برو جناب
 اقا میرزا اقا چای میریزند شیخ حسن سینی چای را
 گذارده رفت چای ریخته با ایشان دادم فرمودند
 میل کنید تعارف کردم اصرار فرمودند خیر میل

فرمائید چای صرف شد در همان فغان فرمودند
 در چای ریخته ایشان میل فرمودند بعدی صبح را
 گذاردند پاره‌ئی سؤالات فرمودند که در این وقت
 کجا بودید و چه شنیدید و چه اشخاص را ملاقات
 کردید عرض کردم از چه قبیل اشخاص و چه مقوله
 فرمودند اشخاصی که پاره‌ئی دعاوی دارند و در این
 باب گفتگوها مینمایند یعنی اشخاص جدید العقیده
 جواب گفتم اولاً در سال ۱۲۹۶ که از شیراز حرکت کردم
 بمبئی رفتم مشغول تجارت بودم با تجار ایرانی و
 خارجیه معاشر و مراد بودم همه گونه اشخاص را
 ملاقات میکردم جواب و سؤال از هر حیث میشد
 از جمله حاجی محمد ابرهیم یزدی معروف بمبلغ را

ملاقات کردم مطالب مهمه ابلاغ و اظهار میداشت
 میزان انصاف انسان که میسجد رد نمیتوانست
 بکند بعد فرمودند از بمبئی کجا رفتید عرض کردم
 در سنه ۱۳۰۵ از بمبئی بقطر مصر مسافرت کردم
 و مدتی در پورت سعید و قاهره توقف داشتم
 و مشغول تجارت بودم و با اشخاص متنوعه معاشر
 و مراد بودم فرمودند از آنجا کجا رفتید و در
 کجا توقف کردید و چه اشخاص را ملاقات نمودید
 میفرمودند از این سؤالیهای ایشان خیالات برهن
 مستولی شد که شاید بخواهند از من اقراری بشنود
 و اسباب زحمت شود فکر کردم دیدم در این جا
 غیر من و ایشان دیگری نیست چه میتوانند بکنند

بهتر آن است که بنحویکیت سؤالیهای ایشانرا جواب
 بگویم گفتم بیروت هم رفتم و اشخاص عمده که وجوه
 ناس بودند مثل آقا محمد مصطفی بغدادی و امثالهم را
 ملاقات کردم فرمودند چه میگفتند عرض کردم در
 خصوص امر جدید صحبت میکردند و آنچه میگفتند
 بآله و براهین آرایات قرآنیّه و احادیث نبویّه
 بود بقسمیکه آدم منصف نمیتواند رد نماید
 و زیاد مایل بودم که حضور مبارک شرفیاب
 شده تکلیف شرعی خود را بخواهم و بدانم که
 تکلیف وجدانی و دیانتی ما چیست باید قبول
 کرد و یاری کرد جواب دادند نور چشم خداوند
 علیّ اعلیّ ارکان وجود را برای استفاده خلق فرموده

که بشرازهریک آرنها استفاده نمایند مثلاً چشم را
 برای دیدن و گوش را برای شنیدن زبان برای نطق
 و بیان دست برای لمس رگل برای مشی خلق فرمود
 فقط قلب را برای عرفان و معرفت خودش خلق نموده
 و محل تجلی خود قرار داده میفرماید قلب مؤمن
 عرش رحمن است چون چنین است پس شیطان
 در اینخاراه ندارد البتہ تا مطلبی از جانب خدا نباشد
 در قلب و وجدان اثر نخواهد کرد ایچہ بفهمد
 و معرفت آنرا قبول نماید بلاشک از جانب حق است
 خطا نخواهد رفت ایچہ فهمیده و قبول کرده صحیح است
 میفرمودند از استماع بیانات و تحقیقات ایشان
 مظہن شده در نہایت ازادی بنای مکالمه و صحبت را

گذاردم بعد سؤال میفرماید نور چشم از بیروت
 کجا رفتید جواب میدهند عکا رفتم تبسم میفرماید
 میگوید نور چشم در آنجا چه دیدید و چه فهمید
 میفرمودند جواب گفتم از چه حیث میفرمائید
 از حیث ملکی و ملکوتی جواب میدهند هرگاه
 از حیث ملکی خواهید از عزت و قدرت و صولت
 و جلال و جبروت و عظمت هیچ یک از ملوک و
 سلاطین باین پایه نخواهند رسید و اما از
 حیث ملکوتی خواهید آنچه که از مظاهر قبل شنیده
 و از آثار و آیات آن جواهر وجود و مظاهر قدرت
 ملاحظه فرموده اید بنحو اتم و اکمل و صد فرار در
 معظم تر از این هیچکس مگر نازل و صادر و ظاهر

و موجود مثلاً از رسول اکرم در مدت بستی و دوسا

سی جزو آیات قرآنی متدرجاً نازل از این وجود مقدس

یعنی حضرت بهاء الله مدت یک ماه ده اندازه

قرآن مجید در نهایت فصاحت و بلاغت افتخاراً

و غنایاً للعباد نازل و صادر میگردد که هیچ منصف

نمی تواند رد کند و یا ائیان بمثل نمایند جواب

میفرمایند واقع هرگاه انصاف باشد چنین آ

منهم پاره فی از آثار در زیارت کرده مشابهتی با آیات

قبل ندارد بل فصیح و بلیغ تراست بعد در بیانی

ادب سؤال کرده که جناب عالی این مطلب را

چه وقت درک فرمودید بستی فرموده جواب

میدشود فرزند میخواهی اقرار از من بشنوی

عرض کردم استغفر الله چون حضرت عالی اعلم از تمام
 نفوس هستید از برای اطمینان قلب خود خواستم
 بدانم که چه هنگام و چه وقت این مطالب استفتها
 فرمودید جواب میفرماید نو چشم چون میخواهی
 بدانید میگویم اوقاتی که جوان بودم و در دار
 السلطنه اصفهان تحصیل میکردم هنگامی بود
 که حضرت نقطه تشریف فرمای اصفها شده بود
 در منزل عروج معتمد الدوله منوچهرخان جمعی
 از طلاب با امام جمعه حضور داشتیم سؤالات علمی
 از هر حیث مینمودند جواب هر یک را در نهایت
 فصاحت و بلاغت میفرمودند بقسمیکه تمام از
 جواب و سؤالات مبهوت بودیم تا آنکه یک نفر

از طلاب سؤال علمی کرد جواب مفصّلی فرمودند آن
 طلبه بی انصافی و کافر ماجرائی کرد در جواب آن
 کارمز را ساختند و آنچه باید بفهمم فهمیدم
 بعد هم دنباله فهم خود را رهان کردم از آیات
 منزله و تفاسیر بدست آورده زیارت کردم مطاب
 و حمدانی خود را تکمیل نمودم دیگر شک و ریبی
 در خود مشاهده نکرده و نکردم و این عرت ظاهر
 که خداوند بمن عطا فرموده بواسطه انصاف
 در این مطلب و قبول این امر است میفرمودند
 پس از استماع این بیانات و اطمینان از آن جناب
 عرض کردم خدمت ایشان حال که این امر مبارک
 بان حضرت ثابت و مبرهن گشته و زمام اختیار

ملیونها از حزب تشیع بکف کفایت از حضرت است
 هرگاه صلاح بدانند مطلب را بیان و اعلا فرمائید
 تا نفوس از ضلالت و گمراهی نجات یافته بشاهراه
 هدایت وارد شوند جواب فرمودند فرزند چه
 میگوئی این نفوس منصف نیستند یا شئونات
 من از ملا حسین بشروئی و اقامیرزا محمد علی بارفرو^{شه}
 و اخوند ملا محمد علی زنجانی و سایرین زیاد تراست
 همان متاملهائی که با آنها کردند با من هم میکردند
 مصلحت در کمان بود در ضمن خدماتی هم کرده‌ام
 بگویم که چه کردم خود تصدیق خواهی کرد که صلاح
 در کمان مطلب و نیت در امر بوده عرض کردم
 میل دارم از همراهی که فرموده اند بشنوم فرمودند

سنه ۱۳۰۱ که جمعی را بحکم نایب السلطنه کامران میرزا
 در طهران گرفته دو سال حبس و در تحت فشار بودند
 هر روزه استنطاق میکردند و اسباب اذیت و آزار
 آنها را فراهم می آوردند من شرحی بنا صردین شاه
 نوشتم که شماها بدون جهت و فتوای داعی چرا
 اسباب اذیت و آزار مردم را فراهم می آورید تعقیب
 شما بوده که این امر را بین امر و ممالک عالم شیوع
 داده رسول الله میفرماید الا انسان جریص علی
 ما منع منع و زجر شماها امر این طایفه را قوت داده
 البته البته بمجرد رسیدن نوشته این داعی نفوسیکه
 در محاسن هستند طلبیده آنها را محبت کرد
 رهانمائید و از این بعد در تعقیب این مطلب

کوشش نکنید پیر از رسیدن مکتوب بنابر الدین شاه
 حضرت را تماماً طلبیده هربار یک اشرفی انعام
 داده آنها را رها کرده از جمله آن نفوس حاجی ملا
 علی اکبر و اقا میرزا ابوالفضل و حاجی امین و ...
 قره بلی و اشخاص عمده بودند آن یکی از خدمات
 من بود دیگر وقتی که سید جمال الدین اسد آبادی معروف
 با فغانی در اسلامبول در صد فساد برآمد کتاب
 اقدس را تحریف کرد و پارهائی مزخرفات از خود
 بر آن کتاب افزود از جمله چیزهایی که از خود بر آن
 کتاب مستطاب افزوده بود این بود که باید حسب
 اسلام خراب و مظهر گردد مگر باید خراب کرد
 مدینه را باید منهدم ساخت با چیزهای دیگر بتدریج

ترجمه کرده میدهد بسطان حمید که سلطان را
 بهیجان آورده در صدد فساد براید عبد الحمید
 شرحی بمن نوشت و تفصیل کتاب را مرقوم شد
 و تکلیف خواست من جواب نوشتم که شما در این
 امورات حق مداخله ندارید هر کس این کار را
 کرده مبنای آن بر غرض بوده تمام کتب از این قبیل
 انچه موجود باشد بفرستید نزد داعی پس از
 تفحص و تحقیق تکلیف آنها را معین کنم تمام کتب را
 سلطان حمید فرستاد نزد من من همه تمام کتب را
 بواسطه شیخ حسن در شرط غرق کردم و معدوم
 ساختم فرزند اگر بدانی علماء از ایران چه اندازه
 پاکات بمن نوشته و ففوی طلبیده اند سؤال

هر يك را بقرسی جواب داده آنها را ساکت نمودم
 اگر شرح دهه خسته میشوید از جمله از طهران
 آشتیانی و کلباسی از اصفهان شیخ باقر و شیخ تقی
 از شیراز سید علی اکبر و شیخ طاهر عرب از همدان
 ملا عبدالله و از سایر نقاط و شهرهای ایران هر يك
 شاید صد پاکت رسید و تمام جواب اسکاکی بآنها
 داده از بهار ساکت کردم پس از استماع این بیانات
 از جناب حجة الاسلام عرض کردم فی الواقع حدیث
 و همراهی جناب عالی در این امر سزاوار تمجید و شایان
 تقدیر است لابد رساله وصیت نامه مرقوم
 فرموده خوب است این عظم را توضیح داد
 تا بعد از این مردم تکلیف خود را بدانند جواب دادند

مفصل نوشته شده هرگاه وراثت بیرون دهند
سخن که باینجا می رسد میفرمایند شما کی حرکت
مینمائید جواب داده مقصودم شرفیابی حضور
مبارک بوده دیگر کاری ندارم میفرمایند
پس بهتر آن است که زودتر حرکت نمائید زیرا
که ورود شما بدارالسلام مفسدین آمدند نزد من
پارهائی مذاکرات کردند باین عنوان که شخصی از
عکاء بغداد آمده برای ابلاغ من جواب آنها را
دارم که آن شخص اقامیرزا آقا بنی اعمام داعی میباشد
خودم شخصاً ایشانرا طلبیده برای ملاقات
وزیارت بقاع متبرکه که این فضولها با شما نیست
بعد معافته کرده وداع نموده مرخص شده

از منزل که بیرون آمدیم دیدم اجباء عرب پریشان
 وار اطراف منزل جناب میرزا میباشند من را
 که دیدند خوشوقت شدند گفتم شما را چه میشود
 جواب دادند چون شما زیاد دیر کردید ما
 مضطرب شدیم خیالات بر ما مستولی شده
 پریشان گشتیم از منزل خارج شده اطراف
 منزل جناب میرزا منتظر شما بودیم جواب گفتم
 لازم نبود باری باتفاق رفقا، منزل آمده همان
 روز حرکت ببغداد و بصره نموده روانه
 بوشهر گشتند -

و رود جناب آقان آقا میرزا آقا نورالدین از بوشهر شیراز
 در سال ۱۳۱۳ در ایالت محمدتقی میرزا

رکن الدوله و وقوعات ان سنه پس از آنکه جناب
 افنان ورود بوشهر میفرمایند پس از چند یومی
 روانه شیراز میگردند اجاب استقبال کرده وارد
 میشوند اجاب آمده ایشانرا ملاقات مینمایند
 پس از مفارقت چندین ساله عهدی تازه و مجالس
 و محافل رونقی بی اندازه پیدا مینماید پس از توقف
 چند ماهی در شیراز جناب مشهدی حسین از آباده
 بشیر آمده پس از ملاقات و دیدنی با صراحت زیاد
 ایشانرا همراه خود با آباده میرد پس از چند ماهی
 جناب اقامت را محمود فروغی از طریق بوشهر عازم
 شیراز میگردند در بین راه سید محمد اعلم الهدی
 مجتهد بوشهری وثقه الاسلام برادر آقا نجفی

اصفهان و همسفرانشان واقع میشود از حالات
 حضرت فروغی مطلع گشته شیراز که میرسد این مطلب را
 اربغان برای علماء می آورند اظهار میدارد که یک
 نفر پیغمبر این طایفه با نشانه های صحیح وارد شیراز
 شده از علم و فضل حضرت فروغی برای هر یک از
 علماء وصف میدهد و آنها را متذکر از شریف
 داشتن ایشان در شیراز میدارند پس از آنکه حضرت
 فروغی ورود بشیراز میفرماید دیگر معلوم است
 با آن حال انجذاب و اشتعالی که داشتند خود
 داری نمیتوانستند بنمایند مجالس و محافل احباب را
 گرم و دائر و هر روزه در محل و منازل احباء
 جمعیت زیاد مجتمع راپورت اجتماعات را

بعلماء میدهند اخوندها در صد فساد برمی آیند
 پیغام برای رکن الدوله میدهند باین مضمون
 که بیک نفر مبلغ این طایفه بشیر آمده و مردم را
 اغواء مینماید باید انرا گرفته مجازات نمائید
 تا عبرت سایرین گردد حکومت در صد د
 گرفتن جناب فروغی برمی آید از جمله انروز در
 منزل مرحوم اقا محمد حسن خیاط مجمع مفصلی بود
 و حضرت فروغی حاضر بودند راپورت عملیات
 علماء و ایالت را با ایشان میدهند که باین قسم
 خیال دارند شمار گرفته اذیت نمایند پس از
 مذاکره و مشاهده آراء متفق میشوند که حضرت
 فروغی بابت نفوذ امین از شیراز حرکت نمایند

و آباده ره سپار گردند مشهدی عباس نامی که
 از اشخاص محبت صادق زرنک بود برای خدمتگذاری
 ایشان معین مینمایند شب حضرت فروغی از شیراز
 حرکت میفرمایند راپورت بحکومت میدهند
 چند نفر مأمور میفرستند در بین راه زرقان
 حضرت فروغی را شیراز آورده یکسوار در باغ ایالتی
 مینمایند در اربک برکن الدوله اخبار میدهند
 که ایشان را وارد کردند ایالت از اربک بیاض آمده
 ایشان را ملاقات مینماید صولت حضرت فروغی
 رکن الدوله را جذب مینماید رکن الدوله ایشان را
 بتفصات دارباشی میسپارد که در منزل شخصی
 میمانند از حضرت فروغی باشد پس از آنکه منزل

تفنگدار باشی نساکن میگردند ابتدا تفنگدار باشی را
تبلغ مینمایند تفنگ دار باشی منجذب و مشتعل
میگردد رکن الدوله در این باب متغیر میگردد رود
با حضرت فروغی مشغول مکالمه بوده در بیان
صحت کلمه سوئی از دهانش خارج میشود
حضرت فروغی عصبانی شده در نهایت تشدد
میفرماید شاهزاده گمان مکن ثعبان عظیمی
دارم هرگاه رها کنم خودت وارگت را می بلعد
از همینکه این کلمه شاهزاده واهمه مینماید بنای
عذرخواهی را میگذارد و قسم یاد مینماید که مرا
از اظهار این کلمه قصدی نبوده آن وقت جناب
فروغی زبان گشاده بنای تلاوت آیات قرآنی

واحادیث نبویہ میفرماید بقسمیکہ شافراہ
 مہوت میشود و برادرش میفرماید ایامی کہ این
 عبد در ساحت اقدس مشرف بودم و حضرت فروغی
 نیز مشرف بودند برای این عبد نقل فرمودند
 ذکر کردند کہ روزی شافراہ رکن الدولہ در غیاب
 من از جناب شیخ رئیس سؤال کرده بود کہ شما آقا
 میرزا محمود را میشناسید جناب شیخ استنکاف
 کردہ جواب میدهند خیر او را نمی شناسم در
 غیاب شیخ از من سؤال کرد کہ شما ابو الحسن میرزا
 شیخ رئیس را میشناسید جواب دادم بلی
 بخوبی ایشانرا میشناسم فرمودند روز دیگر
 نصادف واقع میشود جناب شیخ رئیس و من

هر دو در مجلس شاهزاده حضور داشتیم شاهزاده
 میگوید تعجب دارم جناب شیخ رئیس شما میفرمائید
 که آقا میرزا محمود را نمیشناسید و ایشان میگویند
 شمارا بخوبی میشناسند یعنی چه جناب فرغی
 فرمودند که من ملتفت شدم که جناب شیخ حکمت
 فرموده فی الحین معطل نکردم جواب دادم جناب
 شیخ رئیس شما من را نمیشناسید فراموش فرموده^{ام}
 ان روزی که در حوزة درس مرحوم والد تشریف
 داشتید در مباحثه کلمه فی غلط فرمودید
 مرحوم والد از بالای مجلس قلیانرا برداشته پرتاب
 کردند بشما البته باید این داعی را شما نشناسید
 شیخ ملتفت میشود که من حساب را درست

جود کرده جواب میدهد بلی بلی بخشید عذر

میخواهم جناب عالی افاضه مرحوم شیخ محمد فروغ آبادی

میباشند یاد ما مدنی الواقع مرحوم والد

ایشان شخص فاضل کامل جلیل القدری بودند

و خود جناب فروغی نیز عالم و فاضل بی بدلی

میباشند قدرشان در ایران مجهول است

اشخاص ذوی العلم قدر و منزلت ایشانرا میدانند

باری چندی جناب فروغی در شیراز بهین ترتیب

منزل تفکر دارباشی تشریف داشتند روزی

شاهزاده میگوید بحضرت فروغی که شما بهر سمت

خواهید حرکت فرمائید مانعی نیست بمیل خودتان

میباشد میفرماید قصد از طریق آبادی

بظهران است میگوید مال بخواهید تدارک شود
 جواب میدهند مال هم برای من از مرحمت حضرت
 والا بکن است شافزاده میگوید بصدوق دار
 باشی پنجاه تومان بیاور صدوق دار باشی
 پنجاه تومان حاضر مینماید شافزاده جناب
 فروغی میدهند میگویند برای مخارج راه سفر
 شما باشد جناب فروغی میفرمایند از مرحمت حضرت
 والا مخارج راه هم موجود و فراهم است
 اما مرحمت حضرت والا دارد نمی نمایم رد احسان
 جائز نیست پول را در حضور شافزاده گرفته
 بین فرارشها و فرارش باشی و پیش خدمت و آشپز
 و تفنگدار باشی تقسیم مینمایند پانزده قران

زیاد حی آید میفرمایند باشماق چی هم از ما حتی
 دارد زحمت کشیده پانزده قران زیادی رامیدهند
 باشماق چی شاهزاده از این همت و بزرگواری
 ایشان حیرت مینماید باری آنروز مال تدارک کرده
 حضرت فروغی را با دو نفر سرباز برای استخفاظ
 روانه مینمایند و سفارش میکند که سربازها
 تا زرقان در خدمت ایشان باشند جناب
 فروغی میفرمودند دو نفر سرباز یات
 تفک بیشتر نداشتند در بین راه بهم
 مذاکره میکردند که این آخوند بانی میباشد
 بهتر آن است که او را از عقب سر راحت بنمائیم
 میفرمودند معلوم شد پس از استماع این کلام

آنها خیال اذیت را داشتند بجدول آبی رسیده
 پیاده میشوند میگویند چای دم نمائید سربازها
 پیاده شده شهدی عباس گاشته ایشان
 مشغول چای بوده جانبزوغی با سربازها مشغول
 صحبت میشوند آنها را گرم صحبت مینمایند بغتة تفنگ را
 از دست سرباز میچاپند دور نشسته لو له
 تفنگ را بدست گرفته قذاق تفنگ را بلند کرده
 میگویند هرگاه قدرت دارید نزدیک بیایید
 گمان چه کردید هرگاه تصور کردید که بیا نفر
 اخوند بیش نیست میتوانید افزا اذیت نمائید
 بدانید که خیال غلط بوده من خراسانی میباشم
 صد نفر شما را حریف هستم سربازها ملتفت میشوند

Mirza
 seize
 rifle

که قافیه را باخته اند بنای عذر خواهی و عفو از
 تنصیحات را خواستند تفنگ را میخواهند میفرمایند
 ممکن نیست تا زردقان تفنگ را با آنها نمیدهند
 پس از آنکه وارد زردقان میشوند اجبآ آمده خدمت
 حضرت فروغی شرفیاب میشوند سر بازها
 انعام گرفته مریخ میشوند جناب فروغی پسر از
 یک شب توقف حرکت باآباده میفرمایند در اینجا
 خدمت جناب افغان میرسند منزل ایشان نزول
 اجل میفرمایند در آن وقت گفتگو بوده که
 صدیقه مرحوم دائی حسین را جناب افغان برای
 فرزند ارشد خود جناب اقا سید اقا بصلحیت
 اختیار فرمایند جناب فروغی که وارد میشوند

اسباب عقد و عروسی را فراهم می آورند جناب
 فروغی بقانون ^{امر} خطبه جدید عقد مینمایند اطلاع
 بامام نمیدهند این فقره برای آنها گران می آید
 که چرا با وجود نسبتی که دارند دائی حسین بی اعتنائی
 بانها مینماید و بقواعد و آداب جدید عقد کنند
 چند روزی در ابادیه بسیار خوب بود مجالس و
 محافل در نهایت استقلال و انجذاب دائره قضای
 ناگهانی میرسد ان قضیه کشتن ناصرالدین شاه
 بوده تصادف میشود با ورود سیدیحی خان
 حشمت نظام تفریشتی که با دو فوج سبز که مأموریت
 شیراز را داشتند وارد ابادیه میشوند که هنگامه
 کشتن شاه بلند میشود آخوند ها موقع را

معتنم می‌شمارند می‌روند نزد حشمت نظام او را

محرک می‌شوند که حشمت نظام حکم می‌دهد
 بسیاری ازها که اطراف منزل حضرت افغان را محاصره
 نموده آنها را دستگیر نمایند بواسطه گرفتاری
 آنها فوائد کلی عاید خواهد شد قرار کار را
 بدین منوال می‌دهند باید اشخاص مفصله مذکور را
 که جناب افغان اقامیرزا آقا نورالدین و جناب آقا
 آقا سید آقا و جناب افغان اقامیرزا ضیاء و جناب
 فروغی و جناب حاجی علی خان و جناب دائی حسین
 و جناب اقامیرزا عطاء الله خان سراج العلماء و
 جناب اقامیرزا حسین خان و جناب قابل و جمعی دیگر را
 منتخب نمایند که باید حتما دستگیر نمایند در بین

قرارداد و مذاکره همیشه امام مطلب را نفوذ بیشتر
 خود که عیال جناب دائی حسین باشد را پوزت میدهد
 که امام و حشمت نظام با جمعی دیگر معاهده کرده
 و قرار گذاشته که جناب افغان و سایرین را بگیرند
 خوب است در منزل نمانند جائی دیگر حرکت کرده
 تشریف ببرند که هرگاه در منزل شما بیایند آری
 تشریف نداشته باشند آن روز جناب افغان
 و جناب فروغی و جمعی دیگر منزل جناب حاجی علی خان
 تشریف داشتند ضلع جناب دائی حسین
 مطلب را تماماً بجناب افغان عرض مینماید
 کاملاً حضرات را مسبوق از خیالات فاسد آنها
 مینماید مأمورین حشمت نظام منزل دائی حسین

رفته برای اخذ حضرات سپرد آنکه یقین میکنند که منزل
 نیستند کاوش میکنند کجا هستند اشخاص مفسد
 آنها را دلالت بمنزل حاجی علی خان مینمایند دو نفر
 مأمور منزل حاجی علی خان رفته یکسر بدون اطلاع
 و خبر داخل خانه میشوند حضرات در وسط باغچه
 صندلی و میز گذارده جالس و جناب فروغی با آن
 هیكل جذاب و سخن سرشار مشغول تلاوت آیات
 بودند مأمورین، می بینند که جناب آقا حسین اخوی قاضی
 و جناب افغان و جناب فروغی و جناب حاجی علی خان
 و جناب دائی حسین حاضرند جناب آقا میرزا محمود را
 مخاطب کرده میگویند آقا شما را خواسته اند جناب
 حاجی علی خان و جناب دائی حسین میگویند

جناب فروغی که شما تشریف نبرید ما میرویم تا مطلب را
 بفهمیم که از چه قرار است جناب دانی حسین و جناب
 حاجی علی خان با ما موردین میروند منزل حشمت نظام
 با حشمت مشغول مذاکره میشوند میگویند چه
 کاری جناب اقامیرزا محمود داشتید هر فرماتی باشد
 ما حاضریم جواب میدهد شما هم در اینجا تشریف
 داشته باشید من کار با اقامیرزا محمود هم دارم
 اشاره میکند حضرات را توقیف نمایند پس از
 توقیف حضرات ما موردها رفته جناب فروغی را با کمال
 فصاحت و بی احترامی حاضر مینمایند جناب فروغی
 پس از آنکه ملاقات مینمایند با حشمت در کمال متانت
 صحبت میدارند حشمت چون زیاد از اندازه گریه بود

فرمایشات جناب فروغی را نمی فهمید بنای بدگوئی و
 تشدد و اذیت را میگذارد جناب فروغی ملاحظه میفرمایند
 که حشمت نظام فوق العاده کرو خراست دستخطی
 که از رکن الدوله داشتند خطاب بحکام نقاط جزو
 عنوان حکم این بود که حکام و مأمورین دولت ابد مدت
 هر کجا باشند باید نهایت احترام و خدمتگذاری را
 نسبت با ایشان مجری دارند رضایت خاطر جناب
 امیرزا محمود را جلب کنند حکم را که ارائه میدهند
 پس از ملاحظه حکم امر میکنند دو نفر مأمور
 جناب فروغی را از آباده خارج کرده تا دو منزل دور
 نمایند و مراجعت کنند مأمورین حسب حکم
 ایشانرا از آباده خارج تا دو منزل بالای آباده

ایشانرا برهنه کرده تمام اثاثیه که همراه داشتند گرفته
 مراجعت مینمایند جناب فروغی دو روز و دو شب
 در کوه های اطراف آباده برهنه و گرسنه سرگردان
 بودند پس از حرکت دادن جناب فروغی از حاجی
 علی خان ودائی حسین مبلغ یکصد و پنجاه تومان
 گرفته آنها را رها مینماید جناب قانل را چوب زیاد
 زده حبس مینمایند پس از دو روز و دو شب مرخص
 میکنند ایشان فراراً بنزد میروند باز امام مجدد
 حشمت نظام را محکوم میشود که چرا ساکت نشسته
 تعقیب نمیکنید میگوید چکنم امام دستور میدهد
 که باید حتماً آقا میرزا آقا و دو فرزندش را بگیرد زیرا
 رئیس آنها آقا میرزا آقا میباشد میگوید راه گرفتن

2 Bahar
 fired
 Mirza
 beater
 wiper

انهارا بنمائید چه قسم باید آنها را گرفت امام میگوید

ما عسکر خان سوردقی با تفنگچی های او را حاضر مینمائیم

شاهم سر بازهای خود را فرمان دهید که فردا بقته

در خانه دانی حسین ریخته اقا میرزا آقا و دو فرزندش

آقا سید آقا و میرزا ضیاء را بگیرند انهارا که گرفتید

طبعاً سایرین را خواهید اخذ کردن وقت انچه

میخواهید از آنها بگیرید میتوانید حشمت از این

مطلب و تدبیر بسیار خورسند میشود میگوید

البتة این کار را بموجب دستور جناب عالی باید کرد

مجدداً همشیره امام موسومہ بی بی بیگم جان

که همشیره عیال دانی حسین باشد پس از اطلاع از

خیالات آنها سه ساعت از شب گذشته بنفورت

خود را بمنزل دائی حسین رسانیده بهمشیره خود اجازت
 میدهد که برادر نامرد تو فردا چنین خیالی دارد که
 منزل شمارا محاصره کرده جناب آقایان را با انحال ایشانرا
 با شوهرت بگیرند محرمانه آمده شمارا اطلاع دهم که
 فردا آنها منزل نباشند عیال دائی پسر از شنیدن
 این مطلب نزد جناب آقایان رفته تفصیلا عرض مینمایند
 جناب آقایان میفرمایند کجا باید رفت من بلدیست اینجا را
 ندارم میگوید همسایه ما خانه آقا حسن میباشند
 هر چند او بجائی نیست اما آدم خوبی میباشد خانه
 او بر جی دارد ممکن است فردا در آن برج توقف فرمایند
 تا ببینیم فردا چه پیش می آید میفرمایند بسیار خوب
 شما و دائی حسین هر نوع صلاح بدانید ضرر ندارد

عیال دانی حسین می رود منزل آقا حسن عیال آقا حسن را
 ولایات مینماید تفصیلاً عنوان میکند که فردا حضرت
 بواسطه خیال فاسد امام و حشمت نظام میبنداشما
 هستند عیال آقا حسن جواب میدهد بسیار خوب
 شریف بیاورند سحر هنگام جناب افغان و جناب
 آقا سید آقا و آقا عبد الحمید * و دانی حسین میروند
 منزل آقا حسن در برج منزل مینمایند ولی حرم
 جناب افغان و صبیبه شان و عیال دانی حسین
 بسیار پریشان بودند که فردا چه واقع خواهد شد
 تا فردا حضرات تدارکات خود را دیده عسکرخان
 با تفنگچی هارا حاضر کرده مع نظام سرباز با حشمت
 نظام رو بخانه دانی حسین هجوم مینمایند پس از رسیدن

بخانه دای حسین درب را بستت میگویند عیال
 عبد الحمید که منزل او متصل بخانه دای حسین بوده
 و بلندی واقع داخل کوچه را می بیند که عسکر خان
 با تفنگچی و سرباز درب کوچه اطراف خانه گرفته اند
 عیال عبد الحمید خبر میدهد که عسکر خان و سربازها
 اطراف خانه را محاصره کرده اند آنچه در زدند در را
 باز نکردند از راه بام خانه همسایه ها داخل خانه
 میشوند فرزند کوچک خان اقامیرا ضیاء
 چون همراه والدشان نرفته بودند سربازها را
 که می بینند متحیر میشوند که چه کنند میرند پشت بام عیال
 اما حسن ملاحظه میکند که اقامیرا ضیاء روی بام است
 فریاد میزند اقا پائین بیائید از پشت بام سرازیر شد^{ند}

داخل حیات میشود ملاحظه مینمایند که جناب آقا
 میرزا حسین خان هم منزل آقا حسن شریف دارند عیال
 آقا حسن هر دو را در زیر زمین خانه اش پنهان مینماید
 سربازها با عسکرخان پیرزانه داخل خانه میشوند
 بنای فحاشی را میگذارند داخل اطرافها شده بعنوان
 کاوش که مردها را بیابند آنچه اسباب منزل بوده
 بغارت و بیجا میبرند حرم جناب افغان و صبیته شان
 را ملاحظه میکنند سربازخانه را احاطه کرده چادر
 سر کرده روی بند زده روی سکو گوشه حیات
 می نشینند و راضی بقضاء الله میشوند و مشغول
 بخواندن دعای فرج میگردند از قرار فرمایشات
 و مذاکرات خودشان که از برای این عبد نقل میکردند

میفرمودند بقسمی ساکت بودند که سربازها و اشرار
 تصور کرده که مرد هستند چادر سر کرده که کسی آنها
 نشناسد پس آنکه سربازها و تفنگی های عسکرخان
 در خانه میزینند اهل آباده نیز از زن و مرد هجوم
 کرده داخل خانه میشوند اهل بیت دای حسین
 چون جمعیت اهل آباده را ملاحظه میکنند بنای فریاد را
 گذارده میگویند سرباز ما مو است بدون جهت
 در خانه ما بریزد و ما را غارت نماید شما چه میگوئید
 از جان ما چه میخواهید سلطان سربازها که هجوم
 مردم را ملاحظه میکند حکم میدهد که اطرفی را از خانه
 خارج نمایند و درب خانه را چاقه گذارده که کسی
 دیگر داخل و خارج نشود باری قبل از آنکه چاقه

بگذارند دائی حسین دختر سیاه خانه زادی بسن
 سیزده سال داشت داخل خانه میشود سربازها که
 آن خانه زاد سیاه دامی بنیند عقب کرده او را بزنند
 آن بیچاره از ترس خودش را میرساند بصبیّه جناب
 افغان که با والد خودشان روی سکوی خانه نشسته
 بودند سربازها همین که می بنیند که آن دختر سیاه
 رفت نزد آن دو نفر چادر دسره که ساکت نشسته اند
 سلطان خود میگویند سلطان امر میکند بروند
 آنرا بزنند تا معلوم شود چادر دسره ها کی میباشند
 سرباز آمده با ته تفنگ آن دختر را که نامش شیرین بود
 میزنند آن بیچاره از ترس خودش دامی اندازد روی
 زانوی صبیّه جناب افغان سربازهای بی رحم

با چوب و ته تفنگ آن بیچاره را بشدت میزدند
 و میگفتند بگو آفات کجا است صبیۀ خرابان ^{خطه} ملا
 مینمایند شاید از شدت ضرب بگوید آقایان کجا
 هستند بنای تشدد را میگذارند و فریاد میزنند
 باین معنی که چرا این بیچاره را میزنید هرگاه حکم قتل
 دارید چرا معطل هستید بیک تیر تفنگ او داخل ^ص
 کنید عجب مردمان بی عقل احق میباشید این چه میدانند
 که مردها کجا هستند هر کجا رفته باشند بزنها که
 نمیگویند کجا رفته ایم حیا کنید خجالت بکشید این قدر
 این بیچاره را اذیت نکنید سر بازها که این قسم
 حرفها از صبیۀ افنان میشنوند دست کشید بر میگردد
 نزد سلطان میگویند معلوم شد آن دو نفر زن

هستند نه مرد عسکرخان میروند نزد اما میگوید

انچه در خانه کاوش کردیم مردها را نیافتیم و آنچه

زنها را اذیت کردیم ابراز ندادند تکلیف چیست

امام میگوید باید عیال و صبیّه آقا میرزا آقا را حاضر

نموده اذیت و زجر و شکنجه ننمائید تا ابراز دهند

که مردهای آنها کجا هستند تا این قسم نکنید *idid*

مقصود حاصل خواهد شد پس ازانکه تصمیم

قطعی که در این باب میگیرند مجدد همیشه امام

خواهر خود عیال دائی حسین می آید اطلاع دهد

که برادر نامرد تو چنین پیش نهادی کرده که میهمان

های عزیزت را در معرض اذیت اندازد که ابراز

دهند که آقا یان کجا هستند و قتیکه میخواهد داخل

خانه شود سربازها که در ب خانه را چاقه گذارد ه
 بودند مانع میشوند از دخول در خانه آن زن
 رشیده قسم زیاد میدهد التماس مینماید تا سربازها
 راضی شده آن زن داخل خانه میشود تفصیل را همیشه
 خود میگوید و اظهار میدارد که سربازها راضی نمیشدند
 داخل خانه شوم بفرار رخت و مشقت خود را داخل کرده
 مطلب را بشمارسانیده که تکلیف خود و آنها را
 هر قسم میدانید فراهم نمائید عیال دائی بیچاره
 زیاد مضطرب میشود با همیشه خود میگوید چه
 گونه این مطلب را بانها عنوان نماید بهتر آن است که
 باهم رفته مطلب را اظهار داریم عیال دائی با همیشه
 خود که هر دو خواهرهای امام بودند می آیند نزد

علیا مکرمه ضلع جناب افنان و صبیہ ایشان
 مطلب بیان مینمایند که امام و اشرار خیالشان این است
 ان دونفر مظلومه میگویند ما غریب اینجا هستیم
 بلدیّت نداریم جواب میدهند باید فکر محلّ امنی کرد
 از اینجا خارج شوید زیرا اشرار خیالشان توهین است
 علیا مکرمه میگویند محلی هم در نظر داشته باشید
 که خارج شویم از کدام راه برویم درب کوچی که
 چاقمه هست پشت بام هم که سر بار است راه
 نمیدهند چه باید کرد راه فرار و نجات را برای
 خود مسدود دیده در نهایت تضرع متوجه
 بساحت اقدس گشته مناجات مینمایند عرض میکنند
 ای جمال مبارک زمان تشرّف بساحت قدست بکرات

فرمودی در جمیع احوال باشما هستم افنانم را در
 کل حال حفظ مینمایم حال وقت آن است که نظر عنایتی
 فرمائی تفضل و ترحم کنی ما را از جبر و کشتن باکی
 نیست اما ملامت دشمن و توهین اعدا ناگوار است
 که بدست نا محرم گرفتار گردیم مشغول تضرع بودند
 و سربازها در اطاق و منازل مشغول بدستبرد
 بودند دائی حسین فوزندی داشت بسن دوازده
 سال موسوم باقا جلال از ترس میرود عقب طاقچه
 بلندی پنهان میشود سربازها با سرنیزه تفنگ
 عقب طاقچه را کاوش مینمایند دفعه سرنیزه بسکم
 آن طفل خورده شکم را پاره مینماید خون جاری میشود
 آن طفل را آورده وسط فضای خانه می اندازند

خون از اطراف چینه جاری میشود مادر و خواهرها
 بچرا که در خون غوطه ور می بینند بنا می خیزد و فغانرا
 میگذاردند سلطان سربازها این واقعه را که ملاحظه
 میکند فوری فرستاده دکتر فوج را حاضر می نماید
 که شکم را بخیه کرده زخم را ببندد حکیم که حاضر میشود
 میگوید پنجاه تومان بدهید تا زخم را بخیه نموده
 ببنده مادر بیچاره میگوید وجه نقد در خانه ندارد
 شما زخم را ببندید تا وجه تدارک کرده بشما بدهم
 حکیم میگوید تا پول ندهی زخم را نخواهم بست آن
 زن بیچاره نصف طاقه شال کشمیری بسیار خوب اعلی
 داشته می آورد حکیم میدهد آن وقت زخم را
 بخیه کرده می بندد و بواسطه ضربه و فریاد و گریه

و فغان زنهای همسایه و اطراف در صحن خانه جمع میشوند
 عیال دانی حسین با پریشانی حال وقت را منتقم دانسته
 می آید خدمت ضلع جناب افغان و صبیح اثیان عرض
 مینماید که حال ممکن است تغییر چادر داده در میان
 این زنهای زیاد که خارج میشوند شما همه خارج شوید
 که کسی شمارا نشناسد میفرمایند کجا برویم عرض
 میکنند با خودم خودم تشریف ببرید منزل عیال ناز
 دانی حسین میفرمایند محل امنی باشد میرویم
 عرض میکنند چاره نیست دو عدد چادر ^{نشان} ~~مقر~~ ^{سه} که در
 دهات است باد و کفش معمولی آورده میدهد
 خدمت اثیان میگوید تغییر چادر و کفش دهید
 که معلوم نشود من میروم نزد سلطان سربازها

میگویم زنیهای را از خانه خارج کند شما هم در
 ضمن آنها خارج شوید دستور داده می‌رود
 نزد سلطان التماس مینماید که شمارا بخدا این زنها
 اطراف را از خانه بیرون نماید تا من با بچه مجروح
 بینم چه میکنم سلطان بحال آن زن بچاره رقت
 کرده حکم میدهد بسرباز که تمام زنها را اطراف را
 از خانه خارج کنید زنها که خارج میشوند
 علیاً محترمه ضلع جناب افغان با صبیح محترمه شان
 بایک نفر خادمه محترمه در بین جمعیت از خانه
 خارج میشوند یدغیبی الهی آنها را از دست گرگان
 خونخوار نجات میدهد میروند خانه عیال ثانی
 دائی حسین آن زن بهائی نبود باری پس از بستن

ذم و خارج کردن زنها از خانه در صد جستجوی
 آن مظلومه ها بر می آید آنچه در خانه جستجو و
 کاوش مینمایند آن دو علیا محترمت دانمی یابند میر
 نزد امام میگویند زنهاى شیرازی دایما قیم معلوم
 میشوند از خانه خارج شده اند امام میگوید حال
 که شب است سربازها از خانه خارج شوند تا فردا
 در صد جستجو آنها برائیم باری پس از آنکه علیا
 محترمت میروند منزل عیال ثانی دای حسین پس از
 ملاقات عیال دای حسین بجزرت میگوید من تا صبح
 شما را در اینجا بیشتر نمیتوانم نگاه دارم زیرا اگر فردا
 بفهمند شما در منزل من میباشید شما را
 خواهند برد و خانه من را خراب خواهند کرد

باید دو ساعت قبل از آفتاب از این جا حرکت نمایند
 میگویند ما اینجا غریب هستیم نمیدانیم کجا برویم
 و راضی هم نخواهیم بود که خانه شما برای خاطر
 ما خراب شود خداوند قادر است که ما و
 خانه شما هر دو را حفظ فرماید شما هر کجا بگوئید
 ما برویم جواب میدهد من نمیدانم کجا بروید
 هر کجا میخواهید بروید این مطلب بحضرت بسیار
 ناگوار می آید باری ساعت سه از شب صبیّه جناب
 دانی حسین که عیال جناب آقا سید آقا باشد با یک نفر
 خدمه با طفل سه ساله جناب اقامیرزا جلال دومین
 بخل جناب افغان اقامیرزا آقا که از شیراز همراه ایشان
 آمده بود و آن طفل تعلق زیاد بجدّه و عمّه خود داشت

وقت حرکت از منزل جناب دانی حسین همراه آنها
 خارج نشده بود از منزل حرکت کرده می آید منزلیکه
 حضرت شریف داشتند آن طفل بجزد علاقته جدّه خود
 بنا می خجّه و گریه را میگذارد و میگوید عمّه جان از وقتی که
 شمارا نمیدیدم گمان میکردم سربازها شمارا برده اند
 بیچاره جدّه و عمّه آنچه سعی و دقت میکردند آن طفل را
 آرام کنند برگریه و خجّه بچه می افزود بهر قسم بود
 طفل را آرام مینمایند در آن حال آنها چهار نفر زن
 و یک بچه سه ساله در فکر هستند که چه کنند
 و تکلیف فردا چه خواهد شد در این بین صاحب
 خانه می آید میگوید شما چه خیال کردید باید فردا
 قبل از آفتاب از خانه من خارج شوید صبیّه

دانی حسین میگوید زن آقا شما که این قسم تکلیف
 میکنید و میگوئید از اینجا برویم کجا برویم میگوید
 من نمیدانم خود دانید هر کجا میخواهید بروید
 من نمیتوانم چهار نفر مسلمان بیچاره را برای خاطر
 شما بانیها در عذاب بیندازم باری آخر شب برای
 استفسار حال علیا محترقات عیال دانی حسین همان
 خادمه محرم که اول شب همراه حضرت آمده بود
 میفرستند جوایب حالات حضرت میشود
 علیا محترمه ضلع افغان تفصیل مذاکرات صاحب
 خانه را عنوان میدارند که صاحبخانه چنین میگوید
 که باید دو ساعت قبل از آفتاب از خانه او خارج شوید
 نمیدانیم چه باید کرد از خادمه صادق چون حال

حضرات را زیاد مشوش می بینید میگوید خداوند قادر است
 فکری خواهد کرد بر خواسته از خانه خارج میشود
 بعد از دو ساعت مراجعت مینماید میگوید خانه
 یک نفر رعیت را معین کرده ام قبل از آفتاب رفت
 شما آنجا خواهیم رفت بر خواسته میرود منزل دائم
 تفصیلاً با بیعالتی میگوید صبح بسیار زود که
 هوا تاریک بوده می آید خدمت حضرت چادرها
 مفرشی و کفشهای رعیتی را پوشیده بدون
 اطلاع صاحبخانه از خانه خارج میشوند میروند
 محلی که معین کرده بود آن خانه آخر قلعه نزدیک
 بیرون ده در بالا خانه طولانی که یک درب بیشتر
 نداشت که انگور در وقت کشمش ساختن خشک میکردند

هر کس دیده باشد میدانند چه جای تار یک خفه
 بدی میباشد وارد میشوند در آنجا ساکن میگرددند
 با چیه سه ساله زبان نافهم آن خادمه میگوید
 صاحبخانه التماس کرده که صداندهید که کسی
 بفهمد که ادم در اینجا هست بدانگزارید که چیه
 صدابدهد سفارشات آکیده کرده درب را
 قفل نموده کلید را برداشته می رود آن محتلمات
 مظلومه بواسطه تاریکی فنزل یکدیگر را نمیدیدند
 چیه کوچیک که همراه آنها بود بواسطه تاریکی وحشت
 میکرد میخواست فریاد بزند مثل هر روز خارج شده
 در حیاط بازی نماید درب را بسته میدیدید
 حجت میگرفت بطفل میگفتند صدامه هرگاه

صد آگنی سربازها صدایت را خواهند شنید
 می آیند ما را می برند طفل معصوم ترسیده آرام
 میشد پس از لمحہ ٹی باز میگفت هرگاه سربازها زنده
 گوشهٔ درب را باز کنید تا چشمم بروشنائی افتاد
 باز دوباره ببندید حال ملاحظهٔ پریشانی آن
 محترمان و جنح و فرح طفل بی گناه ونداشتن
 اطلاع از مردها که بان بیچاره ها چه وارد آمده
 و در کجا هستند در نظر که مجسم شود هرگاه
 انصاف باشد رقت آمیز است لعنة الله علی
 قوم الظالمین **باری** ظهر که میشود ان زن خادمه
 که اسمش تاجی بوده قدری نان و پنیر و یک کوزه
 آب زیر چادر گرفته برای حضرات می آورد درب را

باز کرده داخل طاق انبار عیش و نوش پس از احوال پرسی
 و تفقد میگویند که شما از خیال آقا یان راحت باشید
 زیرا آنها با جمعی از احباب در غوک بکوه رفتند
 الحمد لله سلامت میباشند انشاء الله تفصیل
 کوه رفتن آقا یان را خواهم نوشت باری پس از
 ملاقات حضرات آن خادمه در ب را بسته نقل کرده
 کلید را برداشته مراجعت مینماید آن علیا همراست
 فقط از خیال آقا یان راحت میشوند هر قسم بوده
 در آن طاق تاریک با گرمی هوا و طفل صغیر زبان
 نافهم روز را شام کرده تا یک ساعت از مغرب که
 میگذرد هوا تاریک شده تا بجای می آید در ب را
 باز مینماید میگوید حال هوا تاریک است کسی شمارا

نخواهد دید و ملتفت خواهد شد بیائید روی
 پشت بام بنشینید قدری استشمام هوا نمائید
 ان محرمات مظلومه از طاق تارک خارج شده
 در پشت بام می نشینند صاحب خانه می آید نزد حضرت
 سلام کرده احوال پرس می نماید در نهایت ادب
 عذر خواهی میکند میگوید امروز از صبح تا حال زیاد
 مضطرب بودم نزدیک بود عمر تمام شود که
 مبادا کسی ملتفت شود که شما در این جا هستید
 خوب است امشب جائی دیگر در نظر آورده تشریف
 ببرید زیرا صلاح نیست دیگر در این جا تشریف
 داشته باشید علیا همزه ضلع افغان متفکر
 میشوند که چه باید کرد هر کجا میرویم جواب

The
 the
 ce

میگویند حتی راضی بلیت اطلاق تادلیت هم که میشویم

صاحبخانه جواب میدهد بعیال اقا سید آقا

که صبیح دانی باشد میگویند شما که اهل اینجا

هستید چه باید کرد تکلیف چیست تا شب هست

فکری باید کرد جواب میدهد چه عرض کنم عقلم بجا

نمیرسد ضلع جنابان فکر زیاد میفرمایند

بهر آن است که بمنزل اقامیرزا عطاء الله خاسرا

الحکماء اطلاع دهیم که هرگاه صلاح خود را بدانند

بیت دوروز ما را در خانه خود نگاه داری کنند

تا ببینیم حاکم علی الاطلاق چه تقدیر میفرماید

تا بجای که هادی راه بوده پیغام میفرستند جهت

اقامیرزا عطاء الله خان حکیم که حال ما از این قرار است

بریشان و سرگردان میباشیم هرگاه صلاح باشد یک
 دوروز در خدمت شما باشیم و منتظر تقدیرت
 الهی پیغام علیا محرمه که میرسد عیال آقا میرزا عطاء^{الله}
 خان مطرب با آقای سراج الحکماء ابلغ میدارند
 که ضاع جناب افغان چنین پیغام داده اند جواب
 چه بگویم آقای سراج الحکماء میگویند جواب پیغام
 بدهید که البته البته بزودی تشریف بیاورد^{اولا}
 منزل من متعلق جناب افغان است ثانی من حکیم هستم
 برای من حکایتی نسبت تمام اهالی آبادیه محتاج
 و متعلق من هستند احدی نمیتواند بمن ایراد
 وارد آورد خدمه پیغام آقای سراج الحکماء را
 آورده علیا محرمات چادرهای مفرشی را

پوشیده از خانه رعیتی خارج شده میروند منزل
 آقای سراج الحکماء اهل بیت آقای سراج درب خانه باز
 گذارده منتظر بودند که وقت تشریف فرمائی ایشان
 در کوچه معطل نشوند حضرات وارد خانه میشوند
 اهل بیت آقای سراج از تشریف فرمائی ایشان
 زیاد اظهار بشاشت و مهربانی میفرمایند پس
 از استماع شرح حال چند روزه زیاد متأثر شده
 میگویند خوب بود از اول اینجا تشریف فرما
 شده بودید بواسطه مؤانست با آن محترمت
 ان علیا مکرمات از کسالت چند روزه راحت شده
 استفسار از حالات آقایان که در کوه بودند مینمایند
 تفصیل حضرات و رفقتان بکوه را بدین قسم ذکر مینمایند

میگویند پسر آنکه آن روز که در برج خانه آقا حسن
 بودند شب هنگام ساعت هفت از شب چند
 زغرا از اجباء در غول و جناب عباس بنان مسلح شده
 می آیند خانه آقا حسن خدمت جناب افغان شرفیاب
 شده عرض مینمایند که تشریف داشتن آن حضرت
 در اینجا صلاح نیست البتہ الآن حرکت فرموده
 در خدمت شما بکوه میرویم همین قدر که داخل کوه
 شدیم احدی قادر نیست نزدیک ما بیاید میفرمایند
 هر چه صلاح بدانید من حاضر پس از تصمیم قطعی
 حضرت افغان مع دو فرزندشان آقا سید آقا و آقا
 میرزا ضیاء و جناب دائی حسین و آقا میرزا حسین خان
 با اتفاق جناب عباس خان با حضرتیکه مسلح شده

آمده بودند متوکلّاً علی الله خارج شده میروند
 بکوه بندهای درغوک سایر اجّاء دیگر هم که
 اطلاع از رفتن آقایان بکوه حاصل کرده از جمله حاجی
 علی خان و سایرین بکوه میروند در حدّ جناب افغان
 در کوه توقف مینمایند جناب آقای عباس قابل را
 همان اول گرفته چوب زده دو روز و دو شب
 حبس نموده سرخص مینمایند ایشان فراداً بیزد میروند
 اقا اجّاء اطراف آباده جمعاً مسلّح شده بنو بت
 اطراف کوه گردش کرده کشیک میکشیدند حدّ
 جناب افغان عرض میکردند شما اجازه بفرمائید
 تا از کوه سرازیر شده بآباده رفته آنچه باید با ما
 بکنیم میکنیم و آنها را بجهازات خودشان میرسانیم

جناب افغان انہارا نصیحتی میفرمائید جلوگیر سے
 از اجبآء کردہ کہ مبادا خلاف انتظامی از شما صادر گردد
 زیرا جمال مبارک میفرماید بھائی باید خیر خواہ عموم
 باشد نظر باعمال آنہا مناسبت ہر گاہ انہا زخم
 زند شما مرہم نہید انہا زہر دہند شما
 شہد بنوشانید انہا نمی فہمند ذاہلند ^{فلند}
 خوب را از زشت تمیز نمیدہند شما بنصایح جمال
 مبارک ناظر باشید ہر گاہ حزنی ذالفتی از شما
 صادر شود تمام تقصیرت بٹماہا وارد خواہند
 آورد مبادا مبادا خلاف سوئی از شما بروز نماید
 کہ زحمت چندین سالہ ہمد خواہد رفت بدین گونہ
 مقولات بنصایح و مواعظ انہا را ساکت میگردند

و جلو گیری مینمودند باری پس اذ آنکه مأمورین
 جناب آقا میرزا محمود فروغی را از آباده خارج کرده در منزل
 دور از آباده ایشانرا برهنه کرده تمام اثاثیه ایشانرا
 گرفته جناب فروغی دارها کرده خودشان مراجعت
 مینمایند جناب فروغی دو روز و دو شب در بیابان
 سرگردان برهنه و گرسنه خودشانرا بزحمت زیاد
 با آباده میرسند شب وارد آباده میشوند میروند
 منزل حاجی علی خان ملاحظه میفرمایند در بخانه
 بسته از راه جدول آب بسختی داخل منزل میشوند
 پیراهن و زیر جامه ایشان در جدول گل آلود و کثیف
 میشود عیال مرحوم حاجی محمد اسمعیل ذبیح و صبیّه
 ایشان که ضلع جناب حاجی علی خان باشند ملتفت

شده که جناب فروغی مراجعت کرده می آیند ایشانرا
 داخل طاق برده لباس برایشان حاضر کرده پیراهن
 وزیرجامه ایشانرا عوض کرده شام آورده میل میفرما^{ند}
 بزودی پیراهن وزیرجامه ایشانرا شسته و خشک
 نموده حاضر مینمایند جناب فروغی مستفسر حال جناب
 افغان و حاجی علی خان و سایرین میشوند میگویند
 ایشان باجماعت احباب کلاً بکوه رفته اند ایشانهم
 میفرمایند منهد مایل هستم امشب بروم نزد
 حضرات عیال ذبیح میگویند شما خسته هستید
 امشب استراحت فرمائید فردا شب تشریف ببرید
 میفرمایند خیر رفتم امشب اولویت دارد باری
 بک نفر آدمی از گماشتگان خودشان

معین مینمایند همان شب جناب فروغی تشریف فرما

بکوه میسوند خدمت جناب افغان رسید ملا قاسمینا ^{مت نند}

وسرگزشت خود را برای یکدیگر بیان مینمایند جناب ^{سالمات}

افغان میفرمودند پس از آنکه جناب فروغی را ملاقات

کردیم احباب همگی جمع شدند حال خوشی داشتیم

مثل آنکه این کوه تخت سلطنت و آن فضای بهشت

برین بود یک روحانیتی برای کل دست داده بود

که حد و وصف نداشت یک روز و یک شب در

کوه خدمت ایشان بودیم پس از مذاکرات تصمیم

گرفته شد که جناب فروغی یزد تشریف ببرند

یک رأس اسب از مال اقا حسین در غوگی

جناب افغان برای سواری جناب فروغی اتیاع فرود

واسباب مسافرت ایشان را تهیه نموده بایک نفر
 خادم زدنات حرکت بیزد میفرمایند جناب اقان
 میفرمودند با احباب مشغول مذاکره شدیم
 که باید علاجی کرد ساکت نشستن ثمری ندارد
 باتفاق آراء چنین تصمیم گرفته شد که شرح
 حالات و وقوعات را مفصلاً تلگراف بطهران
 حضور حضرت صدارت و بشیر از بکن الدوله
 مخابره نمایند صورت تلگرافات را نوشته فرستادند
 اباده و دستور دادند که آغا الرحمن اباده و
 درغوک و همت آباد بالا جماع تلگراف خانه رفته
 تلگراف را مخابره نمایند تقریباً سیصد نفر
 از آغا الرحمن تلگرافخانه رفته متحصن میشوند

صورت تلگراف را بنال خان شیرازی که آن وقت آباد ه

تلگرافی و آدم بسیار بد نفس عنودی بود و

با امام وحشمت نظام همدست و همراز بود وجه

تلگراف را میگرفت اما خاطره نمیکرد بر عکس مهنریات

مخالفین را بطهران و شیراز خاطره و دراپورت

میداد احباب که ملتفت میشوند که بر عکس و بر علیه

انها قیام و اقدام دارند بکوه اطلاع میدهند

که زال خان برخلاف انتظار رفتار مینماید جناب

افغان میفرمایند از اباده مأیوس باشید باید

از طریق دیگر اقدام کرد قرار بر این میگذازند که جناب

افغان شرح واقعه را بنزد خدمت حضرت افغان

حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله نوشته که جناب

افنان از یزد مشغول مخابره شوند تفصیل را
مفصل نوشته با قاصد مخصوص میفرستند بیزد
و مرقوم میدارند که تلگرافات عدیده بطهران
و شیراز تلگرافخانه آباده داده شده لکن زال خان
تلگرافی مخابره نکرده بل برعکس واقعه را در انظار
اولیاء امور جلوه داده پس زور و پاکت جناب
افنان بیزد و استحضار حاجی وکیل الدوله از
مطالب مشغول مخابره بطهران حضور صد
اعظم میشوند تلگراف که با تابلت میرسد فوراً
صدراعظم برکن الدوله تلگراف میفرماید که
بنیویست از اشرا را باده جلوگیری کن و حشمت را
شیراز احضار نما پس از رسیدن تلگراف طهران

رکن الدوله خستمت را بشیر از طلبیده و جداجلوگیری

مینماید امام دیگر همدستی نداشته که فساد نماید

آباده بخوبی آرام میشود مطلب را بکوه اطلاع میدهند

که خستمت با سبزهها تماماً بشیر از حرکت نمودند

و آباده آرام است جناب افغان و جناب دای حسین

و جناب حاجی علی خان از کوه سرازیر شده آباده

می آیند هر یک منزل خود میروند اما جناب

اقامیرزا حسین خان و عباس خان و جمعی دیگر

در کوه توقف مینمایند جناب افغان بکسر تشریف

فرمای منزل آوای سراج الحکماء میسوند علیا محرمات را

ملاقات کرده از جناب سراج الحکماء و اهل بیت

ایشان از زحمات چند روزه حضرت زیاد عذر

خواهی میفرمایند با اتفاق می آیند منزل خود شای

باری در این بین حضرت والا شاهزاده حسام

السلطنه نجل سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

سابق از طهران بمأموریت کارگذاری بندر بوشهر

وارد آباده میشود باشنائی سابق باقا میرزا حسین

خان ورود بمنزل ایشان مینماید درباغ کلاه فرنگی

که بسیار جای خوب باصفای پاکیزه ای که متعلق

باقا میرزا حسین خان بوده منزل مینماید مستفسر

از اقا میرزا حسین خان میشود اظهار میدارند

بواسطه انقلاب زیاد و اذیت حشمت نظام

بکوه رفته اند شاهزاده میگوید یک نفر برو د

اضلاع داده بیایند آباده **باری** ایشانرا مطلع

میسازند که شاهزاده حسام السلطنه منزل شما
 وارد شده اند و شما را احضار کرده اند جناب
 اقامیرزا حسین خان الهمینان حاصل نموده از کوه
 سرازیر شده منزل می آیند حضور حضرت والا
 شرفیاب شده تفصیل کیفیت انقلاب را بعرض
 شاهزاده میرسانند خیانت های چشمت نظام
 و شرارت های امام وقاضی و زال خان تلگرافی را
 مفصلاً عرض میدارند شاهزاده بفوریت
 تفصیلاً بطهران حضور صدارت عظمی تلگرافاً
 عرض مینمایند امنیت حرود فارس را ببعضی
 عناوین درخواست میفرمایند گفتگو و غوغای
 اباده خاتم پیدا مینماید چند ماه دیگر جناب

افنان اباده تشریف داشته حرکت بیزد میفرمایند
 برای خاتمه حساب تجارقی بین خود و جناب افنان
 حاجی میرزا آقاچندی یزد تشریف داشته
 مراجعت بشیراز میفرمایند

**حرکت جناب افنان آقا میرزا آقا نورالدین از شیراز
 سفر دوم به استا اقدس ۱۳۱۶ هـ**

حضرت عبدالبهاء ارواح العالمین لتراب رحمة ظهور فرماد
 جناب افنان را احضار بساحت اقدس فرموده
 مع علیا مکرمه افنان سدره مبارکه مریم سلطانه بیکم
 وعلیا محترمه افنان سدره تقدیس طوبی خانم
 و جناب افنان حاجی میرزا ضیاء الدین از شیراز
 حرکت فرموده بساحت اقدس مشرف میشوند

یک ماه در ساحت قدس مشرف و در ظل عنایت

حضرت عبدالبهاء مستظل و هر روزه از کائنات

عنایت لانهایه مرزوق و از فیض حصو مستفیض

بودند پس از یک ماه حسب الامر مبارک بیورث

سعید شریف فرما میشوند چون جناب افغان

حاجی میرزا بزرگ و این عبد در پورت سعید تو

داشتیم جناب افغان مع علیا مکرمه و والد و همیشه

و اخوی حاجی میرزا ضیاء الدین پورت سعید شریف

فرما شده در انجام مشغول تجارت بودیم پس

از توقف سه سال باز به ترتیب حسب الامر مبارک

برای خدمت و محافظت بیت مبارک مأمور بقارس

گشتند تمام فامیل در خدمت جناب افغان

باحت قدس مشرف شده پاترده يوم مشرف

بوده درك فيض لقاء واكاملأ کرده بموجب

دستور مبارك حركت بيورت سعيد واز انجا

حركت بسمت شيراز فرمودند

سنة ۱۳۱۸ پس از آنکه اخبار حركت عرش مقدس حضرت

اعلى روح ماسواه فداه حسب الامر حضرت عبدالبهاء

ارواخا فداه از طهران وورود بساحت اقدس و

استقرار ان جسد مقدس در جبل كربل بيز از مير

حضرت حاجي شيخ الرئيس عريضه حضور مبارك حضرت

عبدالبهاء عرض مينايند چند فرو اشعار مني بر ما

تاريخ واستقرار عرش مقدس در جبل كربل حضور مبارك

ارسال مي دارند كه بسيار دان اشعار و تاريخ محبوب

ومطبوع حضور مبارک واقع شده عین اشعار

از این قرار است

۱
 کرم الله کرم القدس نزلت فی ایه الكرسی
 مستوی عرش ربنا الاعلیٰ نقطه الامر سید الانبیاء
 مظهر العدل مصدر الاصل جوهر العقل ظاهر النفس
 فی جوار البهاء مرفعت قبة الکبریا بذ الرسی
 ملهم الروح صاح فی رمی قال ارجح خيرة القدس
 شمس ۱۳۱۸

ایضا اوقاتیکه ناقض کبر طغیان در فساد نهمو بود
 عریضه عربی و قصیده فارسی حضور مبارک عرض مینماید
 آن عریضه و قصیده فی الواقع دیدنی است تا مطالع
 کنندگان درجه ایمان و اتقان و خاوصت آن یگانه

خاضع خاشع را بنخواستم اکمل دریافت نماید عین عریضه
جناب شیخ مع قصیده ای که عرض کرده در این اوراق درج ^{شود}

۱۵۴

Prem
Khay
Ra'i
rega
the C
Bre

العهد مخصوص و ولی الامر منصوص

و بنیان من اراده الله مرصو و جناح الوهم مقصو

و یدفع الله شر اللصوص الذینهم بنخواستم الشفا و فصو

فانلهم الله انی یؤفکون و ما اراده الله سیکون

حینئذ اهل الباطل یکون و لاهل الحق شعار الصائتة و الساون

سحر با معجزه پهلوان زندقه دل خوش دار

سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

شهری که تاج وی از من اراده ایتم است

پیر از جمال قدم بر همه جهان شاه است

نصوص صفت او بی شمار و زان جمله

خصوص آیه انا قد اصطفیناه است

گران بها است وجودش پس از صفو بها

که وجه ابهتی چون آفتاب و او ماه است

چو اوست عبد بهار رب عالم است امروز

سخن بلند و جلال خیال کوتاه است

هر آنکه پیرو آورده سپار راه تو بود

هر آنکه خصم شازده داشت گمراه است

حسود دل خورد و جان زدرد می کاهد

چرا که رنج حسد دل خود است و جانگاه است

چو اخوه بحب یوسف قناد اندر حب

ولی بجا قتلش بین که چاه او جاه است

نه هر که لاف زند از خلاف بتوان گفت

که محرم حرم خاص لایع الله است

خدای گفت من الرشید قد تبین غی

ترا ز طاعت من صور حوجه آکراه است

جمال نقش بطاوس صیغه الله داد

و گرنه زنگ خم اندر شغال و روباه است

بغصن اعظم ما راست اعتصام که او

شکوه دارد چون کوه و خصم و بیگانه است

بیان نباشد هر چون عیان و من دید

که او بسر حقیقت یگانه آگاه است

ش س

درسنه ۱۳۱۹ هجدهم ماه شعبان جناب افتاب

ورود بشیر از فرموده این عبد و اخوی حاجی میرزا بزرگ
در خدمت ایشان بایک عالم روح و ریحان ورود بشیر از
کرده خدمت اجبای رجن مشرف و ملاقات نموده
مجالس و محافل منظمًا مرتباً هر هفته دائر و اجبای
در نهایت اشتعال و انجذاب بودند و در کمال نظم
و بانهایت حکمت اجبای در بیت مبارک مشرف شده
تقبیل از عتبه مقدسه را مینمودند

درسنه ۱۳۲۰ نواب و الاصلک منصور میرزا

شعاع السلطنه از طهران ایالت فارس را عهد داده شده
با اجزاء کافی باشوکت و اقتدار زیاد با فوج سرباز
و شکوه شافردگی ورود بشیر از فرموده بواسطه

امتداد و انتظام ایالت شهر آدام و آزادی از هر حیث
 برقرار مجالس و محافل ملاقات بنهایت شکوه منعقد جناب
 اقامیرزا جلال ذرقانی و جناب عندلیب بنیاید حدیث
 مشغول تبلیغ امر بودند بهیچوجه اسمی از اغتشاش
 در میان نبود اغلب اوقات مجالس و محافل منعقد
 خصوص منزل مرحوم بشیر السلطان و مرحوم اقامیرزا
 علی رضا خان جناب شیخ الرئیس تشریف فرما میشدند
 و از فیض حضورشان اجزاء بهره مند میگشتند تا
 اواخر سال که اشخاص مفروض در صدد فساد و بلوا
 برآمده شهر را مغشوش و اسباب بلوا را فراهم آوردند
 باری این عید را کسالت فزاجی عارض مریض بستری شدند
 تقریباً بیماری عید چهار ماه بطول انجامید اطباء

مشغول معالجه از جمله مرحوم امام زین العابدین و رحمت
 معالجه بودند دواهای بسیار تلخ و بدبو میدادند
 بواسطه دوری از ساحات اقدس و کسالت بسیار خسته
 شده در آنات گشتم زیرا که دوازده سال در ظل مبارک
 بوده و روح از غنایات مبارک مهتر حال در ایران
 خواب بین ذناب خونخوار مبتلا و دچار بدین جهت
 بسیار محزون و مغموم بودم روزی پس از صرف دوا
 رفتم بالای بام بیت مبارک مقابل شجره مبارکه نارنج
 که بدست مبارک حضرت اعلیٰ روح ماسواه فراه در
 بیت مبارک غرس شده و موقع بهاران شجره مقدسه
 بود ایستادم که بواسطه استنشام رائحه زکیه آن
 شجره مبارکه تغییر حالی پیدا شود مقابل درخت رو بسا

مرتب است و اظهار امتنان و تشکر از حضرت مینمایند
 حضرت وارد عتبات میشوند توقف مبارک در
 عتبات خیلی مفصل است در این جا با اختصار
 ذکر میشود زیرا ما را مقصود وقوعات فارسی است
 باری روزی حضرت در حرم حضرت سید الشهداء
 مشغول زیارت بودند جناب ملا حسین که آن وقت
 در عتبات مشغول تحصیل و از جمله تلامذۀ مرحوم
 سید بود حضرت را ملاقات مینماید که سید
 جوانی بس بلیت سه ساله در نهایت خضوع و خشوع
 بنحو غریبی که از هیچ کس از طبقۀ علماء و زهاد و زائرین
 این حالت را مشاهده نکرده بود در نهایت التجا
 و ابتهال مشغول زیارت میباشد حیرت میکند

اقدام استاده متذکر باشعار مرحوم نبیل زرنندی گشتم

که در فوزه بند میفرماید

من که گزرم نخوردم ای محبوب

که نمودی برون ز رضو ! نم

اگرم خورده ام ندانستم

ناصر نادم پیشما نم

ماهیم دور او فاده انداز آب ماهیم او فاده دور از آب

بر سوزنار هجر بر یا نم

باین فرد که رسید از طرف خلوت میرزا آقا میر

که الحال آن خلوت مع طرف بزرگ آن متعلق بیت مبارک

گشته در آن وقت میرزا احمد خان خیرالدوله اجاره

کرده در آنجا ساکن بود یک پارچه آجر بنشان

میزنند چشم راست این عبد بقسمی که آجر خورد شده
 زمین میزند بواسطه آن ضربه حال ضعف برای عبد
 دست داده زمین افتادم اخوان امده این عبد را
 از پشت بام در صحن حیاط می آوردند چشم آماش کرده
 باز نمی شد جناب افغان مرقومه بی جناب قامیر ز ا
 حسین جراح باشی که از اجباء منجرب بود مرقوم
 میفرمایند که ملاحظه چشم عبد را کرده مشغول
 معالجه شود ایشان پسر از معاینه فرمودند که
 حال دو امکان نیست در چشم ریخت زیرا که حال مفهوم
 نملشود که چشم معیوب شده یا سالم باشد سفیداب
 قطع و روغن بادام و سفیده تخم کنج کرده که متدرجاً
 در چشم ریخته شود بهمان ترتیب رفتار شد

تا سه روز خورده آجر از چشم بیرون می آمد پس
 از یک هفته چشم آماش قدری بهتر شده
 چشم باز شد اما سفید و سیاه چشم معلوم
 نبود جناب آقای میرزا حسین امتحان کرده یعنی چشم
 چپ را گرفته فرمودند چیزی می بینید عرض کردم
 تاریکی و روشنائی را تمیز میدهم قدری مطمئن
 شده فرمودند صرف اعجاز است امیدوارم
 از برکت آن مکان مقدس چشم عیبی پیدا نکند
 باشد هرگاه چشم شما بی عیب باشد معجزه حضرت
 والا این ضرب باید بکلی چشم معدوم گردد در صد
 ضارب برآمده معلوم شد ریب آقای خیرالدوله
 که مادر آن کردیه بود خودش اقرار کرد که من زدم

و عدا هم زدم که کور شود باری چهل روز نتوانستم
 نکات به بادض اقدس نماید پس از چهل روز که چشمم قدک
 بهبودی حاصل کرد مبنی بعذر خواهی از عدم مکاتبه
 تفصیلاً خدمت مرحوم افاضت تقی منشادی عرض
 کردم که سبب مکاتبه بواسطه ضرب و آسیب در
 چشم بوده مرحوم منشادی عین مکتوب عبد حضور
 مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لغناياته الفداء داده
 تفصیل را عرض مینماید از قلم فضل و عنایت یک طغرا
 لوح ارفع اعلیٰ افتخاراً لعبد نازل اینک نظر بقناسب
 سواد توفیق منیع در این اوراق تاریخ

موقوف م

میگردد

شیار از حضرت افغان سرده مبارکه جناب آغا میرزا حبیب الله

علیه بجا، الله الا الهی

هو الله

ای فروع شجره حقیقت مقبول بادگاه جیب حقیقی
گستی و مقرب درگاه طیب روحانی و مظهر عواطف
حضرت سبحانی زیر امور و تعزیر و اذیت ستمکاران
شده و معروض جنای جاهلان از سنک پرتا صیغضا
اثری در چشم و جبین حاصل شد و ضری چون روح
عظیم این سنک هر چند تنک ستمکاران بود و
لکن دلیل بر هوش و فرهنگ آن مظلوم مهربان
چنانچه گفته اند و کم فی الارض من خضراء یا بسته
ولیس یرجمونها الا مالهم ثمر در وقت اذان در کور

فرقان دست بینا گوش نهادن سنت قدیم و عادت
 دیرین مؤذنان است زیوا در بدایت انتشار دین الله
 در مدینه چون بانگ اذان بلند شد از اطراف مؤذن را
 سنگسار نمودند لهذا هر کس اذان گفتی دو دست را
 بینا گوش نهادی تا سراز سنک هر بد اختر محفوظ
 و مصوم ماند باری این جفا را در راه وفا کشیدی
 و این محنت و اذیت را در محبت حضرت احدی تحمل
 نمودی شکر کن خدا را که باین عطیة کبری موفق
 و مؤید شدی حضرت افغان سدره تقدیس جناب
 ابوی بکیر ابداع اجمعی ابلاغ نمائید و همچنین سایر
 اخوان و ووزقات مبارک را و علیات التَّحِیَّةِ وَالشَّاءِ

در سنه ۱۳۲۰ واقع مرحوم حاجی ابوالحسن و ولد
 ماجد مرحوم اقامت مزاحمت باقرخان که در ابتداء تاریخ
 و او اسط ذکر خیر ایشان مفصلاً مرقوم شده و همین
 اخلاق و ایمان و خدمات واجبه بآن مرحوم مسطور
 گشته اینک نیز صدمه و لطمه آخر حیات آن
 متصاعده الی الله مرقوم میگردد که ختامه بالمساک
 گردد ان واقع از این قرار است مرحوم حاجی
 تعلق خاطری فوق العاده بجناب اقان داشتند
 هفته فی دو روز یعنی روزهای دوشنبه و جمعه
 در بیت مبارک مشرف و بیدین جنب افنان تشریف
 فرما میشدند ان اوقات سن ایشان تقریباً تجاوز
 بنود سال بود روزی را یام عبورشان در حوالی

منزل حاجی سید علی اکبر فال اسیری که ذکر شرارت آن
 در واقع حضرت مرتضی و مرحوم محمد قاسم خان از
 قلم جاری و در اوراق تاریخ مسطور گشته واقع میشود
 جمعی اشرار از مریدهای سید جناب حاجی را ملاقات
 نموده اطراف ایشانرا احاطه مینمایند آن پیر مرد
 نورانی و کل روحانی را پس از امریت زیاد کشید
 میرند منزل سید آن شخص جهول را اطلاع داد
 از داخل خانه در کوپاس آمده با عصاب دست خود آن
 وجود نازنین را مضروب میسازد بقسمی که حال ضعف
 بجای دست داده بیهوش میشوند پس از مدتی
 شدن حاجی را آورده در کوچه می اندازند چند نفر از
 قراش های قوام الملک حاجی را دیده میشوند بسیار

دوش کشیده می آورند در ب منزل مرحوم آقا میرزا محمد
 علی خان دق الباب کرده حاجی را داخل خانه می برند و آنرا
 انعام خود را گرفته مراجعت مینمایند اهل بیت منزل آقا
 میرزا محمد علی خان منزل آقا میرزا محمد باقر خان واقعه را
 اطلاع داده می آیند مشغول معالجه ایشان میشوند
 ازان تاریخ بعد دیگر مرحوم آقا میرزا محمد باقر خان
 مانع میشوند از خروج منزل بواسطه آن صدمه
 و اذیت چند ماهی ایام حیات ایشان بطول انجامید
 تا زمان صعود ایشان میرسد در راه جهادی لا اول
 سنه ۱۳۲۰ صعود فرموده در بقعه حافطیه محل مدفن
 ایشان قرار داده دفن مینمایند در آن سال دیگر
 تازه فی که رخ داده که جالب نظر می باشد بلوای عام

و توهین بجناب حاجی شیخ رئیس باسرا مرو این طایفه بوده
 از واقعه از این قرار است چون یک سال مدت حکمرانی
 نواب و الاملاک منصوب میزاشعاع السلطنه در شیراز
 امتداد جست و امورات بخوبی انتظام پیدا کرده بود
 ارباب غرض عقب بهانه گشته که وسایل بلوار فراهم
 آرند خورد خورد تحریک کرده اهالی شهر دو فرقه شده
 بنای بلوار گذاردند جمعیت زیادی بهو خواهی شاهزاده
 در لکرافخانه اجماع کرده و جمعی دیگر بتحرک محمد رضا
 خان قوام الملک در مسجد نو و شاه چرای جمع شده با در فساد
 گرم کردند جناب حاجی شیخ رئیس اولاً نظر بخاطر جمعی از مرکز و ثانیاً
 نظر بانساب فامیلی همراهی شاهزاده نموده و
 جناب حاجی شیخ یحیی امام جامع با جمعی از طلاب و اعیان

و تجار و کسبه در تلگرافخانه تشریف برده چادرها و
 خیمه‌ها و سرپرده‌ها برپا کردند و سایر علماء از قبیل
 اقامیرزا ابراهیم صحرآقی و بعضی دیگر همراهی با قوام
 کرده در مسجد نو مجتمع گشتند این مطلب وسیله
 خوبی بدست اشخاص مغرض آمده دامنه آتش فساد و
 بلوارا توسعه داده مشتعل می نمودند و در اذها و اذ
 مردم عوام بواسطه مقاله های حضرت شیخ که بالای
 منبر فرموده و اشخاص عدیده نوشته و تدوین کرده در
 میان گذارده طرح مطلب و نقشه خیالات خود را چنین
 قرار دادند که بگویند حاجی شیخ الرئیس بابی است
 و مردم را از طریق هدایت منحرف و بصراط ضلالت
 و گمراهی سوق میدهد و مردم را با پول زیاد سزاد

مرحوم محمد رضا خان قوام الملک و بامضاء شرعی آقا میرزا
 ابرهیم محلاتی و سایر علماء و کسبه و اوباش را تشویق و تحریک
 میکردند هر روز دستهای اطفال و اراذل و اوباش
 با چوب و چماق و هفت تیر و تفنگ در بازار و اسواق
 و معا بر حرکت داده هر دو تکانی که باز بوده بقوه قهریه
 می بستند و مردم را بفساد تحریک مینمودند و از
 بدگویی و سب و لعن کوتاهی نمیکردند اضا یکدسته
 از زنهاي آغ اوبلی و بیات چوب بدست گرفته حیدر حیدر
 کرده بجای شیخ رئیس و شافزاده عنوان آنکه با بے
 هستند سب و لعن کرده بنای هرزگی را مینمایند
 و تحریک بکشتن و بستن احببای مینمودند تقریباً چهار
 ماه باین منوال شورش بطول انجامید و تمام احببای

از حیات وهستی خود مایوس بوده ابتداء ماه صفر
 ۳۲۱ هـ تلگراف عزل شاهزاده از طهران میرسد شاهزاده
 مایوس از توقف در شیراز شده ملاحظه مینماید که
 هرگاه بخواهد مطلب عزل خود را شریعت دهد اسباب
 توهین کلی خواهد بود شاهزاده امر میفرماید که
 شلیک توپ نمایند صدای توپ که بلند میشود شهرت
 میکند که از طهران تلگراف نصب شاهزاده رسیده
 ایالت بالاستقلال میباشند بمحرد شنید صدای
 توپ اشخاصی که در مسجد نو مجتمع بودند سرعوباد فرار
 اختیار مینمایند علماء باهای خود را روی سرکشیده
 بمنازل خود رفته در خانه های خود تحصن ملیشوند
 احدی در مسجد نو و شاه چراغ باقی نماند پس از آنکه

مطلع شدند که مردم متفرق گشته اند شب هنگام

شاهزاده باجناب شیخ رئیس و تمام اجزاء شاهزاده

حرکت کرده ره سپار بصوب طهران میکردند عصر

آنروز اهالی شهر خبر شده که ایالت معزول و بطهران

حرکت کرده مردم آرام شده قوام الملک میگوید مقصود

ماغرل شاهزاده و حرکت شیخ رئیس بوده بکسی

دیگر کار نداریم احدی حق ندارد اسم بابی بزرگان

ببرد و بکسی بد بگوید باری شهر را از طهران

بنواب و الا شاهزاده محمد حسین میرزا مؤید

السلطنه که سمت ریاست تلگرافخانه را دارا

بودند از طرف میرزا احمد خان علاء الدوله

میسپارند

سنة ۱۳۲۱ واقعه اصفهان و هنگامه قتل و غارت

پیش می آید سرایت بیزد نموده که تفصیل اخبار در

تاریخ اصفهان ویزد البته نوشته شده از هنگام

سرایت بفارس مینماید درین وقت میرزا احمد خان

علاء الدوله فرمانفرما بود بسیار با جذب امواد

فارس را نهایت انتظام داده افراد از ایالت جلیل الهدی

چشم میزدند شخصاً خود ایالت بخزینات امواد

رسیدگی میفرمود اخبار و قوعات اصفهان و

یزد که بشیر از میرسد دقت وجدیتش در جلوگیری

از مفاسد مردم زیاد تر بل اشخاص فعال مثل مرحوم

محمد رضا خان قوام الملک و حیدرآبادی خان بیگلربیگی

و شاهزاده محمد حسین میرزا مؤید السلطنه و جعفر خان

امیر پنجه فریدنی و احمد قلینان سرهنگ را با خود مساعد

و همراز کرده بنهایت قوت و قدرت جلوگیری کرده

نیگذازند صدائی از احدی بلند گردد در این گیر و دار

اخبار از زرقان می رسد یعنی اخوند ملا علی اکبر زرقانی

اشوار زرقان را محروک شده هجوم با استاد احمد ملکی *

دو زآورده اذیت زیاد مینمایند و سایر احباب

زرقان نیز در تحت فشار اشوار واقع مطلب که

بشیر از مشهور مقام میرزا جلال زرقانی بخل مرحوم

ملا عبدالله بگاء که ذکر آن سابقاً در این

اوراق مرقوم گشته بخيال نصرت امواقاده با خیاب

عندلیب و بعضی از نفوس دیگر مشورت نمودند

که عریضه بایالت عرض و تقاضای داد خواهی نمایند

که ماملت بهائی باید تا چه اندازه مستور و در تحت

فشار این مخلوق باشیم عریضه را بدون اطلاع

جناب افغان نوشته میدهند با قاعلی اکبر خادم

که بایالت برساند ا قاعلی اکبر طرف صبح عریضه را گرفته

در باغ ایالتی برده ایالت جلیله در عمارت خود شید

تشریف داشته جمعی از علماء و تجار و اعیان و کسبه

حضور داشتند ا قاعلی اکبر پاکت را حضوراً میدهند

علاء الدوله عریضه را گرفته میدهند با قاعلی میرزا

قاسم خان اصف الملک اخوی مرخوم میرزا حسین خان

مقدم الذیوان ایشان منشی حضور و از محارم

ایالت بودند میگویند پاکت عارض را بخوان مطالب آنرا

بگو تا بعرض عارض رسیدگی شود جناب اصف الملک

پس از آنکه میخواند متحیر میشود که چه بگوید عریضه را

در پاکت گذارده عرض مینماید مطلب عریضه را

بعد عرض خواهد کرد علاوه^۲ امر مینماید و تشدد^۳ الدوله

میکند که بگو بدنام عرض عارض چیست و در چه مورد است

جناب اصف الملائک مجبوراً میگوید عریضه از طرف

بهائیها میباشد مطلب را بالاخصت عرض مینماید

علاء الدوله ملتفت میشود که مطلب از چه قرار است

حاشیه عریضه دستخط محمد رضا خان قوام الملائک

میفرماید و با قاعی اکبر میفرماید جواب را از آقا

قوام الملائک خود ایالت قوام الملائک را احضار کرده

میفرماید از این طایفه اشخاصی را که میشناسید

نصیحت کنید که حال موقع این گونه اظهارات نیست

باید حاکم نمایند نه آنکه رسماً با مضاء ملت بها ع
 عریضه نمایند مرحوم قوام الملک عرض نموده
 اطاعت دارم مراجعت کرده مشغول کارها
 راجعه بخود میگردد در آن مجلس بعضی از
 شیاطین مفسد از مطلب آگاهی یافته که بهائیها
 چنین عریضه بیایالت عرض کرده اند بنا
 بر ضوضاء و در معابر و اسواق و مساجد و
 اماکن گذارده اقدام بشرارت و بدگویی و اجادات
 اصفهان و یزد را شهرت میدهند و در ضمن
 عریضه بیایالت و درخواست و ازاد بودن این
 طایفه را دست آور کرده فریاد و اشریعتا را
 بلند مینمودند و در آن ایام در شیراز بنین مردم

عوام هنگامه خیلی رنگین و واقعاً زیاد سنگین

بود باری مرحوم قوام الملک شب چهارم ما

ربیع الاول بتوسط عباس خان پیش خدمت که

جوانهای بسیار محبت مشتعل در امر بود و مرحوم

قوام الملک از حال روحانی آن مطلع پیغام میفرستند

خدمت جناب افغان اقامه را تا که یک ساعت

از مغرب گذشته عباس خان در بیت مبارک

مشرف شده خدمت مرحوم افغان رسید ابلاغ

پیغام قوام الملک را مینماید که آقا سلام رسانید

احوال پرسى فرموده گفتند که عرض نماید که امروز

در باغ ایالتی شخصی عامی پاکتی با اسم و امضاء این

طایفه بایالت عرض کرده و درخواست آزادی

نموده ایالت مراجعه بمن فرموده لذا لازم است یک
ساعت شمارا ملاقات نماید هر وقت که مساعد باشد
برای شما در باغ شهری تشریف آورده خدمت شما برسد

مرحوم والدین بافتان جواب پیغام را بعباس خان
فرمودند

که من از این مطلب آبداء اطلاع ندارم گمان نمیکنم که

این طایفه در این هنگامه چنین عریضه‌ئی

عرض نمایند و تقاضای چنین مطالبی کنند شاید

هر کس چنین امری را مرتکب شده باشند مبنای

ان برفساد بوده خدمت آقای قوام‌الملک از قبل

من سلام برسانید عرض کنید من بواسطه در

پای قادر حرکت نیستم که شرفیاب شویم بنده زاده

میرزا حبیب‌الله را هر وقت تعیین فرمائید از قبل

خودم فرستاده حضور مبارک شرفیاب شده
 در فرمایشی باشد در اجرائی حاضر عباس خان
 جواب پیغام آقای قوام را از طرف جناب افتان
 ابلاغ نموده مرحوم قوام الملک وقت تعیین فرموده
 که فردا شب یک ساعت از مغرب گذشته در باغ
 ملاقات نمایند مرحوم عباس خان همان شب
 بفاصله دو ساعت تعیین وقت را در بیت مبارک
 ابلاغ مینمایند شب پنجم ماه ربيع الاول یک ساعت
 بعد از مغرب این عبد در باغ رفته ملاحظه کردم
 که مرحوم قوام الملک تنها در باغ قدم میزنند و
 منتظر ملاقات حقیر میباشند عباس خان را
 ملاقات کرده با اتفاق رفتم خدمت آقای قوام الملک

پیر از ملاقات و تعارفات رسمی مرحوم قوام جوایبی
 حال جناب والد شدند و احوال پرسی فرمودند نسبت
 از آن گفتند من آقامیرزا جلال خان را زیاد ملاقات
 کردم اما شمارا ملاقات نکردم مگر شما شیراز نبودید
 عرض کردم خیر شیراز نبودم سؤال کردند کجا بودید
 عرض کردم تقریباً یازده سال مسافرت خارجه
 نموده و محل توقف و تجارت در مصر و پورت سعید
 بوده سؤال فرموده در سورتیه هم رفتید عرض
 کردم بلی سؤال فرمود حضور حضرت بهاء الله
 مشرف شدید عرض کردم بلی فرمود برای من
 تفصیل مسافرت و شرفیابی حضرت بهاء الله را
 حکایت کنید خاطر مامد بیان اینکه جمال مبارک

Pau
 ask
 if
 ne
 Bal

در حیفاً در واقعاً یزد فرمودند برای مذاکره

امشب بوده که باید با آقای قوام مذاکره شود

بازی عرض کردم در ماه صفر ۱۳۰۱

از شیراز با فامیل حرکت کرده و آمد

پورت سعید شدم جناب والد پورت سعید

تشریف داشتند خدمت ایشان بودم هشتم

ذی حجه از پورت سعید با فامیل عازم شرفیاب

حضور مبارک شدیم ^{۹۹} ذی حجه ورود بحیفاً

نمودم در آن اوقات فصل تابستان بود جمال اقدس

ابن حیفاً تشریف داشتند در آن سفر اول نه ماه

تشریف بطول انجامید مدتی در حیفاً و زمانه

در عتبات مشرف بودم خاطر دارم هنگامیکه جمال

اقدس اجمعی حیفاً تشریف داشتند اخبار واقعه
 یزد رسید که سلطان حسین میرزا جلال الدوله
 حکمران یزد هفت نفر از اعیان و ابا شد عذاب
 شهید کرده ^۳ هفت شبانه روز شهر یزد را آئین
 بسته چراغان نموده جشن گرفت ظلم و اعتساف را
 آن بی انصاف بجد کمال رسانیده خطوط یزد که
 رسید تفصیلاً مفصل نگاشته بودند اخبار آن
 مدحش که حضور مبارک عرض میشود احزان
 هیکل مبارک را احاطه نماید هرگاه اعیان و سادات اقدس
 مشرف میشوند تمام مطالب حصر در ظلم و تعدیات
 دولت قاجاریه بر این حزب مظلوم بود مخصوصاً شی
 از شبها این عید و اخوان را احضار فرمودند

Name
 Ser
 of
 ra
 ka

تقریباً دو ساعت مشرف بودیم لسان مبارک بر

این بیانات مترنم قوله عزّ بیانه فرمودند جلال الله

کاری کرد که عیون ملأ علی خون گریست میدانید

علت این حرکات چیست علت آن است که مسعود

میرزا ظل سلطان عریضه بساحت اقدس بخط خود

عرض بواسطه حاجی سیاح ارسال داشته از جمله *میرزا*

مطالبی که اظهار و خواهش کرده این بوده که شما *مطالب*

و ضرب بابی با من همراه و همرازشوید شاه بابا را *کا*

از میان برداریم من بشما آزادی میدهم ریاست *ی*

میدهم همراهی منیا یم تلافی عافات و تعدیاتی که

وارد شده خواهم نمود این مظلوم جواب نوشت

که شما ابتدا این افکار را بخود راه ندهید دعای شاه

بشما و ماها و افراد رعایای ایران واجب است
 ما آزادی نمیخواهیم ریاست نمیخواهیم هرگاه
 ریاست میخواستیم چه ریاستی مافوق وزارت طهران
 بود مآلّه قیام کرده ایم برای تهذیب اخلاق
 جمعی مظلومان آفاق دفعه دیگر این گونه مطالب را
 باین مظلوم ننوشته و خواهش نمائید فرمودند
 از این خیالات فاسد که مایوس شد قیام بر ضرت
 و اذیت اجبأ نمود بعد فرمودند ظلّ نائل قابل
 ذکر نبوده و نیست عنقریب کان لم یکن شیئا مذکوراً
 خواهند شد اثری از آنها و دولت تاجاریه باقی نخواهد
 ماند بعد فرمودند ملاحظه کنید در بیت محلّ
 ولایت شهر د و نفس دیده میشود یکی بر اعتساف

قیام میکند دیگری بانصاف زقار مینماید یکی مشیر
 میشود دیگری قوام از بدایت امر در شیراز مشیر
 برض قیام کرد غنچه اسم آن از صفی فارسی
 منقطع خواهد شد برعکس سلسله قوام از بدو
 ظهور ضعیف نرسانیدند بل همیشه همراهی کردند
 و در هر مورد مساعدت نمودند در آن حین دعا
 کردند و تأیید طلبیدند مرحوم محمد رضا خان
 که این مطلب را استماع کرد زیاد خوشوقت شد
 از فرط خوشحالی میخواست پرواز نماید سه فقره
 تکرار کرد که درباره ما دعا فرمودند عرض کردم بلی
 حق جل شانہ اعمال احدی را فراموش نمیفرماید و گمان
 نمی کند حق ستار است افعال شنیع هر کس را ستر

مینماید و اعمال مرضیه و خصائل خسته نفوس را
 منظور میدارد بعد مرحوم قوام الملک اظهار داشت
 میدانید در اصفهان چه هنگامهائی برپا شده و
 در شیراز چه قیامتی می باشد امروز این شخص دیوانه
 چه حرکتی نموده عریضه با مضاکی عرض کرده
 حال موقع این کارها نیست حتی الامکان جلوگیری شده
 و امیدوار هستم که کاملاً جلوگیری شود ما همیشه
 همراه بوده و خواهیم بود در مسئله مرتضی
 سروستانی زیاد جدیت کردم که از جوان منظره
 کشته نشود علاج سید دیوانه را نکردم واقع
 شد آنچه واقع شد حال سفارش کنید زیاد
 حکمت نمایند چند نفر اشخاص معروف

که در شیراز هستند چیزی از منزل خارج نشوند
 تا این گفتگوها مرتفع شود عرض کردم البته سفارشات
 آئیده خواهد شد امید است حق حفظ فرماید
 و حضرت امشرف هم البته جلوگیری از فساد اشعار
 خواهید فرمود البته خاطر مبارک مستحضر شده
 که این امر مبارک در خارجه شیوع پیدا کرده
 اهل عناد آنچه در ایران صد زدند و سخت
 گیری نمودند خداوند علی اعلیٰ امر خود را در
 قاره امریک و اروپا اعلا فرمود الان
 در امریک قیامت است که حد و حصر ندارد
 مصداق یدخلون فی دین الله افواجًا در آنجا
 تحقق یافته تعجب کرد فرمود در امریک

m told
 mess of
 with in
 rich

عرض کردم بلی در امریکه، صفحات عکوس آنها الان
 نزد این عبد موجود است فرمود میل دارم ببینم
 عرض کردم بواسطه عباسخان میفرستم ملاحظه
 فرمائید جواب داد زیاد ممنون میشوم عرض
 کردم خون مطهر احبباً در ایران ریخته شد
 اثراتش در امریکه ظاهر گشت جمال اقدس
 ابهی فرمودند دل تنگ نباشید از شهادت
 شهداء در ایران زیرا شجره مقدسه امریه را
 خون شهداء سقایه نماید درخت تا آب نخورد
 نمونکند و ثمر نیارد یاری تقریباً دو ساعت
 با قوام الملک مشغول صحبت بودم بعد اجازه
 مرخصی طلبیده گفتند از قبل من زیاد احوال پرسی

از والدینمانید امشب زیاد خوشوقت شدم
 از ملاقات شما و بشارتی که درباره ما فرمودند گاه
 گاهی آمدن شما را ملاقات نمایم عکسهای آمریکائیها را
 البته بفرستید تا ببینم عرض کردم اطاعت دارم
 مرخص شده آمدن منزل تفصیلاً خدمت حضرت والد
 جناب افغان عرض کردم و عکسهای آمریکائیها
 که همراه از ارض مقصود آورده بودم بتوسط عباس
 خان فرستادم فردای آنروز آنها را شیراز بازارها را
 بسته بنای ضوضاء را گذارده فریاد و اشریقا را
 بلند کردند در کوچه و بازار و معابر و اسواق
 بنای فحاشی و بدگوئی و سب و لعن را گذارند
 مرحوم محمد رضا خان قوام الملک و مرحوم

حبیب‌الله خان فرزند ارشد ایشان که آن وقت
 کلانتر و بیگلربیگی و شهر سپرده ایشان بود و
 فرزند کوچک ایشان میرزا محمد علی خان نصرالدوله
 سرکرده های شهر را طلبیده سفارشات سخت نمودند
 که مبادا احدی از حد خود تجاوز نماید و خلاف
 قاعده از الواط و اشرار صادر گردد که مسئولیت
 دولت متوجه آنها شود باری سه روز بازارها
 بسته و علماء و اشرار مشغول فساد بودند مرحوم
 علاءالدوله و مرحوم محمد رضا خان قوام الملک و مرحوم
 محمد حسین میرزا مؤید السلطنه و جعفر قلی خان
 امیرنجه و مرحوم حبیب‌الله خان بیگلربیگی در
 ارت خلوت کرده مشغول مذاکره شدند و مشورت

در سکون شهر و سکوت اشرار نمودند آراء چنین
 قرار گرفت که چند نفر که زیاد معروف هستند از
 خانه خارج نشوند و در بازار نیایند مرحوم
 میرزا محمد جعفر خان که از جمله اعیان ثابت صادق
 و منشی حضو مرحوم حبیب الله خان بود مقرر
 داشتند که با اشخاص اطلاع دهند صورت
 اشخاص را نوشته دادند نفوسی که معین شدند
 این عبد و اخوی حاجی میرزا بزرگ و مرحوم غنی
 و مرحوم میرزا ابوالقاسم ساعت ساز و مرحوم میرزا
 یوسف نقاش و مرحوم میرزا عبدالحسین نقاش
 مصروف ثابت مرحوم میرزا جلال ذرقانی و آقا علی
 اکبر خادم صورت اسامی را مرحوم میرزا محمد جعفر خان

آورده نزد مرحوم والد تفصیل را عرض کرد که پیراز
 مشورت قرار شده چند اقایان از منزل خارج
 نشوند تا آشوب و فتنه بخوابد خان افغان
 فرمودند هر قسم که دستور العمل داده اند
 معمول دارید میرزا محمد جعفر خان حضرات را
 ملاقات کرده حسب الفرموده ایالت و آقای
 قوام الملک که سفارش کردند از منزل خارج نشوند
 مرحوم میرزا ابوالقاسم و مرحوم میرزا یوسف
 نقاش و مرحوم میرزا عبدالحسین ثابت در آستانه
 سید میر احمد شاه چراغ حجره داشتند حجره را
 موقوف داشته منزل نشستند اما میرزا جلال
 که مؤسس عربیّه و آشوب بود بسمت طهران

Pro
 Ba
 Ca
 ta
 so
 h

شتافت اقا علی اکبر خادم بالباس درویشی حرکت بآباده
 کرد مرحوم عندلیب توقف در خانه فرمود این عبد
 و اخوان حاجی میرزا بزرگ و حاجی میرزا ضیاء از بیت
 مبارک خارج نشدیم تا روز پنجشنبه که روز پنجم
 بلوا بود بازارها بسته و مردم بایکدیگر و عدّه
 روز جمعه را میدادند که آقایان علماء فتویٰ داده
 اسیاف بغضدارا بخون احبّاء رنگین نمایند و آنچه
 از دستشان برآید کوتاهی نکنند این مطلب را
 بایالت داپورت داده مرحوم علاء الدوله میفرستند
 مرحوم قوام الملک و شاهزاده مؤید السلطنه
 و جعفر قلی خان امیر پنجه را حاضر مینمایند میگویند
 تکلیف چدیت مرحوم قوام الملک را می دهند

people
 get to
 the
 boundary

که الآن باید فرستاد جناب امام جمعه را حاضر نمود
 و از ایشان قول بگیری که مردم را ساکت و آرام نمایند و
 از برای سایر علماء نیز تعارف فرستاده که آنها ساکت
 نمایند علاوه الدوله رأی قوام را پسندیده میسر

جناب حاجی شیخ یحیی امام جمعه را حاضر مینمایند
 مرحوم امام آدم بسیار نیک نفس خیری بود
 همیشه اوقات با احباب و امر همراه هیچوقت
 مسبب اذیت و ضرر نمیشد در اغلب اوقات مساعده
 بود باری امام حاضر شده تفصیلاً را مرحوم
 علاوه الدوله و قوام الملک اظهار میدارند و رفع
 آشوب و وضوضاء را از امام درخواست مینمایند
 آقای امام جمعه قول میدهند که امیدوارم که فردا

Shah
Yah
sun
to
+ m
rejo
to
din

مردم را نصیحت کرده آنها را آرام نمایم و روز شنبه
 بلوا موقوف شد دکانها باز شود برای آقایان
 ذونفوذ نیز در هر دو دیناری فرستاده آنها را
 قانع کردند صبح جمعه جنب امام جمعه در شهر اعلان
 کرده که تمام مردم از هر طبقه در مسجد وکیل چهار
 بخروند حاضر شد امام میخواهند منبر تشریف
 فرمایند اهالی شهر تصور کرده که امروز آقای
 امام منبر رفته قوی خواهند داد (مرحوم امام
 بسیار خوش محاوره و جذاب بود اهالی شیراز
 از لبر و صغیر زن و مرد بنهایت قوی از فریاد
 امام شنوائی داشتند مکن نبود صحبتی بدارند
 مردم تمود کنند) باری پس از آنکه اعلان امام

منتشر شد مردم بیکدیگر اخبار میدادند که آقای
 امام وعده خوانی کرده چهار ساعت بخروند در
 مسجد وکیل باید حاضر شد بوعده معین جمعیت
 کثیری در مسجد جمع شده تقسیمکه در صحن
 و شبستان و با آنها از نفوس پر بود علاءالدوله
 و قوام الملک و سایر اولیاء امور نیز حاضر بودند
 آقای امام بسن کحوت که تقریباً در آن وقت سن
 شریفش از هشتاد سال متجاوز بود سواره
 تشریف فرمای مسجد وکیل شدند صدای
 صلوات بلند شد مردم بیکدیگر نوید و ثبات
 میدادند که آقای امام امروز کار را یکسره خواهند
 کرد پس از تشریف فرمائی آقای امام در مسجد

با مردم تعارف کرده بالای منبر تشریف بردند
 خطبه غزائی بیان فرمودند بعد از خطبه بالسان
 این جذاب بنای نصیحت را گذاردند تمام مردم
 گوش داده که آقا چه فرمایش میفرمایند پس از
 حکایات شیرین و مثلهای ملیح نمکین که اختصاص
 بخود امام داشت باب سخن را باز فرمودند که
 ایها الناس من بشما نصیحت مینمایم شما میدانید
 که من تقریباً هشتاد سال از مرحله زندگی گذرانم
 میگذرد با تمام اهالی این شهر معاشرم و افراد
 نفوس شیراز را در هر حیث و هر طبقه و طایفه
 میشناسم شماها بمنزله اخوان و اولاد من ^{شده} میباشید
 من راضی نمی شوم و البته شما هم راضی نخواهید شد

که اشخاص مفرض شماها و یا نوع شمارا بعضی غایب
 متهم و بدنام کنند زیرا رسول اکرم محمد بن عبد الله
 صلوات الله علیه در قرآن مجید خطاب بملت خنیف
 خود میفرماید **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ**
لَسْتَ مِنْهُمْ یعنی هر کس بشما سلام کرد و کلمه
 سلام بلسان شر جاری شد شما حق ندارید بگوئید
 مسلمان نیست معصوم علیهم السلام میفرمایند
عَلَيْكُمْ بِالظَّاهِرِ پس علی هذا ماها ما مورد بظواهر
 هستیم چون چنین است بموجب نص قرآن مجید
 و فرمایند **إِنَّهُمْ أَطْهَارٌ** ما حق نداریم بگوئیم فلان عمرو
 وزید از جاده اسلامیت خارج و مسلمان نیستند
عَلَى هَذَا من مطلبی میگویم و خواهش دارم که شماها

تماماً همراهی بقول من بنمائید من وعده بهشت
 بشما خواهم داد من میگویم در شیراز ما انشاء الله
 بای ندارد ندارد ندارد جان من هم یک قول بگوئید

ندارد ندارد ندارد تمام مردم متفق القول یک کن

Mahya

them
"We

با هم فریاد زدند سه فقره گفتند در شیراز ما

بای ندارد ندارد ندارد بعد فرمودند چون

عصر جمعه هست و ساعت خوب است الان

بروید بازار و دکان ها را باز نمائید و فردا که شب

میشد تمام مشغول کسب و شغل خود کردید مردم

یک قول گفتند سمعاً و طاعتاً از مسجد بروحاً

باتای امام دعا کرده خارج شده دو ساعت

بغروب دکانها را باز کردند احباء غیر معروف

که در مسجد حضور داشتند بفوریت اخبار مسجد را
 در بیت مبارک آورده که آقای امام مرافعه و آشوب را
 خاموش و فساد مردم را خاتمه دادند خداوند
 انشاء الله در جانش را عالی و متعالی بدارد باری
 فردای آنروز که یوم شنبه بود تمام کسبه سرکاد
 خود حاضر و مشغول بکسب و معامله خود بودند
 مثل آنکه در شیراز بذا گفتگوئی نبود شب آنروز
 آقای امام امر میفرماید باقامیرزا محمد حسین عارف
 الشریعه که آدم بسیار خوب و از جمله مجازم امام
 بود که اقامیرزا ابوالقاسم را حاضر نمایند ایشانرا
 حاضر نمایند امام میفرماید میرزا باید چند
 روزی شیراز نباشید عرض میکند جائی را ندارم

Sh
 Yab
 m
 Al
 Sal
 to
 gr
 Hus

امام میفرماید من مجلسی برای شما معین و توصیه هم
 میدهم که شما چندی آسوده باشید جناب امام
 شرحی بکند خدای حسین آباد بزرگ که از باغستانها
 خود امام و دو فرسخ دو از شهر بوده مینویسند
 مخارج هم بجزا میدهند ایشانرا در وانه مینمایند
 مدت یک ماه در آنجا بودند بعضی مخالفین مطلع
 شده با عام اظهار میدارند که میرزا ابوالقاسم
 حسین آباد میباشد امام ملاحظه میفرماید که
 این اشخاص مبنایشان بفساد میباشد پیغام
 داده که آقا میرزا ابوالقاسم شهر بیایند پس از ابلاغ
 میرزا شیراز آمده خدمت امام شرفیاب میشود امام
 زیاد اظهار مهربانی و تفقد میفرماید میگویند

باید چندی در منزل توقف داشته در جرحه ممکن نیست
 بروید زیرا اشرا را ستانه شاه چراغ در صدور
 فساد میباشند پیغام داده ام که میرزا یوسف
 و میرزا عبدالحسین نیز در منزل توقف داشته باشند
 میرزا ابوالقاسم عرض مینماید باید در صد معاش
 باشم اهل و عیال نان میخواهند امام میفرماید
 خداوند قادر است من تا زمانی که شما منزل توقف دارید
 ماهی پانزده من نان بشما میدهم و سفارش میکنم
 اشخاص محترم ساعت بیاورند منزل شما اجرت گرفته
 مشغول باشید میرزا ابوالقاسم اظهار تشکر از
 مراجع آقای امام کرده میخواهد مرخص شود آقای امام
 بابت پانزده من نان بابت یک ماه حواله نانوا فرموده

Shari
 give
 Ahm
 a p
 & I
 for

مرحمت میفرمایند. بهین قرار مرتبه سه سال ما سه
 پانزده من نان مرحمت میکرد پس از سه سال اجتهاد همت
 کرده حجره فی از حرات مدبر السلطنه نزدیک اربک
 ایالتی برای میرزا ابوالقاسم گرفته اثنایه برایشان
 مرتب کرده مشغول ساعت سازی شدند الحمد لله
 کارشان رونق پیدا کرده اموراتشان منظم اما
 جناب آقای میرزا یوسف و آقای میرزا عبدالحسین نقاش
 در منزل مشغول نقاشی و امورات خود بودند پس
 از چند سال دعوت بملکوت اعلی نمودند این عبد
 و جناب آقای حاجی میرزا بزرگ آزادانه از منزل خارج
 مشغول خدمات امری بوده شهر هم آرام
 بوده ابداً گفتگوئی نمیشود -

بنائی بیت مبارک دفعه دوم ۱۳۲۱ هـ

از اول ماه ربیع الثانی هرست یک طغرا لوح مبارک بافتخار
 حضرت افغان نازل در اول خطاب میفرمایند که کشفیه
 بنائی بیت مبارک نوشته ارسال گردد حضرت افغان
 سدره بقاء بتوسط جناب معمارباشی صورت
 خارج و بنائی و کشفیه بیت مقدس را نوشته ارسال
 حضور مبارک داشتند پس از وصول بحضور مبارک الواعد
 نازل تاکید در بنائی بیت میفرمایند و حضرت افغان در صد
 و تدارک بنائی بوده که ابتداء جمادی الاول نیست حتی اقدس
 وارد مجتهدا یک طغرا لوح امنع اعلى بافتخار حضرت افغان خادم
 بیت الله جناب قامیر زانو الدین نازل در آن توفیح منع تاکید
 آکید میفرمایند بنائی بیت مبارک با ساس اصلیه عین

آن الواح مبارک در این اوراق تاریخ درج میگردد تا آنجا
 رضای مطلع از حکمت‌های بالغه الهی گردند

شیراز حضرت افغان سدره مبارکه جناب قایم‌زاد آقا

علیه بعا، الله الابهی

هو الله

اینها الفرع الرفیع من السدره المبارکه چندی از

پیش در خصوص تعهیر مطاف ملکوتیان و کعبه رحمانیا

مرقوم نموده بودید جواب مرقوم شد بخیر هنوز

از وصول جواب نرسید تعهیر بیت مکره از فرائض

فوریه است طوقه العین تأخیر جایز نیست اما بر بنیاد اصل

باید باقی و برقرار ماند قطعاً تفسیر و تبدیلی نیابد

پس باید آن حضرت بکمال سرعت کشفیه تعهیرات

بیت مکرم نمائید و بزودی ارسال بارض مقدس فرمائید
 تا از اینجا بهر قسمی باشد ان مبلغ ارسال گردد که
 بزودی بتعمیر بیت مبارک مطاف روحانیان پردازند
 دقیقه‌ئی تأخیر جایز نیست بسیار مهم است تأثیرات
 روحانیه و جسمانیه اش شدید است البته بوصول
 این مکتوب دقیقه‌ئی فوتور ننموده و بزودی کشفیه را
 ارسال دارید وضعیت بیت از جهت ترتیب اطاعتها
 و دیوارها و وسعت و هندسه ابداً ذره‌ئی تغییر و
 تبدیلا جایز نیست و علیک التحیه و التشاء ع ع
 تعمیر بیت مقدس مبارک ملاحظه فرمائید که چه قدر
 مهم است که این عبد تعهد نمود که اهل فارس
 اگر تعمیر نمایند افات مستولیه بکلی زایل گردد

و مرقوم نمود که این قضیه را مدار حقیقت و بطلان

قرار دهند ع ع

شیراز حضرت افغان سرده مبارکه جناب آقایان

علیه بهاء الله الاهی

هوالله

اینها الفرع الرفیع من السدرة المبارکة مکتوب وصل

و مضمون معاوم گردید کشفیه بجهت عمارت بیت

مقدسه ملاحظه گشت بسیار موافق بواسطه جناب

معمار باشی در فکر کارباشید و تهیه و تدارک بنید

و جناب معمار باشی باید نهایت همت و مبذول دارند

والله صد البته دقت کلی نمایند که مقدار

واس شعری از اساس و ترتیب و وضع دهند

ومساحت و اندازه اصلی تجاوز ننماید و در نهایت
 ظرافت و لطافت و اتقان ساخته شود و انشاء الله
 سدرجاً مبلغ ارسال میگردد حال شما در تهیه
 و تدارک باشید بابت ماه مبلغی ارسال میشود
 و زود زود اخبار دهید که چه کردید زیرا این
 عبد جمیع امور را در وقت مرهون بنهایت اتقان
 متوکلّاً علی الله تمشیت میدهد دقیقه واحد
 تاخیر جایز نداند مطمئن باشید از حق میطلبم
 که موفق گردم و تنهاون ننماید و علیک التحیة و الشاء مع
 باری نظر بنا کنید مبالغه که در آن توفیق منیع میفرمایند
 بواسطه معارف باشی در فکر کار باشید البتة صد البتة
 دقت کلی ننماید دقیقه تاخیر جایز نه بدین

در میان آمد هر کس نظریه خود را اظهار داشت
 و سخنی بر زبان راندند و فرمایشی فرمودند مرحوم
 موقر الدوله اظهار داشتند که حال موقع ندارد زیرا
 واقعه اصفهان و یزد هنوز خاتمه پیدا نکرده آثار
 خون شهداء در اراضی یزد پیدا است آقای جعفر
 قلی خان فرمودند واقعه اصفهان و قونسول خانه
 گفتگویش هنوز بین مردم منتشر است بسا میشود
 که بنائی بیت مبارک باز در شیراز تولید خمت نماید
 سایرین نیز به همین مقوله بیانات تأسفی و همراهی کردند
 مرحوم شاهزاده مؤید السلطنه فرمودند باید ابتدا
 بدانیم که رأی جناب افغان در این باب چیست متفقاً
 از حضرت افغان سؤال کردند که خود شما چه رأی

دارید جناب افغان فرمودند من عرض میکنم اجتهاد
 مقابل نصر غلط است زیرا میفرمایند دقیقاً
 تأخیرش جایز نیست در این صورت صاحب امر و دائر مدار
 کل اوست خود داند میخواهد آباد کند میخواهد
 خراب نماید ما را نپرسد که مقابل امر او از خود
 اظهار عقیده نموده رأی دهیم زیرا میفرماید
 البته صد البته بزودی مشغول کار گردید منتظر چه
 نباشید وجه میرسد در این صورت رأی من این است
 که باید بموجب امر مبارک زقار کرد زیرا ما خا دمیم
 و آن محروم خادم باید در ظل او امر محروم معدوم
 باشد شاهزاده تحسین کرده فرمود من با عقیده
 جناب افغان همراه حکمتی در این امر هست

که ما نمیدانیم مگر صاحب امر البته باید مشغول بنائی
 شد
 سایرین دیگر هیچ نگفته بل کل تصدیق نمودند که
 باید امر مبارک مجری گردد لذا قرار شد که جناب
 معمار باثنی روز چهاردهم ماه جمادی الاول که نه روز
 بعد از عید بعثت باشد بناء و عمله آورده هر قسم
 که جناب افغان دستور فرمودند رفتار نمایند زیرا
 فرموده بودند با اساس اصلیه بدون کم و زیاد در کمال
 ظرافت و متانت و پاکیزگی و اتقان ساخته شود
 احدی غیر از حضرت افغان اساس اصلیه بموجب وضع
 دهند و مساحت و اندازه که در زمان حضرت اعلی
 روح ماسواه فداه بوده خاطر نداشته هر قسم
 که دستور دهند رفتار نمایند لذا جناب معمار باثنی

Oth
 14
 St
 the

در روز معین بناء و عمله آورده بموجب دستور
 العمل زقار میکردند و در نهایت عجله و سرعت مشغول
 بودند تقریباً هر روزه پنجاه شصت نفر بناء و عمله و
 نجار در بیت مبارک مشغول کار بودند در ظرف دو ماه
 سقف کاری بیت با ساسر اصلیه همان قسم که فرموده
 بودند با تمام رسید جزئیات و کلیات بوضع
 و هندسه اصلیه بنا شد تفصیل بنائی که بموجب
 دستور العمل که فرموده بودند که باید با ساسر
 اصلیه بنا شود مفصلاً حضور مبارک عرض
 سپراز و وصول عریضه بک طغرا لوح امنع اعلى مبنا
 باظهار عنایت لاحتصی بافتخار جناب افنان نازل
 که عین ان لوح درج میشود

شیراز حضرت افنان سدره مبارکه جنب
 آقا میرزا آقا علیه بهاء الله الابهی

هوالله

ایها الفرع الرفیع من السدرۃ الرحمانیة انچه ^{شستد}
 معلوم و واضح شد حمد خدارا که ما مورد بنیای بیت
 مکرّم گردیدید قدر این موهبت را بدانید و الله
 الذی لا اله الا هو که حقایق روحانیة نفوس مقدّسه
 در ملک اعلیٰ طوبیٰ لک من هذا ندا مینمایند و یا
 و یا حبذا فریاد برآرند انچه اجابای الهی بجهت تعمیر
 بنای بیت معظم تقدیم نموده اند مقبول و مرغوب
 و هرچنین اگر من بعد نفسی بنهایت آرزو چیزی
 تقدیم نماید بجهت ان بنای مقدس قبول نمائید

و مرقوم دارید هر چند در این ایام ولوله در آفاق
 افتاده و زلزله در ارکان عالم انداخته ابواب بلا یا و
 مصائب مفتوح و طوفان امتحان و افتتان موجود
 در چنین قیامتی بنای بیت محترم عظیم است و سبب
 فرج و سرور هر قلب خزین کار این است زیرا در وقت
 امن و امان هر کس هر کاری تواند ولی در وقتی که
 باد و باران شدید و برف و تگرگ و رعد و برق و
 صاعقه عظیم از هر جهت پی در پی و گرد با محیط
 در چنین مصیبتی در قطب دنیا در طوفان اعظم اگر
 نا خدا شراع بگشاید قوتی عظیم بنماید و الا در سکون
 دریا هر سینه با دبان باز کند و کشتی براند آن هذا
 من فضل ربی الرحمن الرحیم ع ع

در ماه رجب جناب افغان کسالت مزاجی عارض خود

خورد شرت کرده بستی شدند ابتدا مرحوم

میرزا عبد الله رحمت معالج بودند بعد بمشورت

خود رحمت مرحوم میرزا محمد علی خان مسیح الدوله را

حاضر کردند مرض روز بروز دراز دیاد مرحوم

مسیح الدوله مایوس شده چند روز اخیر حاضر

نشندند آدم مسیح الدوله که شخص بد نفس عنود

بود بین مردم انتشار داد که بزرگ بانی ها که

در کوچه شمشیرگرها منزل دارد بد حال است ارباب

من مسیح الدوله جواب گفته همین دو روزه فوت

خواهد شد یعنی بنای شادت را بگذارد

و تو همین وارد آید رفته رفته این زمزمه

Ray
Aq
Aq
ill

بهم سایه های بیت سوایت کرده انهنانیز در صد

فساد و بنای بدگوئی را گذاردند از اطراف راپورت

میدادند که دکان دارها در بازارچه نزدیک بیت

گفتگوی خود را حصر در این مطلب کرده که در وقت

فوت اقامیرزا اقا نباید آرام نشست این عبد ملاحظه

کردم که اعداء میخواهند فساد را بمنتهی رسانند

مطلب را خدمت شاهراده مؤید پیغام داد

واقای جعفر قلی خان را مستحضر ساخته که حکایت

از این قرار است آقای جعفر قلی خان چند نفر از

گماشته گان محترم خود را که از احباب بودند تعیین

فرموده فرستادند در خلوت هر جوار که متعلق

بیت است شب بیتیوته نمودند حضرت والا

مؤید السلطنه جهت حبیب الله خان بیگلربیگی پیغام
 دارند که جناب آقا میرزا آقا حالشان خوب نیست
 شاید فوت شوند اشرار در صد فساد و شرارت
 میباشند شما که کلانتر شهر هستید البته آنچه
 تکلیف خود را از جلوگیری فساد اشرار میدانید مری
 دارید مرحوم حبیب الله خان پسر از استحضار از
 مطلب بواسطه میرزا محمد جعفر خان بجهت این عبد
 پیغام فرستاد که هر قسم میل شما باشد همراه
 هستم خصوصاً بگذرد و با کار محل سفارش شده
 هر وقت که شما اطلاع دهید اسباب حرکت دادن
 جنازه را بخوبی فراهم آرند این عبد از همراهِ والتقا
 ایشان اتمنان حاصل نموده در تدارک کار خود

برآمده چند نفر از آباء خالص خدمت گذار برای زحمت
و خدمت چند روزه انتخاب نموده که اسامی آنها بقرار

ذیل است مرحوم آقا میرزا محمد جعفر خان

مرحوم میرزا علی محمد خان مرحوم میرزا الطوفان شاه خاادم

مرحوم میرزا علی رضا خان مرحوم میرزا اسدالله ترمه دوز

مرحوم حاجی میرزا محمد صادق خباز مرحوم میرزا شکرالله جهمی

جناب آقا میرزا یحیی خان حضرت در نهایت تشکر و جدیت

حاضر در خدمت گذاری گشتند مشورت در مجلس ختم

و تعزیه داری شد چنین صلاح دیدند که در

معا بر مجلس ختم فراهم نیاید محل ختم و فاتحه خوانی

در خانه معاین شود لذا منزل مرحوم افغان حاجی

میرزا ابوالقاسم جد امی این عبد که علیا محترم و والد

شریک و سهمیم در خانه بودند تعیین کردند اسباب
 و لوازمات مجلس فاتحه را بجا فرستاده یومرد و شنبه
 بیست و هشتم شعبان ۱۳۲۱ کمر روح پاک آن
 جوهر وجود خاضعاً خاشعاً متذکراً بذكر الله
 با فوق اعلیٰ و ملکوت ابعثی صعود نمود پس از شصت
 و دو سال مراحل زندگانی در این خاکدان ظلمانی که
 غیر از تعب و زحمت و سب و لعن و اذیت از
 معرضین و مخالفین این دین مبین و آئین نازنین
 ندیده بعوالد نورانی روحانی بایک عالم دباشت
 و خرمی عروج فرمود اجباء که مصمم در خدمت
 گذری بودند حاضر شده جناب آقا میرزا محمد جعفر خان
 که از جانب آقا حبیب الله خان بیگلریگی معین شد

بودند اطلاع داده چند نفر فرآشهای آفای سگار بیگی را
 اطراف و حوالی بیت گذرده اسباب تشییع جنازه را
 فراهم آورده سه ساعت از شب گذشته از جسد ^{نوا} ~~نوا~~
 در بیت مبارک طواف داده حرکت دادند در ^م ~~م~~ ^{سه} ~~سه~~
 که نزدیک بیت مبارک بود آب بکر فراهم کرده
 غسل داده با جمیع لوازمات و ترسیبات امری
 در آستانه سید میر احمد شاه چراغ در جوار
 تربت حضرت و رفته علیا حرم مطهره حضرت
 اعلیٰ و مخدیره کبری والدۀ آن متصاعد الی الله رفیع
 کرده ساعت هفت از شب فراغت حاصل نموده
 عبدواخوان و احبّاء الّهی مراجعت بیت مبارک
 نمودیم شب اتا صبح بسوگواری مشغول

صبح احباء الهی در بیت آمده که باتفاق مصمم
 برفتن منزل مرحوم حاجی بودیم خال مکرم آقا
 سید محمد حسین افغان تشریف فرما شدند فرمودند
 در بازار و کوچه ها گفتگو زیاد است خیال فرمادند
 بدین جهت حکمت اقتضا نمیکند مجلس فاتحه در آنجا باشد
 عید متخیر گشته عرض کردم چه باید کرد فرمودند
 در بیت ^{بزرگ} و بیوت مجاوره ختم گرفته شود اصلح است
 احباء که ملتمس خدمت بودند گفتند آن نفوس
 منازل فوقانی بیت مبارک را از گنج و آجر و چوب و خاک
 نموده پاک کرده فرش مینماییم در این بین جناب
 معترف باشی آمده قرار شد احباب و اغیا در ا
 اطلاع دهد که ختم در بیت ^{بزرگ} میباشد احباء

Rem
 serv
 in t
 Hon
 Ba

مشغول بودند که بقاعدۀ هرروزه بناء و بنا در
 وعلمه آمدند که مشغول بنائی شوند پس از آن که
 فهمیدند که آن واقعه رخ داده درنهایت جانفشانی
 با وجود آنکه اغیار بودند دامن خدمت را بکمر
 زده مشغول تنظیف منازل شدند در ظرف
 دو ساعت منازل بیت مبارک از کج و آجر و گل و سنگ
 و چوب پاک کرده فرش نمودند اسباب
 چای و قهوه و شربت را آماده نموده علی الرسم معرف
 باشتی قاریها را اطلاع داده آمدند مشغول تلاوت
 قرآن گشتند یاد و اغیار از هر طبقه بقاتح خوانی
 آمدند سه روز مجلس فاتحه دائر روز سوم که باید
 شخص شاخصی بیاید ختم را برچیند آقا ع

میرزا ابرهیم خان نخل ارشد اقای حبیب الله خان
 قوام الملک با جمعی از منشی و فراش رسماً در بیت
 مبارک آمده ختم را برداشتند این فتره بیشتر
 در انظار اغیار جلوه غریبی نمود روز سوم ختم
 تصادف نمود بیوم شهادت حضرت اعلیٰ روح
 ما سواه فذاه که روز بیست و هشتم شعبان
 باشد در بیت مبارک و بیوت مجاوره صدای
 سوگواری و تخریه داری بلند بوده حکمتها
 زیاد جوف این مطلب مکتوم و مخفی بود که بعد
 یک یک مکشوف و واضح گشت از جمله اغیار در
 موضوع بنائی بیت مبارک خیالها می نمودند
 و فکرها میکردند که آیا در این محوطه کوچک چه بنائی

مینمایند و چه اساسی برپا میکنند و قیقه آمدند
 دیدند که نظریات آنها نیز غلط و فکرهای آنها باطل
 بوده ^{آنچه} خانه بشکل معمولی نباشد دیگر تصوّر
 نمیکردند که اشخاص عمده ذوالنفوذ و اعیان و تجار
 معاشر و مرابط هستند بدین واسطه ابهت
 امر و عظمت بیت در انظار اغیار مجسم شد و
 چشم و گوششان پر شد از پاره مذاکرات و
 مفاسد کناره جوئی کرده هرگاه در خفا مطالبی
 راجع ببیت و این جانبان اظهار میکردند پس
 از این واقع و مشاهده موقوف نمودند بر عکس
 سابق بر معاشرت و جوشش آنها افزود باری
 ایام نقاهت حضرت افغان تا یوم صفر دشان

تقریباً چهل و پنج یوم طول کشید پس از فراغت
از تعزیه داری اخبار صعود ایشان و اشخاصی که در آن
مصیبت زحمت کشیده بحضرت مبارک حضرت عبد
البهاء ارواح العالمین لضا یاتہ الفداء عرض پس از
یکماه الواح شتی عنایتاً لاجباً از قلم مشایق نازل و
لیک طغرا زیارت نامه افتخاراً له تصاعداً الى الله یعنی
حضرت افغان نازل خلاصه خدمات و زحمات آن بچگان
خادم صادق الهی در آن لوح امین علی بیاض میفرمایند
عین آن زیارت نامه در این اوراق مسطور میگردد
تا اجباً الهی تلاوت کرده شکر گردند که میفرمایند
هر که بردارد برایم لیق قدم

ان قدم هرگز نمیگردد عزم

شیراز حضرت افغان سدره مبارکه جناب اقامیرزا
 بزک و جناب اقامیرزا حیب علیها بقاء الله
 الابهی ملاحظه نمایند

زیارت من فاز بالرفیق الاعلیٰ حضرت افغان سدره
 مبارکه جناب اقامیرزا افاضه بقاء الله الابهی

هو الله

النقیات المعطرة التي نفحت من رياض الملکوت
 الابهی والنسمات المعبرة التي تهبت من حدائق
 الجنة المأوی تممر علی قریک المنور ومرقد لک
 المشتهر ایها الافنون الکریم والقضیب الرفیع
 المتفرع من السدرة الرحمانية اشهد انک قد
 انبتهت من الرقاد وهدیت الی الرشاد وبعثت

من مرقك وسعرت الى مشهد اللقاء وادركت ايام ربك
 وتوجهت الى الجبال الابهى وامننت بربك الاعلى وقت
 على خد مولاك في هذه النشأة الاولى وتحملت
 مشقة الطعن في سبيل الله وابتليت بشماتة الاعداء
 وجفاء اهل البغضاء وهاجرت من وطنك الى البقعة
 المباركة لمشاهدة آيات ربك الكبرى وخطوة بالوفود على
 عتبة ربك الودود ودخلت مشهد اللقاء وسمعت
 الخطاب من الفم المبارك الاطلى طوبى لك من هذا
 الفضل العظيم بشرى لك من هذا العطاء الخليل
 اسئل الله ان يرزقك في ملكوته الغيب الاخفى ما
 يغنيك عن كل شئ ويجعلك متحلياً بجمال العطاء
 ويعطيك ربك فرضتي ونسرق عليك بانوار

المشاهدة في الجنة العليا طوبى لمن يزور دمسك
 لنسبتك الى العتبة العليا حباً بالجمال الالهي و
 عليك التحية والسنة ع ع

پس از صعود حضرت افغان این عبد و جہا افغان
 اخوی آقای حاجی میرزا بزرگ هر ماهه بل هر هفته راپور
 عملیات بنائی بیت مبارک را جزو اکلا حسب الوظيفه
 حضور مبارک حضرت عبدالبهاء ارواح العالمين لغايات
 الفداء عرض والواح مبارک افتخاراً باين ضعفاء
 از کلاک مقدس مرکز مشاق نازل تقریباً دو سال
 و اندی از ابتداء شروع تا انتهاء بنائی که از هر حیث
 منظمآ مرتبآ با تمام پذیرفت بطول انجامید مخارج
 بنائی از احباء الهی از فارس و سایر نقاط و بلاد

ایران آنچه می رسید صورت آن حضور مبارک عرض
 و قبض عنایت شده بهر یک از نفوس که در بنائ

مخارج مکان مقدس شرکت کرده بود فرستاده

میشد پس از وضع تمام مخارج پانصد تومان

کسر داشت که محل وصول و اداء آن در آن

اوقات سخت و صعب بود حضرت والا محمد حسین

میرزا مؤید اید و الله و توفیقہ متمم مخارج را

تقدیم کردند پس از ختم بناء و تکمیل حساب

تفصیلاً بساعت امانع اقدس عرض یک طغرا

لوح مبارک نازل اظهار بشاشت

و عنایت

میفرمایند

شیراز حضرت افغان سدره مبارکه جناب اقا

میرزا بزرگ و جناب اقا میرزا حبیب علیها

بهاء الله الایمنی

هو الله

ایم وقضیب رطیب سدره مبارکه نامه شمار سید

وازا تمام بیت مکرم و انتهای حساب نهایت روح

ورحمان حاصل گردید حضرت مؤید فی الحقیقه

مؤیدند و منظر موفقتند و منور الحمد لله که

در چنین طوفانی و چنین هجوم عمومی که جمیع قلوب مشوش

و نفوس مضطرب عبد البهاء در نهایت اطمینان

و سکون و قرار شمارا بجا بیت مکرم و داشت

و حضرت افغان سدره مبارکه جناب حاجی میرزا محمدی

1
- Babu
- Relation
work

بنای مشرق‌الاذکار مشغول نمود در چنین وقتی
 امری که در زمان نهایت سلامت و امان و آسایش
 دل و جان، فکصین سابق پرداختند ما در چنین
 بلائی ناگهان بارزوی دل و جان قیام نمودیم این
 نیست مگر از فضل بهیتهای جلال مبارک روحی کاجباً
 الفداء لهذا بجهت موفقیت باین امر عظیم باید
 بشکرانیت درگاه ربّ قدیم پردازیم که موفق چنین
 خدمتی فرمود له الحمد وله الشکر علی ذلك از اشتداد
 مرضیة الله الموقنه والذی اقامیرا بهاء الدین متأثر
 شدیم و در کمال تأثر و تأسف مناجاتی در طلب
 مغفرت بدرگاه احدیت نمودم نصران مناجات
 در جوف است اما مبلغی که آن محرمه وصیت نموده

بود رسید ولی بسیار بموقع در ارض اقدس کار تنک
 شده بود و اعداد در نهایت هجوم در محلی بسیار لازم
 و شخصی بسیار سزاوار تقدیم شد این نیز دلالت
 بر خلوص آن محترمه مینماید و علیکم التحية والسلام

ع ع

دستور مبارک داده که صورت حساب مرتباً نوشته
 شود و اشخاص مطلع مهربانند تصریح میفرمایند
 حتی خال مکرم حسب الامر حساب بنائی را از ابتدا

and

بریز از قبیل صورت قیمت مصالح و اجرت بنائ و عمل
 و مخارجاتی که تعلق بان مکان مقدس گرفته مکمل و تکمیل

and

جزوه کرده با عبودیت فریضه بتوسط جناب متصاعد
 الی الله حضرت مهاجر افاض شیرازی علیه رضوان الله و بها

ارسال داشته پس از ورود عریضه و صورت حساب
 که از کماط انور گذشته بجناب اقا رضا مرحمت شده
 فرمودند جزوه حساب را بفرستید نزد حضرت
 و بنویسید که من از شما الطینان دارم اینکه نوشته شد
 که صورت حساب بنائی بیت مبارک نوشته و اشخاص
 مصدق حتی خال مکرم مهر نمایند برای آنکه نزد شما
 ضبط باشد وقتی بکار آنها خواهد خورد در این
 اوراق تاریخ لازم است عین لوح مبارک و خط
 حضرت مهاجر اقا رضا علیه عنایت الله و رحمته
 که حسب الامر مبارک نوشته است درج شود
 که زینت بخش اوراق تاریخیه

گردد

شیراز حضرت افغان سدره مبارکه جناب آقا

میرزا بزرگ علیه بهاء الله

هوالله

ای شاخ شاخسار روحانی مکاتیب متعدده که بجا
 منشادی مرقوم نمودید ملاحظه گردید از خبر
 اتمام بیت مکرّم اطمینان قلب حاصل الحمد لله فوق
 بآن شید و شدید دفتر حساب ا مکمل و منتظم و مصدق
 از بعضی از نفوس مهمه حتی خال مکرّم نمائید و در
 نزد خود محفوظ دارید این لازم است و بکار شما خواهد
 خورد و جناب معارف باشی در این خصوص نهایت همت را
 خواهند نمود جناب آقا میرزا فخر الدین علیه بهاء الله
 باید در تحصیل لسان انگریزی نهایت همت را بنمایند

ومطالب انجیل را از بدایت تا نهایت ضبط در زهر کینند
 جواب حضرت مؤید از پیش مرتوم وارد سال گردید البتہ
 واصل شده است و علیک التحیة والشاء غ غ
 خدمت جنابان مستطابان آایا اعظام و موالیان گرام
 خدام بیت الله افان سدره بقاء حضرت امام زین العابدین
 و حضرت امام زین العابدین روحی فداهما مشرف شود
 ۲۵ ربیع الاول ۴۳۲ ۳۲ ۳۱

موالله

روحی فدای افان سدره البقاء الذین تشبثوا بنبیل الوفاء
 و نوجهوا الی من اراده الله مولى الوردی علیهم بقاء الله
 الایمهی فی کل آن و حین عرض میشود که خط شیخ

موزه ۱۷ صفر در ۲۴ ربیع الاول شرف وصول
 ارزانی فرمود بتمام انبساط بشکر و ثنای الهی پرداختم
 و بسلاحتی وجود شماها شادینها نمودم و از درگاه
 احدیت رجای فیض و برکت و صحت و عافیت امیدوارم
 که همیشه در رضوان سرور سایر و در هوای نور
 طائر و از هر کرد و ملائکه محفوظ و مصون باشید
 انه سمیع و مجیب بعد از قرائت و تلاذ بنعماء روحانی
 مودت که از سماء الطاف نازل شده بود قصد مقام
 علیا و حضو مبارک حضرت مولی الوری ارواحنا
 لاحبابه الفداء نموده و کتابچه حساب را تقدیم
 و شرح را معروض داشتم بدون مطالعه و ملاحظه
 عنایت فرمودند که بفرست و بنویس که ما آنها را

امین میدانیم و مقصد از این صوت این بود که
 خود آنها تحصیل نموده در آنجا حفظ نمایند که
 بعدها بکارشان آید خلاصه نسبتاً در اظهار عنایت
 و الطاف بی نهایت درباره شما شد که این لسان
 کلیل از تقریر و این قلم شکسته از تحریرش عاجز است
 خود تو میدانی که آن آب زلال

می چه گوید باریا حین و نهال

خلاصه جای شماها همگی در این مکن نور خالی و نمایان

الحمد لله سدرات و فائید و فروع شجره قدس بقاء

ونجم بازغ در سماء محبت الله علیکم بهاء الله الاهی

فی الابداء و الانتهاء رحای فانی از شما آنکه در

مکان نورانی و مجامع روحانی بدعای خیری یادم

فرمائید و بھگی آقایان واجبای انجا عرض اشتیاق و ثنا
 و تکیات اقدس ابھی از لسانم ابلاغ نمائید در حق کل
 دعاگو و برای کل از در گاہ الہی طلب حفظ و حمایت
 و توفیق و تائید نموده و مینمایم و در روضہ
 مبارکہ نایب الزیارہ کل ہستم علی الخصوص آقایان
 اخوان جناب قاسمید آقا و جناب اقامیرزا جلال
 و جناب اقامیرزا ضیاء اللہ علیہم بہاء اللہ الامجدی
 خلی مشتاق و دعاگو و سلام میرسانم اینک
 کتابچہ در طحی عربیضہ است امیدوارم برسد
 و وصول را اشارہ نمائید والسلام
 علیکم ورحمۃ اللہ
 رضا

باری چون انقراض دولت قاجاریه نزدیک شده بود
 لذا در کشور ایران عموماً و در ایالت فارس خصوصاً هر روزه
 انقلاب و اغتشاش تازه بود سه الی یک فقره بلوایان
 از ابتدای بلوایان و شورش سه ماه چهار ماه بطول می کشید
 و اول مطلب و مصدیکه دست الواط و اشرف میدادند
 برای تهیه و تدارک بلوایان بدگونی باین حزب و در معابر
 و شوارع سب و لعن باین طایفه اشعار رکبات
 ترتیب و تضمین کرده دستبندی نموده در کوچه
 و بازار ابتدا چپها بعد بزرگها باده تیر و تفنگ
 و چوب و شمشیر در مساجد و اماکن مقدسه اجماع
 نموده بازارها را بسته ایالت را معزول میکردند
 باین عناوین که والی بابی است ماحکومت بابی نمیخواهم

باین حرکات وحشیانه مرتب شده ایالت را خلع میگرد^{ند}
 دولت نیز ضعف پیدا نموده نمیتوانست زمامداری
 نماید و از اشرار جلوگیری کند در خلال این احوال
 یک نفر کلاش موسوم بدرویش علی با بعضی اجاب
 ساده لوح مربوط گشته اظهار ارادت کرده و
 در صد فحش مطلب برآمد پارهائی اجبآء بان صحبت
 داشته خواستند آنرا تبلیغ نمایند تقریباً مدت
 زمانی با اجب بازاری معاشر مطالب و اصطلاحات
 امری را کاملاً آموخته اسامی اجبآء و شهداء سابق
 و اسامی حروفات طی دوره اول را بدهن سپرده
 و تمام اجبآء شیراز را از اعلی و ادنی شناخته پس از
 تکمیل اطلاع شروع بزمزمه و بدگویی نموده اغیار

برای گرم کردن بازار انقلاب مشغول گشتند که خوب
 آلتی بدست آمد موقوع شورش آنرا تحریک میکردند
 آن است فطرت نیز کاملاً با خیالات آنها همراهی
 میکرد در ضمن جلب نافع از طرفین مینمود باین معنی
 اجبائی که در بازار بودند و با مردم معاشر در خفا
 بآن محبت میکردند و پول میدادند که اسامی آنها را
 در معا بر وجهیت عنوان نکند این مطلب بیشتر
 ان بدخورا تشجیع میکرد کار بجائی رسید که این فقره را
 کسب خود قرار داده هر روزه در آیام سال صیفاً
 شتاء صبح که از منزل بیرون می آمد چوب بدست
 گرفته تا شام در شهر بر سه زده صبح در اسواق
 ظهر در مساجد و امام زاده ها عصر در کوچه

و باز آنچه ها باین ترتیب سب و لعن و ردالت میکرد
 یعنی ابتدا اسمی مقدسه را بالحن و کلمات عنوان بعد اسم
 حروفی و شهادت سابق را با عبارات بسیار زشت
 لعن میکرد بعد میپرداخت باجاء برای هر یک لقب
 و کنیه معین کرده اقامیزا محمد صادق خا را عمر
افاعلی اکبر خادم را جرئیل جناب افان را چهل چراغ
عبد را امام زین العابدین میرزا عبدالحسن ثابت را ابلیس
میرزا ابوالحسن دروازه بان را شیطان باین عنان
اشخاص را معرفی میکرد الواط و اشرار اطراف آن
ناخیب جمع شده پول میدادند و تشییع و تشویق
و تحریک میکردند باین قسم اجاء را معرفی مینمود
چهار برادر بودند از اجاء درب شاه چراغ

دکان بزازی داشتند آن جوانها در آنجذاب
 داشتند عالی ثانی نداشتند موسوی بهرزا ابوالحسن
 ومیرزا محمد رضا ومیرزا علی ومیرزا محمد تقا بل
 دکان آنها آمد توقف میکرد آنها را باین قسم
 معرفی میکرد میگفت بر چهار شمع اجن بابیها
 میرزا ابوالحسن ومیرزا محمد رضا ومیرزا علی
 ومیرزا محمد هردم صد هزار بار لعنت باد
 مردم الواط پس از ختم گفتار آن ملعون اجماعی
 که اطراف آن نابکار جمع بودند با اتفاق لعن
 میکردند قدری پیشتر میرفت عنوان میکرد بر سه
 نفر بد اختر مشهدی خسرو ومشهدی نظر
 ومشهدی صفر کلاه مال سروستانی در گود عربان

لعنت باد درصحن سید میر احمد شاه چراغ انجمن

معتبر و جمعیت زیاد و عبور و مرور عاقله مردم واقع

معرفه را اگر متر میگرفت دو ساعت معطل میشد

و اغلب دکالین و محل بیع و شراء اجزاء در آنجا

بود اسامی نفوس را تماماً عنوان مینمود مخصوص

خواطر دارم روزی عبد در جبهه مرحوم ^{سم} میرزا ابوالقاسم

ساعت ساز که اجزاء اغلب روزها در آنجا رفته

یکدیگر را ملاقات میکردند نشسته بودم آن

مردود از درب بازار وارد صحن گشت ابتدا اسم

مبارک حضرت اعلیٰ روح ماسواه فراه با اسم و رسم

و بعد جمال اقدس ابھی جل شانه و ذکره بعد ملا

حسین بشروئی و حروفات حق و حضرت قره العین

و شهداء سابق و لاحق تا رسید با جآء حاضر که
 حضرات بزازها و کلاه مالها و حاجی محمد حسین بزاز
 که آن وقت تجارت مینمود تماما عنوان کرد میرزا
 ابوالقاسم مطابقاً الحقیق گرفت ملتفت باش الان
 نوبت بشما میرسد خود را حاضر کن برای شنیدن
 تا رسید باسم مرحوم والد جناب افغان باین قسم
 عناوین عنوان کرد که بر چهل چراغ عرش اعظم
 بابیها حاجی میرزا افغان و چهار فرزندش
 میرزا جلال و میرزا بزولک و میرزا حبیب و میرزا ضیاء
 در کوچه شمیرگرها خادم اجنه بابیها هر دم
 صد هزار بار اذاعت باد فی الواقع معرفی نفوس را
 باین قسم مینمود یعنی هر کس خواهد تفسیح کند

و در دین داشته باشد برود نزد این اشخاص

جو یا شده تحقیق مطلب نماید **باری** چهار سال

متمادی این مردود مشغول بود و اجتناباً مظلوم دُچار

زخم زبان آن ناپاک و اجامروا و اباش بود ندچین

فقره مرحوم حبیب الله خان قوام الملک که آن اوقا

کلانتری و بیگر بیگی شهر بود جهت انتظام شهر

و جلوگیری از شورش عوام و سدّ توهین بر این

مظلوم از شقی ظووم را تبخیر میکرد آن پست

از شهر که مأیوس میشد در اطراف بتوهین اشتغال

داشت باز پس از چندی مراجعت میکرد یک اولاد

بد گهر داشت بسن دو زده ساله از انیز تعلیم داد

بعین همان عبارات را در اسواق و معا بر عنوان

میکرد تا آنکه بحر غضب الهی متلاطم و موج آن
 غنود را با مراض غریبه از قبیل سوداء و جذامبتلا
 ساخت سر و صورت و دهان آن بکلی مجروح کنار
 کوجه افتاده هر کس آن مردود را از دور مشاهده
 میکرد از نزدیکان فرار اختیار مینمود حتی بین اعداء
 و اغیار حالات آن نابکار ضرب المثل گشته بحال فلاکت
 و بدبختی این دار فانی را وداع و بعذاب ابدی دچار
 و مبتلا گشت فاعبر و ایاد الی الا بصار باری بعد
 از سقوط آن بدسکال معلوم نشد که فرزند
 بد فرهنگش بچه دیار فرار و بچه عذابی دچار گشت
 باری عرض کردم فارساً اتصالاً بواسطه انتقال و بلوا
 آسایش برای عامه خصوصاً اجزاء سلب شده شبها

از صدای پیر و تفنگ و روزها از داد و فریاد اشرار
 وحید حیدر الواط آرام و قرار نداشتند اغلب
 دکانین و اسواق بسته او باش در صدد غارت
 و بیجا بودند علماء خسته شده بلکه در خود خطر هم
 مشاهده میکردند تلگراف عدیده بطهران مخابره
 نموده و از دار الخلافه تلگراف عزل میرزا احمد خان
 علماء الدوله رسید که باید بقیوت حرکت نماید شب
 هسگام علماء الدوله حرکت کرده زمام انتظام شهر را
 بمرحوم محمد رضا خان قوام الملک سپردند مردم
 آرام شده دکانین باز کردند مجدداً دفعه ثانی
 تلگراف ایالت شاهزاده ملک منصور میرزا شعاع
 السلطنه ۱۳۲۲ رسیده از طرف خود مرحوم

محمد حسین میرزا مؤید السلطنه نایب‌الایاله شهر سپرده
 ایشان گشت پیرزیک دو ماه شاهراده وارد
 شیراز شده یک سال شیراز آرام و منظم بود صدراً
 از اجرتی بیرون نمی‌آمد مردم با همه خوب بودند کلاً
 سونی نسبت با صربان نمی‌اندرند مرحوم محمد رضا
 خان قوام‌الملک بواسطه ایالت اول شاهراده و همراه
 حاجی شیخ رئیس و بلواتلگرافخانه که ذکرش سابقاً
 شده کدورت کالی در بین بوده مترصد وقت
 میگشتند که اسباب ضوضاء تهیه و شاهراده
 عزل شده حرکت از فارس نماید در ضمن علمارادیند
 اسباب شورش و بلوارانرا هم آوردند ابتداء
 عنوان این شد مرحوم آقا میرزا ابرهیم مکرانی

که از جمله علماء طراز اول بوده در حوزه درس خود عنوان
 کرد از قراریکه شنیده ام دیوارخانه میورد یهودی
 ارتفاعش زیاد تر از خانه مسلمان است این مطلب
 نامشروع است شرعاً حق ندارد باید خراب کرد چون
 وسائل شورش و باوارا از هر حیث دیده شده بود
 بجز در این عنوان یک دفعه صدای یا علی بلند اجامه
 جمع شده فریاد حیدر حیدر بغضان آسمان رسانیده
 در کوچه و بازار راه افتاده تمام دکاکین و اسواق را
 بسته یک دسته زنجهای معلوم الحال و یک دسته
 چیه در جلو الواط و اراذل و اشتراد هجوم بخانه شخص
 یهودی کرده خانه را خراب و هستی یهودی را بغارت
 بردند ایالت در صد جلوه گیری برآمده که شورش مرد مرا

موقوف نماید غوغای نفوس زیاد تر شد شب محل و مکانها
 مرتفع را سنگر بندی کرده تفنگی در آنها قرار دادند
 شاهزاده پیرا آنکه ملتفت شد که تمام مردم بحرکت
 علماء قیام برفساد نموده مصمم بر قتل و غارت محل
 یهودیها شدند مرحوم جعفر قلیخان امیر پنجه فریدی را جلبیده
 حفاظت محل یهود را با ایشان واگذار نمود مرحوم
 جعفر قلیخان معظم الملک سر بازها خود را سازید
 تقسیم در محله کرد پشت بام خانه یهود را پست قراول
 قرار داد فردای آنروز اهل عمام عموماً جلواقاده رجاله
 از عقب در مسجد نو و شاه چراغ که متصل یکدیگر میباشند
 اجماع کرده متفق القول فریاد را کشیده که شاهزاده
 بابی است و اجزاء آن تمام بابی میباشند حاکی بابی ما

نمیخواهیم بناء علی هذنا شروع ببدگوئی و سب و لعن
 و عبارات ذکیت نسبت با مر و این خراب مظلوم عنوان کرده
 کلمه باری و عبارات زشت و رد زبان ان هیچ رعاع شده
 بالای بام مسجد فریاد بلند عنوان میکردند پاره‌ئی
 ابیات و اشعار قبیح بی معنی نامربوط بهم پیوند نموده
 برگردان آن عبارات لغو را خاتمه باین فرد داده
 دستمال سبز و آبی است شاهزاده ملوط باری است
 باری آخوند سید درویش الواط و اشرد
 هدست و هم قول گشته فریاد باری باری با بغان آسمان
 بلند کرده مضمون شدند ریخته محله یهود را غارت
 نمایند و بیوت این خراب مظلوم را خراب و اجاب را شهید
 کنند مسجد نو با محله یهود چندان مسافت ندارد

بیت مبارک بین مسجد نو و محل یهود واقع از بام مسجد
 تا محل یهود بامها متصل محل عبور و اشرا از مسجد نو
 باید از بامهای بیت مبارک رد شده تا محله یهود
 در آن اوقات بیت مبارک در مورد خطر واقع باری
 روز سوم بلوا در مسجد آقایان علما تماماً حاضر تجار
 و کسبه نیز حضور داشته رجاله و او باش والواط
 و اشرا مهیا و آماده آقایان حکم میدهند که باید
 امروز محله را غارت ننمایند و بعضی نفوس معلوم
 الحار را مجازات کنید رجاله و اطفال از پشت بامها
 حرکت مینمایند و جمعی زیاد از طریق کوچه ها هجوم
 مینمایند مرحوم جعفر طلیحان که مامور حفظ و حراست
 محله و جماعت یهود بودند با فوج خود در محله حاضر

شخص جعفر قلینان بابک دسته سرباز و وسط محله بالا

پشت بام خانه ملا ربیع که از جمله تجار یهود بود

نشسته تلیان میکشند ملاحظه میفرماید که هم

عام سرعت زیاد رو بجله می آیند قرآن بغلی خود را

در آورده میدهد بپیرزاحسین که از پیش خدمت های

حضور خود و از جمله اجزاء بسیار متجرب مشتعل بوده

میفرماید بنهایت عجله خود را باین جماعت جاهل میرسانی

میگوئی باین کلاما الله قسم است که مأموریت دارم

هرگاه کسی هجوم بجله نماید دفاع کنم شما خود را

در خطر نیندازید و زحمت بمن ندهید میرزاحسین

آمده در مسجد خدمت آقایان علماء ابلاغ فرمایند آقای

امیرنجه را میفرماید آقایان اعتنائی نکرده اشاره می نمایند

باشو که مشغول کار خود باشید میرزا حسین ^{حجت} برآ
 کرده عرض میکند که فرمایش آقا را رسانیده اعتنا
 نکردند و جواب درستی ندادند مرحوم جعفر قلی
 امیرنجه ملاحظه میکند هرگاه تماماً این جمیع ^{هم} جو
 آورند و محله را چاپیده خواب نمایند تحقیقاً ^{ببار}
 در خطر خواهد بود شیپور کشیده سربازهای
 مستحفظ محله حاضر شده تمام سربازها را فشنگ ^{داده}
 مستعد شدند و مرحوم امیرنجه نیز تفنگ پنج تیر
 خود را گرفته ایستاده که در حاله از پشت بام مسجد حرکت
 کرده رو بجله شتافتند در آن وقت جمعی از احباب
 که عبارت بودند از مرحوم میرزا الطاف الله خادم باشی
 و مرحوم میرزا محمد صادق خباز و مرحوم میرزا شکر الله ^{چهرم}

و مرحوم میرزا علی محمد خان و اخوان حاجی میرزا نزرک و حاج
 میرزا ضیاء و این عبد در بیت مبارک مشرف در آن حال
 معلوم است که چه عالی داشته متوکل علی الله و هو
 الیه مشغول دعا و مناجات بوده و منتظر که از پیر پرده
 قضا مالک علی الاطلاق چه تقدیر فرماید در این بین
 جمعی از الواط و اشرار خود را بام بیت رسانیده بنای
 شرارت و سنک ریختن را گذارده میخواستند سزا بده
 شوند یعنی خود را ببت رسانیده چون مسافتی چند
 نداشت بحلیکه مرحوم جعفر قلینان معظم الملک تشریف
 داشتند امیرنجه ملتفت شده حکم بشلیک مینماید
 خود معظم الملک نیز چند تیر با تفنگ خود خالی کرده
 چند جبه الواط از پشت بامها هدف تیر شده از بالا

بامر بکوچه افتاده مرحله زندگانی ننگین را طی کرد .

باقی حیات خود را از شرور و شرارت نجات دادند رجاله

بجزردیکه ملاحظه کردند که چند نفر را آنها ضربتیر

نفس آخرین را کشیده جان دادند سایرین کل فرزند نموده

مراجعت کردند در مسجد متحصن شدند بهین قرار

مذرت سه ماه تمام بازار و ملک و دکا کین و اسواق

بسته جمعی در تلگرافخانه متحصن حایت از ایالت مینو شدند

و جمع کثیری در مسجد و شاه چراغ مجتمع که حاله یابی^{ست}

و حاله یابی نمیخواهیم صدای بگویی و سب و لعن ارجح

تا شام از قری تا بقری بلند شب تا سحر از ترس جان خود

طرفین مشغول هیاهو و تفنگ انداختن بودند

تا بالاخره پس از سه ماه تلگراف خور شاه زاده از طهران

رسیده شعاع السلطنه از شیراز حرکت کرده بسمت طهران
 ره سپار میگردد از صوب طهران شهر را بمرحوم حبیب الله
 خان بیگلربیگی بخل ارشد مرحوم صدر رضا خان قوام
 الملک و الگذار که انتظام داده تا ایالت تا تعیین شود
 پس از حرکت شاهزاده مردم متفرق شده اسواق و
 دکانها باز مینمایند اما کینه دیرینه بین مسلمانها
 و یهودیان بواسطه قتل که واقع شده بود باقی میماند
 تا وقتی که فرصت یافته تلافی نمایند باری سه ماه شهر
 بزمامداری مرحوم حبیب الله خان برگذار بود ایالت
 شیراز را بهر کس و الگذار میکردند بواسطه انقلاب و
 اغتشاش و بلوای دائمی قبول نمیکرد تا بالاخره ایالت فارس را
 مجدداً امیرزا احمد خان علاء الدوله و الگذار کرده معظم له

با عدد کافی از سر باز و توپخانه در ماه شعبان ۱۳۲۴

وارد شیراز میشوند چون علاءالدوله در ایالت اول

جریزه بخرج داده و آنچه شرار و دزدان را بقتل برآورد

خوبی گرفته بود مجدداً بهمان وتیره رفتار کرده ابتدا

ملاحظه از احدی نمیکرد خصماً اقایان روحانی چون

خوبی درک کرده بود که همیشه در بلوای دائمی آفة الفساق

و سرمنشأ هر فتنه و فساد آنها بوده علم ضوآء

takes
again
the 'a

و آشوب بواسطه پیش قدمی آن طبقه مرتفع میشود

در هیچ گونه امور و مساطت آنها را نمی پذیرفت بل با فتح القلای

حضوراً و غیاباً با آنها رفتار میکرد نفوذ آن طبقه را

بانواع و اقسام در انظار عوام از میان میبرد در

میدان توپخانه قدیم که الحال بمیدان پهلوی و باغ ملی

معروف و مشهور است امر بموزیک میفرمود اهل را
 برای تفریح تشویق میکرد چندین قهوه خانه و کافه
 ترتیب داده هیئت اجتماع ملت مجتمع شده است آنجا
 موزیک کرده مشغول خوش گذرانی و عیش بودند شخص
 ایالت بالباس مختلف بین جامعه مشی کرده ملاحظه فرمائید
 و اخلاق آنها را مینمود هرگاه کسی میخواست نسبت
 با حدی زبان درازی و بی اعتدالی نماید فی الفور
 طرف را جلب کرده سیاست مینمود مخصوصاً نگارنده
 روزی در میدان حاضر بودم از طرف میرزا ابراهیم ^{تت}
 یک نفر آخوند آمده خدمت حضرت ایالت عرض کرد
 که آقای حجه الاسلام میفرمایند چون من وجهی از
 مؤمنین در مسجد وکیل مشغول صلوة و نماز میباشم

صدای موزیک حواسها را پریشان میکند ^{بسیار} است امر
 بفرمائید تا زمانی که مؤمنین مشغول نمانند
 موزیک زده نشود ^{بجز} استماع پیغام آقا ^{خود} پذیرگشته
 یک سیلی آزاد بگوش خود نواخته میگویند آنا غلط
 کردند که چنین فرمایشی دادند برو با خود بگو تو مشغول
 بکار خود باش و فضولی در کار ایالت و دولت نما تو
 نماز کن ماهم موزیک میزنیم چند عدد از آن فخرها
 آب نلکسیده که مختص خود علاء الدوله بوده بتوسط رافع
 برای آقا هید فرستاده امر میفرماید نقاره خانه
 حاضر نمایند دو دستگاه نقاره چی آمده دو سمت
 میدان با موزیک همراهی کرده مشغول نباشند و بر ترم
 شدند **باری** یک سال و نیم خوب ایالت کرد مردم

از شورش اشخاص مبغض عنود راحت بودند باری
 عرض کردم چون انقراض دولت قاجاریه نزدیک بود
 از جاهای دیگر آثار انقلاب و اعلام شورش و اختلاف
 پدیدار شیراز نیز در صدد فساد بودند علاءالدوله
 حس کرد که محرکین تحریک مینمایند نگذارد عملاً بلواری
 فراهم آرند لکن آنگاه از ایالت فارس استعفا داد
 حران بطهران نمود در آن سنه بخیر گذشت در آن
 اوقات مرحوم محمد رضا خان قوام الملک طهران بود
 اوضاع مرکز نیز ناموافق تمام طبقات نفوس هواها
 دیگر در سرداشتند و خیالات دیگر در نظر بسبب
 اغتشاش و بلوای عمومی سالی یک دفعه همراهی که
 بفارس می آمد بافتتاح معزول و حرکت میکرد

لذا از مرکز ایالت بفارس را بهر کس اظهار میداشتند

قبول نمیکرد ایالت فارس را بمحمد رضا خان قوام الملک

برگزار کردند ایالت مستقل گشته از صهران حرکت

نمود وارد شیراز شد پس از ورود ترتیباتی در

نظر گرفته و تصمیماتی اتخاذ کرده مشغول عملیات

شد از جمله حبیب الله خان فرزند ارشد خود را

نایب لایاله و میرزا محمد علیخان نصرالدوله فرزند

کوچک را در پیششون قرار و در باغ ایالتی استاد^{ها}

صنف هر طبقه از اصناف را دعوت کرده در

حضور جمع خلعت پوشانیده کاملاً اختیار امت

فارس را در قبضه قدرت و کف کفایت خود در آورده

این فقره در مذاق رقباء قوام الملک یعنی طایفه

Qav
mul
Gove

نوری که اولاد و احفاد حاجی امیر و میرزا نعیم نوری
 که ابتداء تاریخ ذکر آنها در واقعه نیریز و حضرت
 وحید مذکور گشته و باین امر مقدس نهایت ضدیت را
 داشته و بدین آنها و طایفه قوای آنها همیشه عدوت
 و دشمنی و خصومت کلیه بوده ریاست تامه قوام الملک را
 خوش نمی آمد بنای زخمه را گذارده و مردم را محروک
 گشتند عاا اهل عاا ائم را با خود همراه و هر آواز
 نمودند تا بالاخره کار منجر بفساد گشت ابواب
 فساد را ابتداء ببدگوئی و سب و لعن باین حزب
 مظلوم گشوده و بعضی از جهلاء معروف بعلما که
 کدورت قلبی با قوام الملک داشته محروک شده چنین
 عنوان میان آوردند که تمام این کارها و ترتیب

امورات را اقامیرزا محمد باقر خان میدهند چون بابی میباشند
 و از اجزاء محرم طرازا اول قوام الملک هستند میخواهند
 اختیارات تامه داشته بقوه یکدیگر تمام مردم را
 بابی و از طریق اسلامیت خارج کنند خورد خورد
 اعلام فساد مرتفع و آتش فتنه شعله ور گشت کار
 از سب و لعن گذشته باذیت و ضرب منجر شد علنی
 هر یک از اجباء را در بازار دیدم و بر خورد کرده
 جدا از ذیت میکردند ابقاء با حدی نمیکردند این
 دفعه بدت از بلواهای سابق شد زیرا سابقاً بلوا
 و شورش که میکردند طرف بلوائیها و شورشیها
 ایادت بوده و قوام همراهی باشهریهها داشته تا اندازه
 جلوگیری از اذیت اجامه نسبت باجباء می نمود

تا این دفعه چون ایالت فارس با خود قوام بوده و اها
 رسایت نداشتند و سلسله نوری که از سابق اعدا
 عز و این حزب مظلوم بودند محرک و علماء ظلم
 بر علیه قوام قیام داشتند قوام نمیتوانست از
 عملیات مفسدین و مغرضین جلوگیری کند بیم
 آن بود که اتلاف نفوس زیاد و خونریزی بی شمار واقع
 شود ریاست تلگرافخانه بواسطه آنکه مسئولیت
 متوجه آن نگردد مطالب و مقاصد مفسدین و
 مخالفین را کاملاً تلگرافاً بطهران راپورت میدهند
 دولت را محرز و آگاه میسازد که هرگاه ایالت کافی
 جهت فارس نامزد نشود و بیفورست حرکت نکند
 بیم آن است که خطرات و تلفات کلی رخ دهد زیرا

هرکس با هرکس غرض داشته باشد بعنوان مذهبی

مقاصد خود را انجام خواهد داد پس از رسیدن

راپورت و هجر شدن دولت از وقوعات فارس

غلامحسین غفار وزیر مخصوص که از جمله رجال باکفایت دولت

Ohun
Kha
app
bwe

بوده جهت فارس ناصر می شود چون آدم عاقل

سیاسی بود تلگرافاً مدبر السلطنه نوری که مؤسس

فساد دفته بود نیابت ایالت را واگذار کرده

am
lat

بفوریت حرکت مینماید اواخر ۱۳۲۴ هـ

وارد شیراز می شود امورات را بخوبی قبضه مینماید

pe
et

اعضاء باکفایت از قبیل مستوفی نظام همراه داشته

بخزینات امورات رسیدگی مینمودند هرگاه

احدی میخواست اعمال غرضی نماید و یا نسبت باحدی

بعنوان مذهب کلمه سوئی بر زبان راند نفیوت جلب شده
 مجازات میشد باری در این بین واقعه طهران
 و انقلاب و ضوضاء عمومی در حکومت علاء الدوله
 که آن وقت حاکم طهران بوده رخ میدهد و پرتو
 ان آشوب سرایت بتمام کشور ایران مینماید چون
 مرحوم مظفرالدین شاه کسالت مزاج دائمی داشت
 و از ساخطت، مستقل نیز ما یوس لذا بصرفت طبع
 برای خوشنودی رعایای ایران امضاء مشروطیت را
 داده و صراحتاً قانون را امضاء فرمود که باید
 از هر شهری وکیل تعیین شده مجلس دارالشورای
 ملی تشکیل شود این مرام را مگر آقا بتمام ایالات
 و ولایات ایران مخایره کردند این مطلب در شیراز

منشتر شد و زاد فی الطنور نغمه اخری مردم چیدن
فرقه شدند دسته‌ئی هواخواه مشروطیت
و فرقه‌ئی بر ضد مشروطه قیام کردند احرار مختلفه
تشکیل دادند و فرق متنوعه ترتیب دسته‌ئی
موسوم بدو نکرات و فرقه‌ئی با سر احرار جمعی
اعتدالیون حزب مشروطه خواه جماعتی معروف
بهستبد این فرق متعدد را بجن‌ها طرح کرده
مجلس‌ها آراستند مستشارها تعیین نمود
ولیدها مشخص داشتند هر یک مراعی و قانونی
برای حوزه خود نوشته دستوراتی دادند
قسمها خوردند قرآن مجید را در میان گذارد
معاهده‌ها کردند دسته‌ها سنگین و بازها

بسیار رنگین تر از سابق گشت مستبدین با اتفاق
 آراء یک قول میگفتند این بازیهارا بهائیها فراهم
 آورده اوضاع مشروطه را آنها برپا کردند بواسطه
 فشار و مضیقه که متوجه از دولت مستقل بانها
 بوده سبب شدند که شوکت سلطنت را از بین
 بردارند که با اسم قانون خود را راحت و ملت حنیف
 اسلام را در رحمت بل خوار و ذلیل نمایند از طرف
 دیگر مشروطه طلبها متفق القول عنوان میداشتند
 مخرب مشروطه بانیها و بهائیها میباشند آنها
 هواخواه سلطنت مستبد هستند نمیخواهند
 مملکت منظم و کشور مقنن بقانون شود زیرا
 در انقلاب آنها بیش از این میتوانند مقاصد خود را

انجام دهند مردم بی سواد جاهل را در عقیدۀ فاسد خود
 داخل نمایند حزب دوم کراسی میگفت ما حامی رنج برها
 هستیم باید قه می شود که مردم از تحت فشار استبداد
 نجات یافته بسر منزل راحت و آسایش وارد شوند اما
 اول معارض بهائی ها حزب دوم کراسی بوده که همیشه
 اسباب چینی میکردند و این حزب مظلوم را در زحمت
 دچار و گرفتار مینمودند باری طولی نکشید که
 مرحوم مظفرالدین شاه از این عالم در گذشت
 بعد از وفات شاه مظفرالدین محمد علی شاه جلوس نمود
 بازمیدان فساد بدست اشخاص مغرض افتاده
 شاه را از خیال همراهی با مشروطیت اغفال کردند
 محمد علی شاه در صد استقلال و استبداد افتاد

اشخاصی که میل بمشروطیت نداشتند از ایالات
 در مرکز احضار نموده دستوراتی بپهرویک جداگانه
 داده بایالات و ولایات روانه نمود از جمله مرحوم
 محمد رضا خان قوام الملک را بطهران احضار پس از
 دستورات کافی او را روانه شیراز مینماید پس از ورود
 بفارس اجنهای مخفی فراهم آورده با اشخاص محارم
 آنها را تاقی کرد بر ضد مشروطیت و مضرات آن تعریف
 از استبداد و محسنات آن عنواناتی کردند و موفقی
 چندند این افکار بیشتر سبب انقلاب شد اطراف
 اشخاصی وارد شدند باسم مجاهد دستهائی از تبریز
 بالباسهای مختلف جمعی از بروجرد قسمتی از رشت
 و مازندران از سایر نقاط دیگر نیز می آمدند مفسدین

with
 med-Alk

شهری از این نیرنگها بسیار خوشوقت بودند در بین
 خود جماعتی را با اسم مجاهد جلوه داده هر يك نفر
 قتل چند نفر را عهده دار شدند علما نیز در وفرت
 گشته جمعی بمرام قوام الملك همراهی کرده و عده ئی
 دیگر با مشروطه خواهان و قانون طلبان متفق شده
 مال الصلح احراب گوناگون اجبآء الهی بودند زخم زبان
 و تیروسنان بییکل اجبآء وارد میشد هر و اعطی که
 منبر صیفت از ابتداء تا انتهای موعظه و صحبت هم خود را
 جزا صرف بیدگویی و تهمت و افتراء باین حزب مظلوم
 مینمود عنوان میداشت که اساس مشروطیت را این
 طایفه سبب شدند زیرا اول مرام این طایفه ضالّه
 و اعظم احکام این فئه مضلّه حکیم بنیان مشروطیت

و جمهوریّت است باید اهتمام در رفع و دفع این فرقه
 کفره و فخره را نمود تا مملکت آرام و بیضه اسلام محفوظ
 و مصون ماند هرگاه غیر از این پیشرفت شود نجات و نفع
 محال است ایضاً هر عالم و واعظی که مشروطه خوا

بود تمام مطالب و حکایات خود را مصرف بر اضحیّات
 و اعدام بهائیها مینوم و عنوان میکرد که حامی استبداد
 بهائیها هستند باید اول ریشه آنها را تا مستبدین
 مأیوس شده بنیان مشروطیت در مملکت استقلال
 باید مجاهدین که ورود میکردند مستبدین میگفتند
 مجاهدتها تمام بابی هستند ایضاً مشروطیها نیز
 عنوان میکردند، مجاهدتها بهائی میباشند در این
 هنگامه آنی احباء راحت و آسایش نداشتند سرجو

اخزاب گشته بنا بمثل معروف همیشه صد بعضو ضعیف
 وارد می آید **باری** پس از آنکه مطلب کثوف عامه و
 مقاصد قوام الملک گوشزد تمام نفوس گشت اهالی
 شیراز منقسم به قسمت گشتند بیک قسمت
 عمده مشروطه خواه قسمتی دیگر هواخواه قوام
 الملک و استبداد قسمت سوم اعتدالی یعنی
 بی طرف پس از تمام قسمتها و ترتیب کارها و دسته
 بندیها محمد رضا خان قوام الملک اعلان عمومی کرده
 که اهالی شیراز یوم پنجشنبه تمام طبقات اعم از آبا
 علماء و اعیان و تجار و کسبه و زارع از هر طبقه
 سه بغروب در مسجد نوح حاضر شده مطالبی هست
 که باید بشمع حضار برسانند لذا صفت مسجد را

فرش کرده چای و قلیان تدارک کرده اشخاصی را
 برای پذیرائی مردم مشخص داشته اهالی شهر بعد از
 ظهر دسته دسته در مسجد مجتمع گشته روی صفا
 نشستند سایر مردم تماشاچی اطراف صفا و طاقها
 مسجد ایستاده منتظر که چه مطالبی در میان وجه
 مقاصد می رخ خواهد داد پس از صرف چای و قلیان
 و پذیرائی از اقایان موحوم قوام الملک شروع بنطق
 کردند چون مردم اجماع کرده هجوم میجو^{استند}
 نزدیک باشند مطالب و مذاکرات را کاملاً بشنوند
 و مردم را بفهمند لذا موحوم قوام الملک بالای
 منبر سنگی که وسط صفا از قدیم ساخته شده بود
 ایستاده بلند بنای سخن را گذاردند ابتدا تعریف

از شوکت و حشمت و قدرت سلطنت قاجاریه بالاخص
 از کفایت و شجاعت و رشادت محمد علی شاه که باید شما
 رعایای فارس بر خلاف سایر نقاط شاه پرست باشید
 دولت دوست باشید بتحرک اشخاص مفسد مخرض
 حرکت نکنید نفوسیکه امروز بر ضد دولت رفتار
 مینمایند معلوم است چه اشخاصی هستند و حالشان
 چیست و عقایدشان چه شما خود را دست رنج آنها
 نسازید والله من یگانه خیر خواه شما میباشد این
 اساس و مرامی که امروز برپا شده و اسم آنرا مشروطه
 گذرده اید من میدانم از چه منبع و منشأ است
 شما نمیدانید این مرام و مقصد طایفه جدید است که سالها
 بوده که منتظر چنین روزی بوده اند حال میخواهند

کاملاً مرام خود را در معرض اجری گذارند هرگاه

نمیدانند الآن من بشما ثابت مینمایم و نشان میدهم

تا خوب ملتفت گردید کتاب مستطاب اقدس را از جیب

لباده خود در آورده باز کرده آیه مبارکه یا ارض اطمان

نان جائیکه میفرماید سوف تتقرب فی الامور

دیگم علیک جمهور الناس بلند خوانده پس

از ختم عبارت بجمع خطاب نموده گفت ایها الناس

شما میخواهید مشروطه را که میرزا حسینعلی بهاء الله

حرب خود وعده داده ثابت کنید و هجرتی دارید

احکام و اوامرا و اجاری سازید خسارت دارین را

دارا گردید هرگاه ساعی در اجرای این مطالب شدید

خدا و رسول خدا بشما لعنت خواهند کرد و از شما

بیزاد خواهند شد کاری نکنید که نزد رسول خدا
 روسیاه گردید من از طهران می آیم و اوضاع مرکز را
 میدانم امروزه با بی باکیها و بهائی ها مروج مشروطه
 میباشد تمام این بازیها را در طهران ایام سلطنت
 مرحوم مظفرالدین شاه این طایفه فراهم آوردند
 مرحوم مظفرالدین شاه چون ناخوش احوال و آفسوده
 حال بود مجبوراً امضاء مشروطه را مرحمت فرمود
 حال اعلیحضرت محمد علی شاه برخلاف آن عقیده میباشند
 زیرا ماتفت شده اند که این مقصد باطل و عده
 بهاء الله که با صاحب خود داده میباشد البته شام
 همراهی با شاه خیر خواه خود خواهید کرد این ترهات را
 عنوان کرده از منبر سرازیر شد اشخاصیکه حاضر بودند

پرز استماع نفوسی که طالب و جاذب مشروطیت

بودند مثل مرحوم شیخ محمد باقر اصطهباناتی و مرحوم

کمالی

سید احمد دشتکی و مرحوم حاجی علی آقا ذوالریاستین

و جمعی دیگر خود داری نتوانستند نمایند مخاطباً

لقوام بنای تعرض را گذارده باین عناوین تشدد

کردند قوام الملک میخواهی باین مزخرف ها اذهان

مردم را مغشوش نمائی و بساط مشروطیت را بر چینی

این کله دیگر محال است از ذهن مردم خارج شود

شجره مشروطیت که ثمر آن قانون است ممکن نیست

از ریسه برافتد مسند استبداد برای شما و امثال شما

دیگر گسترده نخواهد شد و شما مالک الرقاب

خواهید گشت که نفوس رنج بردار اسیر خود و بندۀ

ز خرید خویش نماند پس از این گفتگوها همه صبح غریب
 و هنگامه عجیبی رخ دادیم آن بود در همان مجلس
 در مسجد ائلاف نفوس رخ دهد مرحوم قوام
 مشاهده کرد که بودن در آن محل خطرناک است
 بین بسته گان و پارتهای خود کوچه خالی کرده
 از درب زیر گلدسته که یکی از درب های خلوت
 مسجد است خارج شده سواره در نهایت سرعت
 میروند منزل مرحوم حاجی شیخ محمد باقر اصطهباناتی
 و حاجی سید احمد دشتکی معین الاسلام و حاجی
 علی انا ذوالریاستین مجتمع شده در اطراف این
 مطالب و اغراض قوام مشغول مذاکرات میشوند
 متفق القول میگوبند مذاکرات محمد رضا خان

راجع بامر بهائیهام بنا بر غرض است ابدًا نباید
 گوش داد و اعتنا نمود مقصود قوام بهم زدن
 مشروطه میباشد ربطی بعوالم بهائی و بابی ندارد
 میخواهند باز مردم را اسیر اختیارات خود نمایند
 جناب حاجی علی آقا فرمود من کاملاً مطمئن و میدانم
 که این طایفه ابدًا مداخله در امورات مملکتی و سیاستی
 ننمایند تا دبه درسد بر اینکه بخواهند مملکت را مشروطه
 نمایند و یا آنکه مجال استبداد نگاه دارند مطالبی که
 در مسودات اظهار داشتند مقصود قوام این بوده که بواسطه
 نسبت دادن مشروطه رایبهائی ها و بابی ها مردم را
 از مقصد دور و از صرام مشروطیت منزجر
 نماید حاجی شیخ محمد باقر فرمود چه ضرر دارد که چنین هم

باشد برای ما مشروطه طلبها بهتر است که عامهٔ ایرانیها
 از عریضه و هر طایفه حامی مشروطه باشند هرگاه
 آنها هم وطن خواه و وطن دوست باشند واجب است
 که حمایت از حزب مشروطه طلب نمود و هرگاه مخالف نمایند
 بر احرار واجب است که آنها را قلع و قمع نمایند حاجی
 معین الاسلام گفت بر افراد جنس ایرانی واجب است
 که جالب مشروطه و دافع استبداد باشند اعم از یهود
 و ارمی و مسلمان و بابی و بهائی ابدگوش باین مطالب
 واهی نباید داد باری راپورت مذاکرات حوزه
 مشروطه خواهانرا که بجزات یعنی مجمع قوامیها دادند
 آنها شهرت دادند و در افواه و المنعوا م بازار می
 مشهور نمودند که شیخ محمد باقر و حاجی علی آقا

بای هستند هرگاه بای نبودند چنین مذاکرات
 نمیکردند این خرب مظلوم مطرود الطرفین واقع شده
 معرض شامت و سخط و خرب واقع مشروط خواهد
 میگفتند بهائی‌ها حایت از استبداد مینمایند مستبدین
 عنوان مینمودند که بهائی‌ها حامی مشروطه میباشند
 این مطالب و اشتها رات برای اجتناب بسیار صعب
 و سخت واقع شده در هیچ معبری عبور نمیتوانستند
 بنمایند بهر حزبی از احزاب که مُصادف میشدند
 مورد تعرض و اذیت بودند تا یوم شنبه غره
 ماه صفر ۱۳۲۶ مرحوم محمد رضا خان قوام الملک
 در باغ بزرگ شهری که جنب منزل اندرونی خود بوده
 با جماعتی از اجزاء خود از صبح تا نیم ساعت قبل از ظهر

جلوس کرده مردم را تشویق مینمود و تدارک دسته
 بندی‌ها میکرد و دستور العمل میداد که برخلاف مردم
 و آراء مشروطه طلبیها علنا بنده پس از فراغت از
 مذاکرات و نقشه بندیها حرکت کرده برای نهار بروج
 در اندرون از پله عمارت سرازیر شده وسط پله‌ها
 يك نفر مجاهد موسوی بنعمت الله بر وجود بین مردم
 هفت تیر کوچک المانی را کشیده سه تیر بقلب قوام
 زده ان مرجع را هدف رصاص مینماید محمد رضا خان
 و الفور از این عالم پر مخن ره سپار بعالم دیگر میگردد
 هنگامه غریبی در باغ قوام بلند میشود اطراف شخص
 ضارب را احاطه مینمایند آن بخت برگشته را از پیر
 دست و پا بصر سنت و چوب و چماق هلاک مینمایند

و از زحمات این دارغذاریجات می باید پیرزکشته شدن
 لباسهای آنرا کشف مینمایند مقصود از کاوش جیب
 و بغل آن میخواستند بفهمند که از چه ناحیه و جری
 بوده چیزی که مدرک باشد بدست نمی آوردند یعنی
 اوراقی و نوشتهائی نزدان نبوده که بتوانند پیرایه
 بر او ببندند مع ذلک داد و فریاد را بلند کرده که
 نعمت الله بر وجودی بابی بوده قاتل قوام بابی تھا
 میباشند و محرم نعمت الله میرزا حسین خان
 معتمد الدیوان کواری میباشد چون مرحوم معتمد الدیوان
 در امر معروف و مشهور بود عامه مردم شکی در
 بهائیت ایشان نداشتند و فی الواقع همه از اشخاص
 مشهور دلیر برجسته شجاعی بود نعمت الله بر وجودی هم

چندی در منزل ایشان بوده بدین واسطه و مدارک
عموماً فقره قتل قوام را نسبت با ایشان میدادند
باری جسد مرحوم قوام الملائک را غسل داده ضد^ق
کرده امانت گذاردند در حسینیه شخصی خود قوام
الملائک چادر زده مجلس ختم و تعزیه داری گسترده
از هر قبیل اشخاص در مجلس فاتحه حاضر آقایان علماء
و تجار و کسبه با استاد های صنف از صبح تا عصر
همراهی نموده مشغول سوگواری بودند روز
سوم که آخر ختم و فاتحه خوانی بود ظهر تمام علماء
و تجار و اهالی شیراز حضور داشتند مرحوم
حیدرآلله خان و مرحوم میرزا محمد علی خان نصرالدوله
جنب یکدیگر در دیل محاسن نشسته مشغول پذیرائی

مردم بوده تا حین ظهر که مجلس ختم و فاتحه خاتمه پیدا
کرده مردم برخاسته که مرخص شوند آفایان قیام

کرده مشغول تعارف با مردم میشوند آقای شیخ محمد

باقر اصطهباناتی و حاجی سید احمد دشتکی

معروف بمعین الاسلام و حرب دو فکرات ها هم

حضور داشتند بختاً تیر تفکات خالی شده حبیب الله

خان خود را بزمین انداخته فریاد میزند پارتیها

فریاد میکنند که باز آقا را زدند حبیب الله خان را

دوش کشیده میبرند منزل مردم از جن و ترس

از حسینیّه خارج شده بنهایت سحر فرار مینمایند

از جمله آقا شیخ محمد باقر و حاجی سید احمد معین الاسلام

از حسینیّه خارج شده رو بمنزل خود میروند

پارتی‌های قوام‌الملک تعاقب حضرت کرده در ضمن
 شهرت میدهند که آقا تیربر داشته آقا شیخ محمد باقر
 قدری که از حسینیّه دور ملبشود این نفر از
 آدمهای قوام‌الملک از عقب سر ایشانرا هدف تیر
 تفنگ مینماید جناب شیخ زمین افتاده فریاد مینماید
 یک نفر صباغ ایشانرا دوش کشیده که بمنزل برسانند
 از عقب شیخ و صباغ را بدو تیر تفنگ هلاک مینمایند
 پس از آنکه شیخ مقتول میگردد بسرعت تمام حاجی سید احمد
 معین‌الاسلام را گرفته در حسینیّه آورده بنظر زیاد
 آن سید را مقتول ساخته پس از کشتن جسد آن را
 بسردرب حسینیّه آویزان مینمایند و فریاد کرده
 که قاتل‌های آقای خود را تلافی نموده بخرای خود رسانیده

تا آنکه طایفه ضالّه مضلّه بابتیه خیال خود را بنماید باری
 پس آنکه سیدرا گشتند و آویزان کردند پوشال زیاد
 با نفت آماده نموده جسدا سازیر کرده آتش زدند
 در کوچه و بازار کشانید در چاه معروف بچاه قلعه بند
 که بالای کوه سعدیه میباشد انداختند حال دیگر معلوم^{ست}
 که اهالی شهر چه حالی دارند و اشخاص ممرض با این همه
 دست آویزهای عمده چه مینمایند در السن و افواه تمام
 مخلوق و عامه نفوس هیچ گفتگویی نبود مگر ذکر بانی و بندگان^ع
 هنگامه غریبی و محشر عجبی بود هر عمل شنیعی را که مرتکب
 میشدند نسبت آنرا باین امر و این حزب میدادند
 قوام را گشتند گفتند محکرم بانیها بوده حبیب الله
 خان را تیر زدند عنوان داشتند فاعل بانی بوده

مینماید که از آنجا بفرستد ره سیار شوند پس از حرکت
 حضرت از شیراز قدری فارس آرام میشود یعنی بابت
 قسمت اختلاف مرتفع میگردد کسی دیگر نبوده که تقویت
 از استبداد نماید مشروطیت نیز قوت گرفته اغلب
 نفوس هواخواه مشروطه میگرددند اما در بین
 اشخاص مغرض اعمال میگردند و نمیگذارند
 اسم امر و این حزب مظلوم از اذهان فراموش شود
 در این ضمن معارضین و معاندین خوبی ترتیب و تسکین
 داده موسوم با اتحاد اسلام آن خوب کاملاً بر عداوت
 و خصومت و بغض و قساوت این حزب مظلوم قائم
 در ماه محرم و صفر و ماه رمضان در مساجد و منابر
 مشغول بابت و لعن و بدگویی بوده اطفال را تحریک

میکردند در معابر و درب حجرات و دکا کین اجزاء
 این ماده با سر و رسم بست و لغز میکردند و سنت
 میزدند اطفال اجزاء را در معابر که آفات میکردند
 باشد عذاب اذیت مینمودند چندین نفر اشخاص
 رذل و پست ترتیب داده لباس درویشی پوشانیده^{تصدیق}
 ردیه انشاء کرده درویشها در بازار و اسواق و
 معابر و مساجد قدم زده بایک آب و تاب اشعار را
 خوانده فاصله هر چند شعر مشغول بست و لغز
 میشدند ابتداء اسمی مقدسه را عنوان پس از آن
 اسمی اجزاء معروف را مخاطب کرده بد میگفتند
 از استماع این مزخرفات چشم اجزاء اشکبار و قلوبشان
 محرق بوده اجزاء بلا تکلیف نمیدانستند چه قسم

معاشرت و محاشات نمایند که راحت و آسوده باشند
 در این بین الواح شتی از ساحت قدس حضرت عبدالمجیب
 مخاطباً لاجباً نازل که قطعاً اجاباً مدخله در امواد
 سیاسی نمایند و از احزاب کناره گرفته معاشرت
 نکنند و از هر کجا که بوی فساد استشمام نمایند
 فرار اختیار کنند و در حوزه هیچ یک از احزاب حاضر
 نشوند و عصبیت قبول نکنند تا از هر خطری محفوظ
 و مصون بمانند بدین لحاظ اجاباً حسب الامر
 مبارک مولای جنون خود بگلی در هیچ جمعی حاضر
 نشدند و با هیچ حزبی مربوط نگشتند و هر گاه
 هر دعوت میکردند و تکلیف عصبیت در جماع را
 مینمودند بعزری متعذر میگشتند و حاضر

نمیشدند استنکاف اجنباء از معاشرت و همراهی
 با احزاب بیشتر سبب عدوت و فساد آنها می‌گشت
 در آن اوقات نگارنده مطلبی داشتم راجع بجناب
 حاجی علی آقا ذوالریاستین رفتم ایشان را ملاقات
 نمایم (اولاً شخصاً مرحوم حاجی علی آقا بسیار
 سلیم النفس و خوش اخلاق بود از امر همه خوبی
 اطلاع داشت در محافل خصوصی نیز حاضر
 میشدند آیات و الواج بسیار دیده بل کتب
 عربیه از قبیل اشرفات و مفارصه و کتاب
 مستطاب اقدس و فرائد دارا بود) اغلب
 نگارنده را که ملاقات می نمود استفسار از مطالب
 و اخبارات امری میکرد و استخبار از حضور مبارک

Auth
 visit
 Hajj
 A

حضرت عبدالبهاء مینمود جنبش بسیار خوب بود مع

ذلت آفرود حقیرا که ملاقات کرد عنوان داشت

که شما چه استنکاف مینمائید و دوری میجوئید در

حوزه احزاب داخل نمیشوید مگر مرا شما بهائیها

برخلاف مشروطیت است در کتاب اقدس و لوح

عالم حضرت بهاء الله بالقرحه امر بمشروطیت ایران

میفرماید شما باید بیشتر ساعی و جاهد باشید

در اجرای این امر مبرم استنکاف شما از این عمل

مبرور و دوری شما از احزاب و عدم حضورتان

در حوزه احزاب دو مکررات مألش برای شماها

خوب نیست البته باید حاضر شوید و همراهی

کنید و اجباء را تشویق و تحریص نمائید در اجرا

مشروطیت ملا حظ شد که زیاد اصرار دارد و تأکید
 میکنند حقیر حکیمانہ جواب دادم بدین معنی کہ البتہ
 حضرت عالی صحیح میفرمائید ماہہ بی نہایت مایل
 و طالب مشروطیت هستیم مخالفت ابداً نداریم
 زیرا بفرمودہ حضرت عالی این مطلب از جملہ وعود
 الہی است باید ایران مقنن بقانون گردد اما
 ماہا چون زیاد معروف هستیم ہر گاہ بخواہیم
 در حوزہٴ احزاب داخل شویم بہانہ بدست
 مستبدین افتادہ مردم را از پیشرفت مرام
 مشروطیت دور کردہ مشروطہ را در انظار
 نمایش خوبی نخواہند داد شما نیز موفق نخواہید
 شد حکمت در ہر حال خوب است شما میدانید

که حزب الله مخالف نبوده بل همراه میباشند پس
از استماع تصدیق کرده گفت البته چنین است

که میگوئید منجم قبول میکنم اما لازم است

که مردم را تشویق نمائید بر شرو و طیبیت

باری در آن حیص و بیص که اوضاع و افاکار

مشوش و امورات پریشان از ساحت اقدس

امر اکید صادر بر تشکیل محفل روحانی یعنی نه نفر

بین اجباء با کثرت آراء منتخب گشته هفته یکروز

مجمع در امورات روحانی و جلوه گیری از عداخله ^{حباب} در

امور سیاسی و دخول در جمع اخواب جدا منع

نمایند لذا تمام اجباء را از هر طبقه کلاً یوم جمعه پنجم

شهر جمادی الاول ۱۳۲۵ هـ در منزل فرخو حاجی میرزا علی

حضرت افغان حاجی میرزا ابوالقاسم و حضرت افغان

کبیر حاجی میرزا سید حسن و ورثه علیا اخت

حرم که والد حضرت افغان اقا میرزا اقا نورالدین

بوده آنها نیز تقدیم نمودند که الحال آن خانه

شش دانگ متعلق با مورد راجا منعقد گشته زما

امورات امریه را بکف کفایت گرفته نهایت موافقت

و مراقبت را نموده که احباً مطلقاً با خراب سیاسی

مراوده و معاشرت ننموده و در حوزه آنها داخل نشوند

تا از هرگونه مسئولیت راحت و آسوده و آزاد باشند

در آن سنه ایالت فارس ببلطاسعود میرزا ظل سلطان

محول گشت لدی الورد چون انجال مرحوم محمد رضا خان

قوام الملک شیراز نبودند ریاست ایل عرب و خسر

که سالها جزو ابواب جمعی قوامیها بوده برگذار بمرحوم
 میرزا حسین خان معتمدالدیوان نموده و حکایت آن مرحوم
 از این قرار است ابتدای دوره استبداد مرحوم
 معتمدالدیوان از جمله اجزاء عقیل معتمد قوامالملک
 بود مرحوم محمد رضا خان قوامالملک بدون مشورت
 و صلح حدید مرحوم میرزا حسین خان و مرحوم آقا
 میرزا محمد باقر خان هیچ امری را جری نمیداشت اعتماد
 فوق العاده بایشان داشت در ایالت اوئیّه میرزا احمد
 خان علاءالدوله بین مرحوم معتمدالدیوان و مرحوم
 قوامالملک دل تنگی حادث بقسمی که کار منجر بنزاع
 گشت بکلی از کارهای اداره قوامالملک کنار گرفته
 با مخالفین آنها خاطبه و آمیزش نمود در هر بلوائیکه

رخ میداد یا معارضین آنها هراهی میکرد این فقره
 حضور مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لغنا یا ته الفداء
 عرض چندین لوح مقدس بافتخار مرحوم محمد حسین میرزا
 مؤید السلطنه نازل درالواح مقدس بصراحت میفرمایند
 باید میرزا حسین خان و محمد رضا خان با هم یگانگی
 باشند مخالفت و معارضت را کنار گذارده متحداً
 متفقاً بایکدیگر بافت معاشرت نمایند هرگاه غیر
 از این روش رفتار نمایند هر دو در خطر عظیم
 دچار خواهند شد ابلاغ فرمایشات مبارک بطرفین
 شد اثر بخشید تا واقعاً مشروطه پیش آمده
 و مرحوم قوام دچار زحمت و هلاکت گشت **باری**
 چون مرحوم معتمد الدیوان اطلاع کامل از امورات

ابواب جمعی قوام الملک داشت با اردوی مفصل و توپ
 و سرباز زیاد بسمت ایل عرب حرکت کرده که ابواب
 جمعی قوام را کلبضه نماید این فقره بلیسته گان
 واقوام قوام بر خورده تدارکات دیده که مرحوم
 میرزا حسین خان را اعدام نمایند **باری** در ماه
 ربیع الاول ۱۳۲۵ با هیمنه و شوکت زیاد حرکت مینمایند
 دریا نزرده فرسخ دور از شهر در حوالی صید و ن
 عسکر خان عرب که یکی از کلانترهای عرب باشد
 از عقب سربا تفضل مرحوم میرزا حسین خان را
 میزنند آن مرحوم از اسب سرازیر شده بر زمین
 می افتد عباس خان اخوی آن مرحوم خود را می رساند
 بجازه مرحوم میرزا حسین خان آنرا هم تیر زده

هلاک مینمایند اردو بهر خورده متفرق میشوند
 تمام اشیاء موجوده از قبیل ذخیره و قورخانه
 توپ و تفنگ و خیمه و خرگاه تماماً ایل عرب غارت
 مینمایند مالک الرقاب میشوند اخبار بشهر که
 میرسد اسباب هيجان میشود چون اعراب دارای
 ذخیره و قورخانه دولتی میشوند اهالی شهر عموماً
 توهّم مینمایند باین معنی که اگر ایل عرب با استعداد
 کامل که داراشدند هجوم بشهر نمایند ابقاء هیچ
 چیز نخواهند کرد در این قسمت همه خائف و متوهم
 بوده تکلیف خود را نمیدانستند مشروطه خواه
 و مستبد دو مکررات و اعتدالی احرار و مجاهد
 یک حال داشتند اسمی از بابی و بهائی در میان نبود

و انفسا بود هر کسی بخيال خود گرفتار بود که ایا چه
 شود در ضمن این احوال پس از آنکه محمد علی شاه مجاز را
 توپ بسته و جمعی را دستگیر کرده و اعدام نموده
 سبه دار از شمال و سردار اسعد بختیاری از قسمت
 جنوب متحد شده هجوم بپهران مینمایند دستگا
 سلطنت را اشغال مینمایند و قصر سلطنتی را محاصره
 مینمایند محمد علی شاه در سفارت روس متخصصین میسوز
 ملت محمد علی میرزا اخلع نموده چون احمد میرزا هنوز بجد
 بلوغ نرسیده بود نایب السلطنه تعیین نموده محمد علی
 میرزا را از طهران خارج مینمایند حکام و ایالات
 که از صد سلطنت محمد علی میرزا منسوب شده بود
 بپهران احضار مینمایند از جمله ظل سلطان را

از فادس احضار مینمایند مسعود میرزا بفرودتیت

بنهایت عجله از فادس معزول شده ره سپار بصوب

طهران میگردد غلامرضا خان آصف الدوله

www

-Dawlat

شاه سون مأمور بایالت فارس شده با استعداد

حرکت بفارس مینماید در ماه جمادی الثانی ۱۳۲۶

II

وارد شیراز میشود آصف الدوله ترک آدم بی وجود

sk

r

بود لیاقت ایالت فارس را نداشت امورات فارس گسخته

03

هرج و مرج غریب رخ داد هر کس در هر کاری

که پیشرفت داشت کوتاهی نمیکرد اشرا و اعدا

میدان بدست آورده بنای اذیت و ایذاء را با جآء

بیش از پیش گذارده باشد عذاب دچار زحمت احوا

بودند باری انجال مرحوم قوام الملک پسر زخند

توقف در فرنگ حسب الامر اولیای دولت احضار
 بایران و روانه فارس گشتند اما احباء الله یوماً
 فیوماً مشتعل تر و منجرب تر بودند آنچه صدق و انصاف
 از اعداء بر آنها بیشتر و از محی بر اتحاد و اتفاق آنها
 می فرود شب و روز با این همه موانع مشغول خدمت
 امریه و تبلیغ و ایقاع عباد بودند در این بامین
 جنابان اقامیرزا طراز الله ابن حضرت سمند و آقا
 میرزا علی اکبر رفسنجانی تشریف فرمای شیراز شدند در
 شهر و اطراف شهر مشغول تبلیغ و هدایت بوده جمع
 کثیری امهدی گشتند چندی اطراف شیراز از قبیل آباده
 و نیریز و سروستان و داریان و جهرم و سایر نقاط
 سایر بوده بذر افسانی میفرمودند در این بین قضیه

دلخراش و جگرگزار ندریوخ میدهد حکایت و حوادث
 آن قضیه از این قرار است که مسطور میگردد و بروز
 این حادثه از ناحیه حاجی سید عبدالحسین لاری
 حادث گشت یعنی حاجی سید عبدالحسین که از جمله
 علمای عادی و مسند ریاست آن در لار که قسمت
 گرمسیری فارس است واقع آن شخص در عوام فریبی
 ید طولانی داشت خورد خورد نفوذ فوق العاده
 در قطعات بستک و لار و گله دار و جهم و داراب
 و سرکوه پیدا کرده بقسمیکه اهالی آن صفتاً آن شخص
 ظوم را واجب اطاعه میدانستند و او امر او را واجب
 از فرایض دینیہ میپنداشتند بنوعی نفوذ او در اعماق
 اهالی گرمسیر جا کرده بود که هرگاه حکم میداد

که طبله های آنها بر آنها حرام است نباید نزدیکی نمایند ^{نمودند}
 اطاعت کرده ترک مینمودند و عجز و کراماتی که برای آن
 بین عوام انتشار میدادند میگفتند آقا سجاده
 روی بر که گسترده روی آب نماز مینماید روی دیوار
 سوار شده جدار مثل اسب حرکت نموده ^{بسی} ^{عت}
 ببولان نیاید این ⁺ موزخفات عقیده
 را سخن اهالی که مسیرات و کوهستان
 نمی شده بود آب وضوء آقا را
 برای تسفیه بقیعتای گراف
 از یکدیگر جلب مینمودند این ^{قضا}
 پیشرفت امر را بر آقا سهل و آسان
 نمود تا هنگام سر خلع محمد علی شاه

و تسلط سپی دار و سردار ^{سعد} است
 آقا رسید خیالات بران مستولی ^{است} مشا
 و جمعیت زیادی اطراف خویش ^{مشا} مسلح
 هدیه خیال دیاست و سلطنت بمغزان
 جایگزین ^{مشا} حکام و فرمان مین صادر و پیش
 نهاد نموده مشایخ و خوانین گرامسیرات
 و کوهستانها تماماً از اول گرامسیر تا احد
 اصطهانات و نی رین را طلبید انهارا
 تشویق و تحریص نموده حکم بجهاد داد
 اداره جات دولتی که در آن حدود
 بود از قبیل مالیه و پست خانه و نظمه
 و غیره را تصرف و ضبط نمود ^{تبر} است و
 چک پول با سم خود چاپ کرد ^{تسوی}
 از اشوار تشکیل داده هر قسمتی را سرکردگی
 یک نفر شریخوخواه برای قسمتی از نقاط

معین نموده از جمله شیخ زکریا که یکی
 از مشایخ سرکوه و معادن و استیلای
 اصله با نفات و فی رین نمود ان ظلوم شوید
 با عده کثیره که متجاوز از هزار نفر
 بوده و از تمام عوالم مد فیت و انسا
 بی خبر حرکت بسمت بی رین نموده دو
 منزل به بی رین مانده مکاتبه شیخ الا
 سلام می نماید باین مضمون که حضرت
 مستطاب آیت الله تہای حاجی سید

عبدالحسین امروزه سلطنت دارند
 دار هستند و سلطان مشروطه ^{عیبا}شان
 باین شکل اطاعت او امر مطاعه ^{تش را} حضرت
 فراتس و تیسیر دانست من که امروز بمق ^{صوب}

او امر مطلقه حضرت آیت الله باین حد
 وارد شده ام شمارا ما مورثیت مید
 شما باید بموجب این مرقومه تمام
 ین را مغلولاً نزد من نفرستید
 انهارا تحت الحفظ خدمت حضرت آ
 سلطان المسلمین نفرستم که حضرت آیت
 بر طبق حکم شرع مطاع مجازات فرما
 و همچنین طایفه ضاله مصله بهائیه را از بی
 خارج کنید هرگاه غیب از مدلول مرقومه
 معمول داشته باشید بی زین آمده ابعاد باید
 نخواهد که بهمه بنده سبحان ذکر بار
 انضاری بوده مهر کرده و بهمه دیگر که جمع

آن رضی (السلام) پاکت را مهور نموده دور ^{سار}
 نی ریز بعضی مایل بر اجراء آن شده و برخی ^{عوب}
 و بی طرف مانده عاقبت آنرا و خیم دید ^{دفاع} مقصم ^{بلد}
 گشتند اهالی نی ریز عده تفنگچی برای ^{جلب}
 گریخ قلعه صیف آباد فرستادند جایی مرتفع
 و مستحکم را تصرف کرده سنگر بندی نمودند
 جهت دفاع حاضر شدند چون اهالی صیف آباد
 کل منافق و نفاق آنها کاملاً سبب استفاده
 شیخ و اشار شد باری از جمله ^{لغوی} اولین
 از تفنگچی های نی ریز با اهل قلعه صیف آباد ^{تفا}
 نموده سنگر داخلی کرده شیخ را دلالت ^{نمود}
 نی ریز نمودند شیخ با جمعیت زیاد و ^{نی ریز} ورود به
 نمود ابتدا دست تطاول گشوده مشغول

چاپول مسیلمن گشت حتی خانه شیخ الاسلام

هم غارت کرد چون خانه شیخ الاسلام و خانه

و بیوت مجاوران دارای برج و بارو بوده

و استحکامات برداشت آن جا را سنگر و پناه

خود فراهم داده توقف کرد قوتات خود

با شرح و بسطی فوق العاده بسرگوه و ^{صاحبان}

نوشت و حکایات و قوعات را با شد و مدعی

در انظار اشهر جلوه داد دیگر طمع آنها

بجوش آمده بخیاں یغما و تاراج بدان ^{سوی}

روی آوردند و بعد این مقدمات قصد

قتل و غارت نمود فائزه فساد را بلند

کرده آتش فتنه و شعله و سر نمود ^{محل} ^{حسن} خان

نایب الحکومه فرار کرد حاجی آصف الدوله
 نیز بواسطه ^{عم} کلمات پس از اطلاع قضایا کفا^{یتی}
 ابرازنداد لکن شعله فساد شدید شد
 و منادی از طرف شیخ زکریا ندا در داد
 که هر کس بکنفر بهائی را گرفته بیاورد یک
 قبضه تفنگ بان انعام خواهیم داد و من بعد
 مسلمین در امان خواهند بود و ما در اجز
 قتل بهائی مقصدی دیگر نیست چهار
 الرحمن چون چنین دیدند محل تمرکز ^{که قبلاً}
 در اطراف مسجد جامع برای خود تهیه
 و ندادند اسرا کرده بودند در اینجا مجتمع
 شده بودند انرا از دست داده فرار ^{کردند}

و اکثر شان بکوه و مغاره ها پناهنده شدند

روز دیگر ملا محمد علی و دامادش ملا حسن ^{د-آلی}

در مرتفعه بید لنگ بدست شورشیان ^{n-law}

بوخوردند گرفتار شدند اشرار آنها را

دست بسته نزد شیخ زکریا آورده هلهله ^{غان}

کردند که بجای آورده ایم ان ظالم شری

و عدوی غدار بقورت فرمان شکیک

داد ان دو نفر منطومه را تیر باران نمودند

این قضیه سبب جرئت اهالی شده هم ^{برای}

نجات خود از شر زکریا و هم برای اجری ^{صواب}

که در عقیده خود بای کشتی سبب اجری عظیم

دانسته و در صد انجام و اجرای امر برآمد

سه نفر دیگر را در یک روز نزد شیخ بردند

او شهید و سیاستی بروز داده داری آن
 ها را گرفته مرخصان کرد فراریان مظلوم
 د کوه مضطرب و پریشان گرسنه و تشنه
 و سرگردان تا دوروز که اشرار باز
 بر مقر ایشان پی بوده هشت نفر از ایشان
 دستگیر نزد شیخ بودند در صورتیکه ^{باین} ~~زیر~~
 راه انقدر آنها را زده بودند که دستیاران
 مظلومان باقی نمانده بود خون از گوش
 و سرواندام و پیکر آن ها جاری بود
 یکی از آن ها مجض و رود اطهار و عطش
 کرده شیخ بی رحم بجای آب ^{عطش} اشاده
 بلیک نموده شهید مینماید خلاصه تمام

ان هشت نفر را هر یک بطریقی شهید نمودند
 علاوه ده نفر دیگر را در آن روز هر یک قسمی
 گرفتار و پامال گشتند. اشرا گشتند بتادعی
 صباغرا در محله چار سوخته جنب مسجدین
 باران کرده جسد انمطلو مرا آتش زده پس
 از سوختن در چاه انداختند ملا عبد المحید
 پس مرد شصت و پنج ساله که قاذه نابینا شد
 بود بی رحمانه از خانه بیرون کشید، او را
 در خاک و خون غلطانیده بقدری ظلم
 بران و اسرد او زدند که قلم از ذکرش عاجز
 و قاصر است آخر الامر قی باران نموده جسد
 ۱۹
 ش را آتش زدند مجلا عده شهدا بنورد
 نفر بالغ شد اگر نخواهم شرح و بسط هر یک

از شهدا را ذکر نمایم مانند قضیه دوش
 اولیه فی دین طولانی خواهد شد همین قدر
 عرض نمایم که کم از قضیه اولیه نبود بل صعب تر
 و سخت تر و شدید تر واقع باری تا مدتی
 زنان و اطفال یتیم بسبب آنکه مرگ هایشان
 شهید و خانه هایشان خراب و اموالش
 نجا و تاراج شده بود نوعی زندگانی
 میبودند که عالم انسانیت خجل و منفعل است
 اکثر اذان ها در مساجد و یادسکنا
 کوچ ها و یادسرخا به های خانه های خود
 که مخروب و مضمور شده بود زندگانی
 میکردند و اگر بعضی اذان ها بمنزل غبار
 پناه میبردند ان ها را راه نمیدادند

Suffer
 the
 and
 child

کشتند
 نهایت تفقد شان این بود که آن ها را غی
 بزخم زبان و لعن و طعن قناعت میکردند
 دوسر و اطفال معصوم و زنانه معصومه ^{ون} بد
 قوت بسر بودند اما آنها نیکه توانستند
 از حد و دنی رین خود را پس و ن برونند
 صد ها نفوس بودند که هر گاه هر کدام
 آنها بدست اشرار دچار میشدند یقیناً
 جان با سر نمی بردند از جمله آن ها
 هفتاد و نضر از آنها به جانب سروان ^{فهد}
 ده سپار شدند بقدری شرح حال ^{istan}
 دلخراش است که کمتر از شهادت و اسارت
 سایرین نیست منجمه بعضی از فراریها

متفقاً

در اطراف اصطهبانات یکدیگر را یافته
قلعه روئین رختند آن قلعه ملک مرحوم افغان

some
Baba
take
refuge
the pro
Agha
Agha

آقا میرزا آقا در اقدار بجائی ها بود در
انجا ورود نمایند همین محمد حسن بی زبانی

که از طرف افغان ضابط ان محل بوده پند
بی از حضرت نمایند چند روزی رحمت

بودند که ناگاه از طرف قیطاس خان

که از جمله متنفذین فساد بوده پیغام قلعه
میفروستد که من از جانب شیخ ذکرایا

ما مورد یباشم که قلعه روئین را مده

بجائی ها را دستگیر کرده نزد شیخ نصیر

بهدا اگر کسی در قلعه باشد بیرون

بیرون کنید تا من و شما دچار رحمت و
 نشویم سپس چون میر محمد حسن که سالها
 کماشته افغان و ان قلعه در تحت دیانت
 ان واقع شده مرعوب گشته بحضرت
 واپورت میدهد میگوید چون قیطان
 س خان آدم شیری میباشد بسا
 که اسباب رحمت شود بهتری آن است
 که قدر حرکت شادان دیده است
 بسروستان نماید حضرت قبول نمایند
 در حالیکه پاهای ان منطوبان از کثرت
 دویدن در کوه و صحرا مجروح بوده
 با وجود ان چاره جز فرارند نشدند

بنده
 در این باره

مجبوراً با پاهای مجروح سر به بیابان گذاشتند
 از راه مستقیم نتوانستند عبور کنند چه که
 ایل و احشام عرب در راه عبور نمود
 ممکن بود دوباره دچار زحمت شوند
 بنابراین با یکفر دلیلی راه از جانب خرمن Rey
wa
 کوه رهنسپار گشته قریب صبح دلیل راه را
 گم کرده همه سرگم دان و حیران ماندند
 در بین طریق به نقاطی رسیدند که
 شاید ده زرع برف روی هم ریخته
 آن ها تا که در برف فرورفته بخت
 زیاد خود را نجات میدادند مع ذلک
 شاکر و ساجد بودند بدگره مولا
 خرمن ^{من} مظلوم نمود نجات و تصریح نموده با

عالی و لخرش مناجات مینمودند قریب
 بظهر همه از راه رفتن باز ماندند و
 توشه و آذوقه نداشتند چیزی قلدی
 آورد پشت دستمال کنار جامهای نوش
 باب برف خمیر کرده باخادهای
 صحرای آتش افروخته فطیری تویب داد
 هر کد ام نقره با کمال قناعت صرف نمود
 مجدداً دو براه گذارده قریب بفریب
 راه را حبسته خورد و مضته لقبه علی
 آباد رسیدند ولی توکل نکرده داخل
 قلعه شوند ناچار از کنار ان عبور
 کرده نیمه شب بمجکل سروشان میرسند

باز در جگر واه کم کرده نتوانستند ^{خل} و
 ابادی شوند لهذا در جگر آتش ^{نخه} و
 دوران حلقه زده بعضی بیهوش و بر
 بخواب رفتند چون صبح طالع شد باز
 حرکت کرده براه افتادند کثرتشان
 از گرسنگی و ضعف طاقت همراهی
 نداشتند بخوردن علف های ^{خسکی}
 مشغول شدند نزدیک ظهر به نیم
 فرسخی قصبه رسیدند از کثرت ضعف
 و گرسنگی نتوانستند جزئی واه را قطع
 مسافت کرده خود را بمنزل برسانند
 همه آنها از کثرت ضعف از حال

دفته بر خاک نهند و جانوا بجهلاکت درخ اذند
 مگر دوزخ را از آنها که جوان تر و توانا تر بودند
 همت کرده دامن توکل و تفویض را محکم بسته
 و آنها را گذارده راه آبادی را گرفته خود را
 به برادران بھائی سر و ستان رسانند
 در آن اوقات جنابان مبلغین امر الله
 امامیرزا علی اکبر و امامیرزا طراز الله
 سر و ستان بودند دوستان انجاشور
 و سرورهای داشتند تا وقتی که قاصد
 قافلہ عربان از قلعه افغان رسید
 انهارا از شرح قصیه مطلع ساخت
 سرور آنها مبدل بر خون گشت در آن
 مدارک برآمده که زمان ورود برادران

ستم دیده خود پزیرایی نمایند منتظر و در
 و اخبار آن ها بودند که ناگاه دو نفر وارد
 شدند قضایای وارد را و تفصیل بین راه را
 شرح میدهند بفوریت توشه و مراحل
 حاضر کرده جمعی با مال و منال با استقبال
 آن ستم دیده گان شتافتند برادران
 روحانی خود را بحال فلاکت یافتند پس
 از مشاهده انحال وقت کرده بر ظلم
 و تعدی ^{وارد} برادران خویش گریستند
 پس حضرات را پس از تغذیه سوار
 کرده وارد سروستان نمودند بادی
 این نهره را محض تذکره ^{عین} بنمایم بجای های

سر و ستان از ابتداء امر تاکنون با
 مسلمانها بقسم اخوت و برادری ^ک _{مسلم}
 نموده با یکدیگر خصومت و عداوت
 مثل سایر نقاط نداشتند اغلب نسبت
 نامیلی بین آنها میباشند لذا پس از
 ورود اجزاء ستم زده فی دین مسلمان ^{ها}
 که مخبر گشتند آنها دیگر از تبت دوا نداشته
 و زخم زبان وارد نیاوردند بلکه
 بسیاری از آنها دیدن نموده مهمان ^{ان}
 کردند و برآفت و اخوت و یگانگی بجای
 های سر و ستان آفرین گشتند باری
 پس از آن نفوس دوازده نفر دیگر

متدیرجا وارد سر و استان شدند ^{تکه} _{صوری}
 آنها نیز در این راه صدمات زیاد دیده
 و صراحت بسیار کشیده و بچنگ اعراب
 بادیه افتاده مضروب و مجروح شده ^{بود}.
 اعتبار سر و استان بمعالجه و نیز برای ^{صحن} منهای
 بود اختتام باری حاجی آصفالدوله پس
 از مشاهده خرابی و اغتشاش و نظام
 و تمدنی سید عبدالحسین و شیخ زکریا
 برای انتظام حد و د و توغور نصرالدوله
 را با اردوی مفصل با توپ و سواران ^{موت}
 به انتظام گرسیرات از حد و د گله دار و ^{بستک}
 و لاس و د اعراب و اصلهبانات و سرکوه

دینی ریو داده میرزا محمد علیخان نصرالدوله نیز
 عهد داده در آن نظرات آن حدود ^{مفصله} شده
 حرکت و بنهایت سرعت ورود بسروستان
 نمود حضرات مهاجرین فی زین شرح
 و قایم را عرضیه کرده بنظر نصرالدوله
 رسانیده پس از اطلاع و مشاهده
 انحال زیاد از حد متالم و متأسف
 گشته بنهایت رأفت و محبت نوید داد
 که بخواست خدا تلافی خواهم کرد هنگام
 حرکت اردو و بنفسا حاضر تو با اردو حرکت
 داده و سفارش فرمود که پس از ورود
 به نیری هرگاه مال خود را نرده هر کس دیده

مترغض نشوند تا فتنه وضو خوا بید بوقت

خود تلاقی شود حضرات مجدداً و اربعی در

شده بمسألت و حکمت رفتار نمودند ضوا

تخفیف پیدا کرده شیخ ذکیرا اذنی زین پس

از استماع حرکت اربع و از شیراز و ورود

به داراب حرکت کرده بر ^{مورد} شرح و قوعات

سید عبد الحسین و شیخ ذکیرا نین بموقع خود

خواهیم نگاشت هر هفته صورت و قالی نی در

و گرنقاری اخبار الله ^ص نگرانا و کتاب

مضوری مبارک حضرت عبد البهار عرض تقریباً

ناصل الواح شتی عنایتاً لاخبار الله از قلم

شیان نازل مبلغی از ساعت اقدس

غایت شد محفل مقدّس دو جانی نیز متحد الما
 نقاط ایران و محافل روحانی هر نقطه و مکان
 مرقوم و از هر شهر و کشوری تقدیر مکان
 اعاد فرستاده در تحت نظر محفل مقدّس
 روحانی هر عائله و فامیله تقدیر مخارج و در
 که وارد شده بود داده باین باقی مانده گان
 شهدا و مجاهدین تقسیم نموده انجا نیز خود
 خود مشغول کسب اولیه خود شده حق حل
 شأنه غایت فرموده بیش از پیش رونق در
 و امور اعیان، الهی فوق العاده ظاهر و هویدا
 گشت که انجا را از این قضیه عبرت گرفته اما
 قسمه نشدند الحال اموات مکی اعیان

الحمد لله از هر حیث منظمه خانه ها آباد و باغستان
 هایشان معمور بنیمنی سابقند اهره باهزی
 پس از وقوعات فی دین و اغتشاش فارس و
 کفایتی آصف الدوله داپورت اخبارات بطهران
 رسیده اولیای امور صلاحیده که آصف الدوله
 داعزل بکنیز آدم با کفایت قانونی جهت فارس و
 دارند لذا آنکلاف عزل حاجی آصف الدوله
 رسیده بغوریت حرکت بمکرز نمود و امور
 انتظام فارس را بگردانید به حبیب الله خان
 قوام الملک نمودند پس از چند ماهی حبس
 سهام الدوله بایالت فارس نامزد شد
 در اول شعبان ۱۳۲۷ و ابی با عده که هفت نفر

بیش نبود و در بیشتر از فرمود چون شخص تانوف
 بود لدی الورود مسند استبداد را پدید
 و بباله مشروطیت و گسترده اعلان نمود که هر
 دو طلبانه حاضر باشد برای استخدا ام با حقوق
 کافی نوزده میشود هر کس از هر طبقه حضور خود
 برای خدمت اعلام داد از جمله پاره آ
 معروف و غیر معروف بودند از جمله مرحوم
 حاج میرزا محمد صادق خباز که از جمله ائمه معروف
 بل مشار بالبنان بود و سایر ائمه نیمه معروف
 و غیر معروف بودند انجمن اسامی خود
 انظار کردند بر استثنای نوزده شدند
 در ادک که از عمارت مرحوم کریم خان

زند بود بفوریت در نهایت استحکام اداء
 جات تشکیل داده یک ضلع انرا عدلیه و ضلع
 دیگر نظمیه و سمتی و ابلدی و قسمتی اداء
 قشون مجازت و سطر ا اداره ایالتی قرار
 داده امورات در نهایت انتظام بموجب
 قانون مجری میداشت احدی تخلف
 از قانون نمیتوانست نماید هر کس عرضیه
 میداد پس از ملائطه هرگاه دعوی حقوق
 بود مراجعه بعدتیه میکرد و شخصاً رسیده
 بنمود و هر کدام از اداره جات میخواهند
 اعمال غرض نموده غیر از حقانیت حکم نماید
 بموجب مواد قانونی مجازات بنمود از

H
 +
 Br

رئیس تا هوز و س فرارش و پیشخدمت بدو
 مواظب بود که دیناری از احدی بعنوان
 تسارف و یاسر شوه نمیگرفتند کارها بخوبی
 اداری و مرتباً انتظام نموده جارعی بود
 اداره قسوی و اکلاً مرتب منتظم نموده
 با ^{الله} نجال مرحوم قوام الملک ^{الله} غنی جیب ^{الله} حان
 قوام الملک و میرزا محمد علیخان نصرالدوله
 بی نهایت التفات و مرحمت داشت ^{نتوی} کلا
 و بیکریگی و ریاست نظیر شهر ^{الله} جیب ^{الله} حان
 برگزیدند میرزا محمد علیخان نصرالدوله را
 خلفت پو شانیده رئیس قسوی نمود و ^{نقیب} نقیب
 امیر تومانی متفخر داشت به افراد نظامیها

شخصاً رسیدگی کرده اول بوج حقوق انفرادی ^{تحت}

نظارت خود به انجا میرسانید عدالت

ایات در تمام فادس مشهور شد از برای ^{تغایب}

هر جنایت و خیانتی بموجب حکم شرح و ^{نون}

عربی اساسی مجازاتی معین و مقرر ^{شد}

اشخاص که اعمال قبیحه داشتند و مرتکب ^{شد}

پس از ثبوت و حکم عدلیه کلاه کاغذی ^{الوان}

درست کرده و منگوله ها اطراف آن ^{نوا}

نموده بود انحضرت در ملا عام ^{تثیق}

میزدند یک نفر زن دزدی کرده پس از آنکه ^{عدلیه}

محلوم شده بموجب حکم قرآن که ^{تثیق}

والتارفة فاقطعوا ایدیها پس از صد ^{حکم}

فانصبی عدلیه زن را در میدان حاضر ^{کرده}

چهار انگشت از دست چپ زن واقعه کردند
 شهرت این گونه امودا سبب امنیت ^{شهرت} ~~شهرت~~
 از ابتداء گمر مسین تا آخر سر حد بی نهایت
 امن و امان بود احدی از حد خود تجاوز ^{نمیکرد}
 شش ماه امورات فارس بسیار خوب
 همه طایفه از هر حیث راحت و آسوده بودند
 این نیز و اسایش در مذاق بعضی اشخاص ^{منضم}
 ناگوار آمد در صد فساد برآمدند یعنی
 از ابتداء ماه ذی حجه دسته بندی ^{سینه}
 زلخا فراهم آوردند غره محرم ۱۳۲۸
 تضریه داری را گم کردند و بازار فساد را
 رونق داده شهر را تحریک نمودند ^{های}

معلوم الحال را راه انداختند اطفال زلال
 تبیح کردند در کویچه و بازار و مساجد و اسواق
 راه افتاده باسمه خود داری مشغول شدت
 و بدگونی گشتند تلبیان را و عانیون خود را
 در منازل متعدده تعیین نموده اشخاصی را
 از سفها دعوت کرده شروع بدین تنقید نمودند
 بدین معنی که ایالت صراحتش غیر مشرع است
 این اداره جایتکه در امرگ تشکیل داده
 خلاف قواعد اسلامیت و شرع مقدس است
 منظور دیگر در نظر و خیالات دیگر در زیر
 دارک و امور است شرقیه که باید در محاسن
 حکام شرع مقدس بگذرد بعنوان مقبول

رجوع تباہیست خود یعنی عدلیه مینماید اعضا
 در آن اداره خبیثه مجتمع نموده تمام اشخاص
 معلوم الحال یعنی طایفه ضاله مصله مینباشند
 اداره جاری که معین نموده اعضا را آن کلاً با
 مینباشند این قواعد برای فارس مضر است
 باید جداً موقوف کرد نظمی یعنی چه امور
 باید بنحو سابق که شهر کلانتر و بیکر پیکی داشت
 باتفاق داسروغه و کدخدای محل مجری باشد
 در این سنوات

هو الالهی

ای پروردگار منیر این یاران خویش را از بیگانه و خویش
بیزار نما و بنفحات ریاضی ملکوت ابھایت هر از و دم ساز
فرما پنہارا بشاھدہ انوار روشن نما و جانہارا گلزار و چمنی
و قلب را حدیقہ وفا کنی و صدور را معین فیوضات ملاء
اعلیٰ فیضی روح القدس ارزان فرما و قوہ روح الامینی را یگان کنی
تا دوستانت بقوت لاهوتی و قدرت ملکوتی و سطوت
عبودیت و تائیدی سمایہ و جنودی آسمایہ و نفسی رحمانی
و بخشیر نردانہ و ید بیضای کلی و نفھ مسیحای و خلقی خلیلی
و محبتی حبیبی و جمال یوسفی و اشتیاقی یعقوبی
و صبری ایوبی برخوردار گردمت قیام نمایند رب و فقہم
علی ذالک انک انت قوی القدیر

حضرت اذنا شد و مبارک کہ آثار حاج میرزا حبیب اللہ افغان اعلیٰ
رابعہ بحکم اللہ این مناجات را با حفظ بد در این کتاب نوشتہ تا ہر منکام کہ
این مناجات را تلاوت فرمودند طلب تائید و آمزشی از برایم بفرمایند
این جوینی مرتبہ است کہ معالتم بار کرد در خدمت لاریجی زاوہ
حضرت

و حضرت اخوان لاسیده بنام رسوا در بیت الله اعظم شرف شدم
 در صورتیکه هیچ امید شرف شدن نداشتم فضل و عنایت الهی شامل
 لاریان زاده شد و آنحضرت هم تفضلوا اینی عبد را با خود آوردند و با زور
 خویش نابل و موفق گشتم از آستانه مکانه مولد سر باغ امید وارم
 اینی وجود نازنینی مع فایله بیل شفا را در پناه فضل و هویت
 خود نگاه دار فرماید آمین قرآن کل و تسبیح آنرا کاتب بد خط
 حمد الوافی شیده بنام

2.
 ۱.
 ۲.
 ۳.
 ۴.
 ۵.
 ۶.
 ۷.
 ۸.
 ۹.
 ۱۰.
 ۱۱.
 ۱۲.
 ۱۳.
 ۱۴.
 ۱۵.
 ۱۶.
 ۱۷.
 ۱۸.
 ۱۹.
 ۲۰.
 ۲۱.
 ۲۲.
 ۲۳.
 ۲۴.
 ۲۵.
 ۲۶.
 ۲۷.
 ۲۸.
 ۲۹.
 ۳۰.
 ۳۱.
 ۳۲.
 ۳۳.
 ۳۴.
 ۳۵.
 ۳۶.
 ۳۷.
 ۳۸.
 ۳۹.
 ۴۰.
 ۴۱.
 ۴۲.
 ۴۳.
 ۴۴.
 ۴۵.
 ۴۶.
 ۴۷.
 ۴۸.
 ۴۹.
 ۵۰.
 ۵۱.
 ۵۲.
 ۵۳.
 ۵۴.
 ۵۵.
 ۵۶.
 ۵۷.
 ۵۸.
 ۵۹.
 ۶۰.
 ۶۱.
 ۶۲.
 ۶۳.
 ۶۴.
 ۶۵.
 ۶۶.
 ۶۷.
 ۶۸.
 ۶۹.
 ۷۰.
 ۷۱.
 ۷۲.
 ۷۳.
 ۷۴.
 ۷۵.
 ۷۶.
 ۷۷.
 ۷۸.
 ۷۹.
 ۸۰.
 ۸۱.
 ۸۲.
 ۸۳.
 ۸۴.
 ۸۵.
 ۸۶.
 ۸۷.
 ۸۸.
 ۸۹.
 ۹۰.
 ۹۱.
 ۹۲.
 ۹۳.
 ۹۴.
 ۹۵.
 ۹۶.
 ۹۷.
 ۹۸.
 ۹۹.
 ۱۰۰.

پایان

الحمد لله